

این طنز تاریخ است که امروز هم، همین رهبران خود فروخته به قدرت، به همراه بخشی از رهبران اصلاح طلب رژیم اسلامی در خارج از کشور، سناریوی تکرار شده را ادامه می‌دهند.

نسل جوان و فعالین درون ایران به خوبی به یاد دارند که چه سیاست و چه کسانی بیشترین خدمت را به استقرار رژیم اسلامی در ایران کرده‌است. روشنفکران متعهد ایران، فراموش نکرده‌اند که چه سازمان‌هایی و چه کسانی در سال ۱۳۶۰ کشتارهای جمعی رژیم اسلامی را به بهانه‌ی در خطر بودن انقلاب اسلامی، تأیید کرده‌اند. مردم ما هنوز نام رهبران و سازمان‌هایی را که امروز هم به نام‌های مختلف در سایت‌های گوناگون، به طور مستقیم و غیر مستقیم از جناح‌های امتحان پس داده حکومت دفاع می‌کنند، فراموش نکرده‌اند.

جنبش عظیم اعتراضی مردم ایران نشان داد که اکثر روشنفکران داخل ایران، علیرغم پرداخت هزینه‌ای سنگین در سی سال گذشته، درس‌های لازم را برای تدارک آینده‌ی ایران آزاد و دموکراتیک، آموخته است.

در زیر گفت‌وگوی مجله آرش با تعدادی از فعالان سیاسی را به همراه مقالات و گزارشات همکاران آرش و برخی از نظرات و گزارشات مندرج در سایت‌ها و نشریات گوناگون را ملاحظه می‌کنید.

پرویز قلیچ‌خانی



## زنده‌گی در افق روشن آینده انتخابات در گیومه!

محمد قراگوزلو

## شعار مرگ بر جمهوری اسلامی، فریاد در گلو خفه‌شده‌ی مردم ایران

وقایع اتفاقیه‌ی سومین دهه‌ی ماه سوم از سی‌امین سال به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی؛ صندوق‌های رای را به محل مناقشه‌ی تمام عیار میان جناح‌های حاکمیت از یک‌سو و امکان بروز نارضایتی گسترده‌ی مردم و درگیری‌های خونین خیابانی از سوی دیگر تبدیل کرد.

اگر مکانیسم هر انتخاباتی را بر سه محور برگزارکننده‌گان، انتخابات‌شونده‌گان و انتخاب‌کننده‌گان بخش‌بندی کنیم<sup>۱</sup> طرح این ادعا که کمیت انتخابات ایران در هر سه مسیر لنگ می‌زند چندان استبعاد ندارد.

الف. **برگزارکننده‌گان انتخابات**؛ اعم از مجریان (وزارت کشور و نیروهای انتظامی) و ناظران (نمایندگان شورای نگهبان) همواره از طرف "خودی‌ها" و حتا نامزدان تأیید صلاحیت شده در معرض سوءظن قرار داشته‌اند. چنین شبهه‌ی از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ تا انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، به صورت اتهام تقلب، دویپینگ، "دخالیت سازمان‌یافته‌ی نظامیان" و سرانجام کودتای انتخاباتی تغییر شکل داده و نکته‌ی جالب این‌جاست که این برچسب‌ها از سوی افراد و نهادهای مورد تأیید حاکمیت طرح و بیان شده است.

به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

- ✓ انتخابات هفتم ریاست جمهوری اسلامی و اظهارات هاشمی‌رفسنجانی در نمازجمعه‌ی تهران مبنی بر حرام بودن تقلب.
- ✓ انتخابات مجلس ششم و متهم شدن وزارت کشور و شخص تاج‌زاده (معاون وزیر) به تقلب از سوی شورای نگهبان و امتناع از تأیید انتخابات تهران.
- ✓ انتخابات هشتم ریاست جمهوری اسلامی و شکایت هاشمی‌رفسنجانی و شکوه‌ی مهدی کروی در خصوص تقلب.
- ✓ انتخابات دهم و ماجراهای دامنه‌دار آن که از حیطه‌ی تقلب گذشته.

از آن‌جا که مدیران ارشد نهاد برگزارکننده (**وزارت کشور**) شامل استاندارها، فرماندارها، بخش‌دارها و نیروهای انتظامی و امنیتی، به گونه‌ی چیده می‌شوند که از منافع تنگاتنگ و وابسته‌گی سیاسی اقتصادی و ایده‌ولوژیک با دولت حاکم بهره‌مندند، بسیار طبیعی است که برای حفظ موقعیت خود دست به هر اقدامی بزنند. به یاد داشته باشیم که در ایران پس از تغییر هر دولت، بیش‌ترین جابه‌جایی در

چه آن روزها که به عنوان کاپیتان تیم ملی فوتبال در اوج شهرت بودم و چه امروز که سال‌هاست در تبعید ناخواسته زندگی می‌کنم، همیشه بر این عقیده بوده و هستم که باید در کنار مردم بود. بارها، در مصاحبه‌ها گفته‌ام و باز می‌گویم که ما ورزشکاران ملی، بخش اعظم شهرت خود را مدیون مردم هستیم. همواره، همه‌ی سعی و کوشش من بوده و هست، از امکانی که مردم به من داده‌اند، به درستی استفاده کنم. بر این اساس در طول زندگی خود، چه در رژیم ستم شاهی و چه در رژیم سیاه اسلامی - با همه ضعف‌های موجودی که همه‌ی ما داریم - سعی کرده‌ام در کنار مردم وطنم، و فریاد در گلو خفه شده‌ی آنان باشم.

پس، در این شرایط بحرانی که مردم کشورم در زیر سخت‌ترین شرایط نظامی - امنیتی حکومت اسلامی به پا خواسته‌اند، وظیفه‌ی وجدانی و اخلاقی خود می‌دانم که در این تبعید ناخواسته، صدا و فریاد بلند اکثریت مردمی باشم که تمامیت رژیم اسلامی را به چالش گرفته و خواهان جدایی دین از دولت هستند

جنبش عظیمی که رو درروی رژیم اسلامی قرار گرفته، به خاطر وجود انواع دستگاه‌های سرکوب جهانی رژیم اسلامی، امکان فریاد زدن خواست اصلی خود، که همانا برچیده شدن رژیم جمهوری اسلامی است، ندارد. آری، کسانی که به آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی معتقدند، وظیفه‌مندند که در این لحظه‌ی حساس، فریاد اکثریت مردمی باشند که تمامیت رژیم اسلامی را نمی‌خواهند. این کم‌ترین کاری است که در این تبعید و مهاجرت می‌توانیم انجام دهیم.

هر چند در این روزها در شهرهای اروپا و آمریکا شاهدیم که چگونه تعدادی از به اصطلاح رهبران سابق جریان‌ات سیاسی و برخی از فعالان سیاسی منفرد، در تظاهرات علیه رژیم اسلامی به بهانه‌ی «همه باهم»، از شنیده شدن صدای فریاد واقعی مردم ایران، جلوگیری می‌کنند! غافل از این که هنوز در حافظه‌ی تک تک ما صدای این رهبران به اصطلاح ضد امپریالیست و «امام راحل» شان، طنین‌انداز است: «**جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر نه یک کلمه کمتر**».

سطوح کلی مدیران ارشد و میانه در وزارت کشور صورت می‌پذیرد. (موسوی این جابه‌جایی‌ها را "کامیونی" خوانده بود).

(در این زمینه بنگرید به مقاله‌ی "۱۸ بروم یا ۲۲ خرداد" از همین قلم در سایت: [www.Alborznet.ir](http://www.Alborznet.ir))

به جز وزارت کشور نهاد دیگری که به شکلی ارگانیک با حوادث سیاسی ایران و از جمله انتخابات پیوند خورده، **شبه نظامیان بسیج** است. بسیجیان حرفه‌یی به عنوان یک نیروی نظامی سازمان‌یافته، اگرچه ظاهراً از شرکت در مناقشات سیاسی نهی شده‌اند، اما واقعیت قضیه جز این است. "دخالت سازمان‌یافته‌ی" که در انتخابات نهم - به تعبیر رفسنجانی - نتیجه‌ی آرای مردم را تغییر داد هفته‌ها پیش از انتخابات دهم نیز به مناقشه‌یی همه‌جانبه میان دو جناح حاکم تبدیل شد و تلاش موسوی برای جذب بدنه‌ی بسیج با اتکا به سوابقش در مکان نخست‌وزیری دوران جنگ به جایی نرسید. حتا چفیه‌یی که موسوی در روز ۳ خرداد - به مناسبت آزادسازی خرمشهر - به گردن آویخت و آخرین توصیه‌هایی که در روز چهارشنبه ۲۰ خرداد به بسیجیان ارائه کرد و ضمن آن خود را بسیجی دانست و رای مردم را "ناموس" ایشان خواند اگرچه برای او نتیجه‌یی نداشت اما همه و همه موید وزن سیاسی جریان‌ی است که به همراه برادر بزرگ‌تر خود (**سپاه پاسداران**) به مهم‌ترین تشکیلات سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران معاصر ارتقا یافته و مخالفانش از آن به عنوان "**حزب پادگانی**" یاد می‌کنند. (نمونه را اصلاح‌طلبانی همچون حجاریان و تاج‌زاده عروج احمدی‌نژاد در سوم تیر ۸۴ را به یاری نظامیان امکان‌پذیر دانسته و از آن حادثه - به تاسی از ادبیات هجدهم بروم لویی بناپارت - تحت عنوان "بناپارسیسم" یاد کرده‌اند).

به جز وزارت کشور و بسیج مهم‌ترین نهاد تاثیرگذار در انتخابات ایران شورای نگهبان است. صرف‌نظر از سیکل تسلسل‌وار و معیوب گزینش شش فقیه و سه حقوق‌دان این شورا - اعضای این شورا خبره‌گان را تایید صلاحیت می‌کنند، خبره-گان مقام رهبری را و مقام رهبری؛ شورای نگهبان را؟! - واقعیت این است که در سطح داخلی منازعات حاکمیت اعضای ثابت و مهم این شورا طی سال‌های گذشته به نحو آشکار و تابلوداری نقش بی‌طرف، داور مآب و نظارتی خود را از دست داده و خود به یک پای دائم مناقشات سیاسی تبدیل شده و به وضوح پرچم دفاع از جناح نئوکان یا راست محافظه‌کار را برافراشته‌اند. حمایت صریح محمد یزدی و احمد جنتی از احمدی‌نژاد، پیش از انتخابات، یکی از جنبه‌های اعتراض نامزدان لیبرال نسبت به نتیجه‌ی انتخابات و فقدان صلاحیت شورا به منظور داوری پیرامون صحت و سقم آن بوده است. امری که از زبان علی لاریجانی (رییس مجلس هشتم) و علی مطهری (نماینده‌ی اصول‌گرای تهران) نیز مطرح شده است.

بخش مهمی از افراد و نهادهای پیش‌گفته به طور مستقیم و تلویحی بیان‌گر نظرات و **دیدگاه‌های رهبری** به شمار می‌روند. چنان‌که به جز ۹ عضو از ۱۲ عضو شورای نگهبان که منصوب و مدافع مستقیم نظرات رهبری هستند وزیر کشور نیز به نیابت از رهبری فرماندهی نیروهای انتظامی را به عهده دارد. و البته بسیج هم زیرمجموعه‌ی تشکیلات عظیم سپاه است که کل فرماندهان ارشد آن منصوب رهبری هستند.

گذشته از این‌که شخص رهبری در نماز جمعه ۲۹ / خرداد صریحاً ماهیت رای خود به احمدی‌نژاد را رو کرد، اما مواضع ایشان در دوم خرداد ۷۶، سوم تیر ۸۴ و آستانه‌ی انتخاب ۲۲ خرداد نیز به ساده‌گی موید همین جمع‌بندی است. تیتراژ اول چنین مولفه‌یی در نامه‌ی سرگشاده‌ی رفسنجانی خطاب به رهبری - که به نحو عجیبی علنی شد و خطوط آن بیان‌گر ده‌ها نکته‌ی ناگفته است - به روشنی ترسیم شده و به شکل گلابه‌یی انتقادی در خصوص برآیند "سخن‌رانی مشهد" و "سکوت" در مقابل هتاک‌ی احمدی‌نژاد در مناظره‌ی تلویزیونی با میرحسین موسوی آمده است.

علاوه بر این‌ها جهت‌گیری **صداوسیما** - که رییس آن نیز منصوب رهبری است - و نقش‌ی که تنها رسانه‌ی فراگیر قانونی موجود در شکل‌بندی ساختار سیاسی دولت و حاکمیت ایفا می‌کند، به ویژه در شرایطی که جامعه‌ی ایران از رسانه‌های مستقل قانونی بی‌بهره مانده، به شدت قابل تامل است.

ب. در مورد گزینه‌ی **انتخاب‌شونده‌گان** یا کاندیداها چند نکته باید مورد توجه قرار بگیرد. مهم‌ترین مولفه‌ی سلبی این بخش همان آبکش تنگی‌ست که به **نظارت استصوابی** مشهور شده و در سخاوتمندانه‌ترین شرایط از میان هزاران رهگذر فقط به سه چهار نفر اجازه‌ی عبور می‌دهد. از سوی دیگر به دلیل فقدان وجود **احزاب سیاسی** و نهادهای مدنی، نامزدان خلق‌الساعه‌یی که ناگهان با ادعای استقلال فردی وارد حیات سیاسی ایران می‌شوند نه فقط هیچ برنامه‌ی روشن و

مدونی ندارند، بل که پس از ورود به عرصه‌ی قدرت به شعارهای انتخاباتی خود پشت پا می‌زنند. در این زمینه فیلم مشهوری که از رقابت انتخاباتی احمدی‌نژاد (انتخابات نهم) به جای مانده، بهترین شاهد است. آن‌جا که احمدی‌نژاد مشکل جامعه‌ی ایران را نه حجاب و لباس و مو و آرایش جوانان، بل که دشواری‌های اقتصادی می‌خواند؛ اما به محض گزینش؛ بیش‌ترین وظیفه‌ی نیروهای انتظامی را در برخورد با همین مسایل تعریف می‌کند و گشت‌های ارشاد و منکرات و غیره راه می‌اندازند.

محدوده‌ی بسیار تنگ کاندیداها همواره این پرسش کلیشه‌یی را در مقابل مردم ایران می‌گزارد که بهتر نیست میان **به و بدتر**، بد را انتخاب کنیم؟ این سوال غیرسیاسی در انتخابات دهم نیز به عنوان پیش فرض اصلی کمپین بزرگ اصلاح-طلبان به منظور ایجاد مشارکت حداکثری و پیروزی بر رقیب نئوکان به دفعات مطرح شد و البته تا حدود زیادی نتیجه‌ی وارونه داد! اصلاح‌طلبان از مردم و به خصوص آن دسته از مردمی که در طیف تحریم چهل‌درصدی قرار داشتند می-پرسیدند:

«شما که نمی‌خواهید در انتخابات شرکت کنید، آیا مایلید احمدی‌نژاد برای چهار سال دیگر رییس‌جمهور باقی بماند؟» "آیا عدم مشارکت در انتخابات به مفهوم پیروزی احمدی‌نژاد نیست؟" "آیا موسوی بهتر از احمدی‌نژاد نیست؟" "آیا احمدی‌نژاد بدتر از موسوی نیست؟" چنین سوال بزرگ و گمراه‌کننده‌ی اگرچه در انتخابات سایر کشورها (اوباما بهتر از مک‌کین نیست یا بوش بدتر از جان کری نیست؟) نیز مطرح می‌شود اما طرح آن در انتخابات ایران ناشی از همین ناترازمندی آشکاری است که عملاً **امکان مشارکت سیاسی** کاندیداها را دگراندیش - و نه حتا اپوزیسیون - را ناممکن ساخته است. (در این مورد بنگرید به دو مقاله:

✓ فریبرز رییس‌دانا؛ **چو دانی و پرسوی سواست خطاست**، مندرج در سایت [Alborznet.ir](http://Alborznet.ir)

✓ محمد قراگزلو؛ **می‌دانند و می‌پرسند**؛ مندرج در سایت [Roshangari.net](http://Roshangari.net)

نکته‌ی معترضه و بسیار اساسی این بخش را باید در غیبت و غیاب همیشه‌گی **نمایندگان اصلی کارگران** و زحمت‌کشان در میان کاندیداها جست‌وجو کرد. منظورم از چنین نامزدانی، افرادی از جنس علیرضا محبوب (رییس خانه‌ی کارگر) و امثال ایشان نیست. شگفتا که در جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران، مهم‌ترین قطب زنده‌گی و اصلی‌ترین طبقه‌ی اجتماعی، یعنی **طبقه‌ی کارگر** نه فقط از هیچ جای-گاه و تشکل فراگیر و مستقلی برخوردار نیست، بل که حتا در انتخابات مجلس و شورای‌های شهر نیز از معرفی کاندیدای غیرحکومتی محروم است. در شرایطی که نمایندگان چند دوره‌ی مجلس شورای اسلامی قادر نیستند از سد نظارت استصوابی عبور کنند، شاید توقع حضور فلان فعال جنبش کارگری در میان نامزدان ریاست‌جمهوری زیاده‌خواهی باشد!

پ. در این بخش با تاکید بر اهمیت نقش‌آفرینی کلیدی **انتخاب‌کننده‌گان** (مردم) بر آنم به چند مسأله‌ی بسیار حساس، موثر و البته جدید در ساحت سیاسی ایران اشاره کنم. سدهای سلبی در حوزه‌های اطلاع‌رسانی آزاد از جمله فقدان رسانه‌ی غیردولتی گسترده؛ محدودیت مطبوعات، سانسور کتاب و نشریات؛ تحت فشار قرار گرفتن فعالان مستقل جنبش‌های اجتماعی ترقی‌خواه، فیلترینگ و غیره اگرچه به نحو محسوس‌ی از دامنه‌ی آگاه‌گری و به تبع آن سازماندهی جنبش‌های اعتراضی و ترقی‌خواه کاسته است، اما با تمام این اقدامات امتناعی؛ **تکنولوژی اطلاعات** رُل موثری در تغییر چهره‌ی سیاسی فرهنگی ایران معاصر ایفا کرده است. نسل جوان امروز ایران نه فقط به راحتی از سد فیلترینگ عبور می‌کند و انسداد سه‌هفته‌یی اس.ام.اس را با شیوه‌های دیگر جبران می‌نماید، بل که با استفاده از همین سخت‌افزارهای ساده، صدا و تصویر تمام قد خود را در معرض نظاره‌ی جهانیان قرار می‌دهد. تصاویری که از تبعات انتخابات و **ده روزی که ایران را لرزاند** در مقابل چشمان شگفت‌زده‌ی جهانیان قرار گرفت، به وضوح نشان داد که دوران سیم‌خاردهای پولپوتی و استالینی و هیتلری سپری شده است. اگرچه محدوده‌ی تنگ انتخابات بخش معتناهایی از مردم ایران را **لاجرم به سمت نامزد لیبرال‌ها** (موسوی) سوق داد، اما مشارکت وسیع در جنبش اعتراضی پس از اعلام نتایج انتخابات و **گذار و گذار از مطالبات اصلاح‌طلبان** به وضوح سطح واقعی پلاتفرم توده‌یی را نشان داد. تا آن‌جا که موسوی در یک اعتراف ناگزیر، خود و احزاب اصلاح‌طلب را دنباله‌رو حرکت خود به خودی مردم دانست.



شنبه ۲۳ / خرداد که مردم معترض به خیابان‌های تهران و شیراز و تبریز و اصفهان و اهواز و... سرازیر شدند و شب‌ها را - در حرکتی نوستالژیک به یاد

نامشروع دانستن دولت دهم از سوی موسوی، کروبی، خاتمی و احزاب و سازمان‌های حامی ایشان و بحران مشروعیت سیاسی در سطح بین‌المللی - به ویژه اتحادیه‌ی اروپا - نشان داد که تمام تلاش‌های متمرکز به سیاست "مشارکت حداکثری مساوی بیش‌ترین میزان مشروعیت داخلی و جهانی" شکست خورده است.

✓ **پس از انتخابات.** حوادثی که متعاقب اعلام نتایج انتخابات در کشور رخ داد، به ساده‌گی موبد چند نتیجه‌گیری بدیهی است.

۱. به نظر می‌رسد از منظر کلیه‌ی منتقدان و مخالفان وضع موجود (از اصلاح‌طلبان و لیبرال‌ها و سلطنت‌طلبان و جمهوری‌خواهان و کل اپوزیسیون بورژوازی گرفته تا جریان‌های مختلف چپ) تمام راه‌های **انتقال قدرت از مسیر انتخابات تا اطلاع ثانوی مسدود شده است.** اطلاعیه‌ی ۱۰ / تیر جبهه‌ی مشارکت به وضوح می‌گوید: "عملاً انتخابات در کشور بی‌معنا شده و مردم‌سالاری هویت خود را از دست داده است". در همان تاریخ اعلامیه‌ی مجاهدین انقلاب به ساده‌گی تاکید می‌کند: "پرونده‌ی انتخابات آزاد تا اینده‌ی نامشخص بسته شد." (www.NoroozNews.ir) کار به جایی رسیده است که محافظه‌کارترین عضو جبهه-ی اصلاحات (محمد خاتمی) از "کودتای مخملی" علیه انتخابات حرف می‌زند. مواضع سایر گروه‌ها و جریان‌های اصلاح‌طلب نیز موبد همین جمع‌بندی است. حزب اعتماد ملی ضمن عذرخواهی از مردم و نپذیرفتن مشروعیت دولت دهم به وضوح از زبان کروبی یادآور می‌شود که "اذعان می‌کنم شما پیش از انتخابات نتیجه‌ی آن را می‌دانستید. همان زمان می‌گفتید چه تضمینی برای صیانت از آرای ما موجود است؟" (www.etemadmell.ir) رادیکالیسم شعارهای خیابانی و اعتراضات علنی مردم حاکی از پلمب شدن صندوق‌های رای و تعیین نتیجه‌ی نهایی و انتقال قدرت در جای دیگری است.

۱۱. به خشونت کشیده شدن تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم و دخالت عربان لباس شخصی‌ها، عملاً **پوچی پلاتفرم نافرمانی مدنی** را نشان داد. به یک معنا، تمام اعتبار نظری و عملی آن‌چه که درست یا غلط به انقلاب‌های مخملی در کشورهای تحت سیطره‌ی مسکو مشهور شده و گویا هزینه‌های آن از طرف مراکز آمریکایی نظیر بنیاد جورج سوروس تأمین گردیده و به تحولات لیبرالی در اکراین و گرجستان و غیره انجامیده است عملاً پوچ از آب درآمد. در کشوری که حتا کم-ترین اعتراض "نخست‌وزیر دوران جنگ" و "رییس دو دوره مجلس شورا" با واکنش شدید حاکمیت گره می‌خورد؛ سخن گفتن از تغییر اجتماعی به شیوه‌ی انقلاب مخملی لطیفه‌ی بیش نیست.

۱۱۱. **حذف روحانیت سنتی** که استارت آن با سخنرانی پالیزدار در دانشگاه همدان زده شده بود و در مناظره‌ی احمدی‌نژاد - موسوی به شکل مشخص حمله به رفسنجانی - ناطق وارد مرحله‌ی تازه‌ی گردید، از گزینه‌های قطعی نتایج انتخابات ۲۲ خرداد خواهد بود. سکوت معنادار "آیات عظام" و امتناع بزرگان حوزه‌های علمیه‌ی قم، مشهد و نجف از ارسال تبریک پیروزی احمدی‌نژاد، به نحو معناداری موبد همین مولفه است. بی‌توجهی احمدی‌نژاد نسبت به اعلام مکرر نارضایتی روحانیان درخصوص استمرار حضور اسفندیار رحیم‌مشایی و

مسأله‌ی مشکوک در مورد انتخاب‌کننده‌گان **تعداد واقعی** مردم حائز شرایط رای دادن است. چنین امری همواره محل اختلاف میان وزارت کشور و مرکز آمار و ثبت‌احوال ایران بوده است. در انتخابات اخیر این میزان از ۵۱ تا ۴۶ میلیون نفر در نوسان بود. علاوه بر این‌ها شایعه‌ی وجود **تعداد میلیونی شناسنامه‌های چاپ پیشاور** و امکان بالقوه‌ی "یک شهروند چند رای" در کنار **مشارکت ۱۲۰ درصدی** در بعضی استان‌ها (از جمله مازندران آن هم در یک برهه‌ی غیرتوریستی یعنی فصل امتحانات دانشگاه‌ها و مدارس) و وجود تعرفه‌هایی با یک خط واحد و تا نخورده (مدعای امیدوار رضایی نماینده‌ی مجلس هشتم)، و... دیوارهای انتخاباتی را که باید شیشه‌ی باشد، به نحو عجیبی سیمانی ساخته است!

در حوزه‌ی جمع‌بندی انتخابات ۲۲ خرداد به دو عرصه‌ی پیش و پس از انتخابات باید اشاره کرد.

✓ **پیش از انتخابات:** اصلاح‌طلبان بر موج بلند و پی‌درپی نارضایتی گسترده‌ی مردم سوار شدند و غم و گنل نامزد سبزپوش خود را در میان شهرهای بزرگ برافراشتند. در فقدان گزینه‌ی مطلوب؛ بخش کثیری از مردم ناگزیر به حداقل‌ها رضایت دادند و به هواخواهی از موسوی به خیابان آمدند. وقتی گزینه‌ی خوب در میان نباشد، مردم به نئوکان‌هایی همچون مارگارت تاچر و رونالد ریگان هم رای می‌دهند چه رسد به لیبرال‌ها و سوسیال دموکرات‌های راست. حضور **خودجوش و سازمان‌نیافته‌ی** مردم در چند شب منتهی به ۲۲ خرداد که با پلمب‌های سطحی و ساده میان هواداران دو نامزد اصلی توأم شد، به وضوح موبد این نکته بود که تا آن‌جا که به خود مردم مربوط می‌شود و تا زمانی که پلیس و نیروهای **لباس شخصی** و امثال این جماعت وارد معرکه نشده‌اند و نیروهای دولتی تماشاگری بیش نیستند؛ کم-ترین خبری از **تخریب و خشونت و تیراندازی و گنگ‌سربازی** در کار نیست. در مقابل زمانی که بعد از راه‌پیمایی چند میلیونی دوشنبه ۲۵ خرداد پای باتوم و چکمه و مسلسل پلیس به خیابان‌ها باز شد؛ صحنه‌های ضدانسانی و دل‌خراشی رقم خورد که مایه‌ی بهت و حیرت مردم جهان شد. در واقع راه-پیمایی‌های پیش و پس از انتخابات به روشنی نشان داد کدام یک از طرفین این مناقشه راه کار خشونت را برگزیده است. فهم این محاسبه‌چندان پیچیده نیست که در شرایط **عدم توازن قوا و در موقعیت غیرانقلابی**، روش خشونت‌آمیز فقط به سود دولت تمام می‌شود. در جریان مناظرات تلویزیونی هر چهار نامزد درست و حسابی از خجالت هم درآمدند! مردم ایران برای اولین بار از تنها رسانه‌ی دولتی در جریان **فسادهای کلان اقتصادی، رانت‌های میلیاردی، زندان‌ها و بازداشت‌گاه‌های مخفی** (آن هم در بنیادشهید آقای کروبی) **پاس‌کاری فجایع ناشی از انقلاب فرهنگی**، من نبودم دستم بود ناکارآمدی‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مدیران ارشد سی سال گذشته قرار گرفتند. هیچ کس ستاره‌دار کردن دانشجویان را نپذیرفت، هیچ کس مسوولیت تورم، رکود، تعطیلی مطبوعات؛ سانسور کتاب؛ گزینش‌های ایده-ثولوزیک در ادارات و غیره را قبول نکرد و در عین حال همه - هر چهار نفر - از ضرورت تغییر وضع موجود سخن گفتند. از وضع وخیم کشور، - که به تعبیر محسن رضایی در "لبه‌ی پرتگاه" ایستاده است-؛ از آزادی‌های مدنی، از جمع-آوری گشت ارشاد و... خطبه‌ها و خطابه‌ها خوانده شد. هر شعاری که می-توانست رای آور باشد در دستور وعظ و موعظه قرار گرفت. وعده‌های پنجاه هزار تومانی مهدی کروبی تا حد چوب‌حراج‌زدن به صنعت نفت ارتقا یافت. عباس عبدی از خصوصی‌سازی نفت، گاز و توزیع سود سهام این ثروت بادآورده سخن گفت. بیژن زنگنه (از ستاد موسوی) ضمن دفاع از خصوصی‌سازی‌ها نئولیبرالی (تاچریسم محض) رقیب (احمدی‌نژاد) را متهم کرد که کل اقتصاد کشور را از طریق خصوصی‌سازی در اختیار سپاه پاسداران قرار داده است. یکی از تضییع حقوق اقلیت‌ها و اعاده‌ی مطالبات قومیت‌ها سخن گفت و دیگری از چند وزیر زن و فدرالیزه کردن کشور دفاع کرد. آمارهای متفاوتی - به نقل از یک مرکز مشخص - درباره‌ی نرخ تورم، بی‌کاری، اعتیاد، فحشا، سرمایه‌گذاری، امنیت فردی و اجتماعی و غیره به میان آمد و "همه"، "همه" را متهم به **دروغ-گویی و فساد اقتصادی و ثروت‌اندوزی** کردند!! تمام زحمات و خطرات این به اصطلاح "داغ کردن تورم" انتخابات که به شیوه‌ی هدفمند از سوی حاکمیت برای جلب مشارکت حداکثری مردم صورت گرفت و معطوف به **کسب مشروعیت داخلی و بین‌المللی** بود، چندان نپایید. از بعدازظهر روز

✓ انقلاب بهمن ۵۷ - به پشت‌بام‌ها رفتند، بخش عظیمی از **مشروعیت کسب شده حراج شد.**

ارتقای این فرد به مقام معاون اول ریاست جمهوری نه فقط موید همین مدعاست بل که از جانب دیگر نشان‌دهنده‌ی مناسبات خانوادگی و الیگارشیک در انتصاب مدیران ارشد است.

IV. پس از ۲۲ خرداد کل جبهه‌ی موسوم به دو خردادی و طیف گسترده‌ی لیبرال‌های اصلاح‌طلب به لایه‌ی حاشیه‌یی و بی‌ارزشی در حاکمیت تبدیل خواهند شد و جای خود را به طیفی از راست‌های میانه به رهبری علی لاریجانی؛ باهنر و قالیباف خواهند داد. همان طور که ترکیب مجلس ششم هرگز تکرار نشد، به همان شیوه ژانر جدیدی از دولت لیبرالی هفتم و هشتم (محمد خاتمی) برای همیشه بایگانی خواهد شد. در واقع پس از انتخابات **دایره‌ی تنگ خودی‌ها**، تنگ‌تر و تا حد یک سکت بسته شده است.

V. فهم این نکته چندان دشوار نیست که انتخابات دهم ریاست جمهوری اسلامی ایران؛ عملاً به حذف یکی از پایه‌های اصلی حاکمیت (کل جبهه‌ی اصلاح-طلبان و لیبرال‌ها و سکولارها و سوسیال دموکرات‌های راست) انجامیده و به یک عبارت کل نظام را روی یک پای آن فرود آورده است. اگرچه در طول سی سال گذشته این "یک پا شدن‌ها" سابقه داشته و با حذف تدریجی و پله‌به‌پله‌ی جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی (دولت موقت)؛ بنی‌صدر (دولت اول) و به حاشیه راندن چهره‌هایی مانند منتظری و موسوی خوئینی‌ها و عبدالله نوری حذف سیکلیک اصلاح-طلبان (مجلس چهارم، پنجم، هفتم و...) از مرحله‌ی آزمون و تجربه‌ی گذشته است، اما این حذف بدون اضافه در انتخابات دهم چهره‌ی جدیدی از پای‌گاه و ماهیت طبقاتی دولت ترسیم کرده است، که ما به ازای اقتصادی آن عقب‌نشینی دولت سرمایه‌دارها به موقعیت دولت سرمایه است. در یک کلام و به ساده‌گی روشن است که سیاست اقتصادی جناح لیبرال از سال ۱۳۶۸ (تعدیل اقتصادی)، در طول ۸ سال دولت‌های هفتم و هشتم و در عرض برنامه‌های شبه کینزی و بازار آزادی میرحسین موسوی (مشارکت+کارگزاران) بر محور ادغام در نظام کاپیتالیستی جهانی و با هدف شکوفایی و رونق اقتصادی و در نهایت سودآوری سرمایه می-چرخید. جبهه‌ی گسترده‌ی اصلاحات برای تحقق این استراتژی؛ تاکتیک "ایران برای ایرانیان" را در دستور کار قرار داده بود و بناداشت از مسیر استخدام تمام لایه‌ها، طیف‌ها و جناح‌های بورژوازی ایران، امکان و مجوز نمایندگی شدن کل سرمایه‌داری داخل و خارج را به دست آورد. فضای باز سیاسی (دموکراتیزاسیون یا توسعه‌ی سیاسی) که لیبرال‌ها از آن دفاع می‌کردند قرار بود؛ درهای ورود سرمایه‌ی خارجی و سرمایه‌گذاری مستقیم را باز کند و کم‌ترین جهت‌گیری مشخصی به سوی آزادی فعالیت احزاب، اتحادیه‌ها و تشکل‌های مستقل کارگری نداشت. ("دست‌آورد‌های" بی‌ارزش و بر باد رفته‌ی دوم خرداد دلیل این مدعاست)

به لحاظ سیاسی ۲۲ خرداد نشان داد که درهای چرخش نظام جمهوری اسلامی به روی پاشنه‌ی لیبرال دموکراسی برای همیشه بسته شده و دولت اقتدارگرا (authoritarian) به طور مطلق دست برتر یافته است. هر چند از نظر اقتصادی جناح حاکم شده نیز می‌تواند - و راستش باید - به منظور عبور موفقیت‌آمیز از یک دوره-ی جدید انباشت سرمایه، همان سیاست‌های کلی لیبرالی و نئولیبرالی اقتصادی (خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی و...) جناح اصلاح‌طلب را در دستور کار قرار دهد، اما واقعیت این است که به جز سیاست‌های داخلی آزادسازی قیمت‌ها امکان موفقیت جهانی این برنامه‌ها برای دولت دهم بسیار دشوار است. تجربه **فرار و اعتصاب سرمایه** در دولت نهم به وضوح موید این نکته است که سرمایه‌گذاری خارجی به مفهوم وسیع آن - اعم از وام‌های دولتی، کومک‌های بانک جهانی؛ سرمایه‌گذاری مستقیم کمپانی‌های خارجی (DFI) - در سطح بسیار ناچیزی صورت خواهد بست. حذف جمهوری اسلامی ایران از قرارداد گازی ناپاکو شاهد صحت این تحلیل است. این امر به مثابه‌ی تقویت بنیه‌های بازار داخلی و ارتقای مدل اقتصاد دولتی، ملی یا دولت ملی (State - Nation) نخواهد بود. به قول پری اندرسن<sup>۲</sup> انکشاف سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن، دولت ملی را در نوردیده و از نظر سیاسی به نهادهایی همچون ناتو، G7 و صندوق بین‌المللی و WTO وابسته است. (P.Anderson, 1992, PP.365-366) (درافزوده: تمایل شدید و ناموفق دولت نهم درخصوص ارتباط با نهادهای برتون وودز وودز وودز و ناگزیر به ارتباط با کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری غرب و توسعه‌ی روابط با چین و روسیه به عنوان دو عضو شاخص ۵+۱ و قدرت‌های برتر نظام جهانی اقتصاد کاپیتالیستی، دال بر این است که شعارهای ضدامپریالیستی جناح راست را نباید زیاد جدی گرفت).

از سوی دیگر برخلاف نظر اصلاح‌طلبان خصلت اقتدارگرای دولت‌های نهم و دهم؛ به مفهوم ماهیت بناپارتیستی آن نیست. هر چند مارکس دولت بناپارتیستی را در ورای طبقات و شرایطی استثنایی مورد ارزیابی قرار می‌دهد (کارل مارکس ۱۳۸۶،

صص: ۸۲-۷۱) اما در عین حال و علی‌رغم بافت غیربورژوازی چین دولتی؛ - که از طبقه‌ی بورژوا منفک است - بر ماهیت کاپیتالیستی بودن آن تاکید می‌کند. واضح است که در این یادداشت به طور مشخص بحث بناپارتیستی بودن - یا نبودن - دولت‌های نهم و دهم مطرح نیست چرا که در ایران معاصر طرح موضوع توازن طبقاتی و در نتیجه بن‌بست مبارزه‌ی طبقاتی میان بورژوازی پرولتاریا - که در فرانسه نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم به عروج بناپارتیسم انجامیده - توجیه سیاسی اقتصادی و وجه تحلیل طبقاتی ندارد. حتا شبیه‌سازی‌هایی که میان حکومت چین کای چک (تایوان) و دولت‌های اقتدارگرای توسعه‌مدار با دولت نهم شکل می-گیرد، موضوع بحث ما نیست. فشرده‌ی بحث ما درخصوص دولت سرمایه‌دارها و دولت سرمایه است که رالف میلی باند<sup>۳</sup> برای طرح متدولوژیک و حتا اپیستمولوژیک خود از چه‌گونه‌گی بافت و فشرده‌ی سیاسی اقتصادی دولت به کار می‌بندد و دقیقاً ناظر به این مفهوم است که در دولت سرمایه‌دارها، جناح‌های مختلف بورژوازی می-توانند در فرایند چرخش سیاسی پارلمانی انتخاباتی و مشابه این‌ها به قدرت سیاسی - یا بخشی از قدرت سیاسی - دست یابند. به عبارت روشن‌تر دولت سرمایه‌دارها به دلیل موقعیت گسترده‌ی خود از یک هژمونی سراسری میان بورژوازی داخل و خارج بهره‌مند است و به نوعی شکل واضحی از دولت دموکراتیک کاپیتالیستی را نمایندگی می‌کند. به عنوان نمونه دولت‌های پنجم تا هشتم و مکمل آن‌ها یعنی مجالس سوم و ششم به دلیل نمایندگی شدن از سوی قشرها و جناح‌های مختلف بورژوازی ایران نمایی محدود و البته بسته از چین دولتی را تداعی می‌کنند. حال آن‌که دولت سرمایه نه فقط به خاطر "انکشاف ناکافی مناسبات سرمایه‌داری و ضعف سیاسی اقتصادی بورژوازی" بل که به دلیل انتخاب شیوه‌های مشخصی از انباشت سرمایه و منافع انحصاری قدرت سیاسی اقتصادی هم - و من روی این "هم" تاکید می‌کنم - شکل می‌گیرد. این شکل‌بندی هم از منظر بافت طبقاتی و هم به اعتبار ایده‌نولوژی می‌تواند توضیح دهنده‌ی دولت دهم به عنوان دولت سرمایه باشد. وقایع‌اتفاقیه‌ی بعد از انتخابات ۲۲ خرداد و اعتراض گسترده‌ی مردم نسبت به وقوع تقلب در انتخابات<sup>۴</sup> و به چالش کشیده شدن **مشروعیت دولت** دهم، در کنار تلاش موفقیت‌آمیز نظام برای حذف تمام عیار اصلاح‌طلبان و کم‌رنگ‌سازی نقش جناح‌های هوادار بازار آزاد (کروبی، هاشمی و کارگزاران) جمله‌گی مبین عقب‌نشینی فراگرد دولت سرمایه‌دارها به دولت سرمایه است. حتا اگر وعده‌های پس از انتخابات رییس دولت دهم (نطق تلویزیونی و وعده-ی سرخرمن تغییر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و برخورد با امنیت‌شدن عرصه‌ی عمومی و خصوصی فرهنگ) را جدی و تحقق‌پذیر بدانیم، بازهم تعدیل خوش-بینانه‌ی غلظت رفتارهای ایده‌نولوژیک دولت - که در انتخابات نهم نیز از سوی رییس همین دولت مطرح شده بود - نمی‌تواند امکان نمایندگی شدن جناح‌های فره‌تری از بورژوازی ایران را ممکن سازد. دولت دهم این امکان و توان را دارد - و سابقه‌اش نیز گویاست که به مراتب از اسلاف لیبرال خود پراگماتیست‌تر عمل می-کند. گشودن باب مذاکره با آمریکا در عراق نمونه‌ی بارز این مدعاست. چنین پراگماتیسمی کم‌ترین تضمینی برای فائق آمدن بر ابعاد رو به فزونی بحران اقتصادی و تبدیل آن به بحران‌های جدید اجتماعی و سیاسی نخواهد داد. چهل میلیارد دلار کسری بودجه با متمم‌ها و حذف یارانه‌ها و صرفه‌جویی به ساده‌گی جبران نخواهد شد. مضاف به این‌که مشکلاتی از قبیل رکود تورمی، بی‌کارسازی-های فزاینده؛ تعطیلی رو به فزونی مراکز صنعتی - به سود واردات، و جذب اضافه-تولید چین - بدهی بانک‌ها، اقساط کلان وام‌های بدون وثیقه و موقه‌ی رانت-خواران و... در شرایطی امکان وقوع بحران‌های جدید را محتمل‌تر از همیشه می‌کند که بدانیم دولت دهم نه در مناظره و مباحث انتخاباتی و نه پیش و پس از آن برنامه‌ی روشنی برای حل این معضلات پایه‌یی ارائه نداده است.

در هر صورت اگرچه از سوم تیر ۱۳۸۴ اصلاح‌طلبان عملاً به حاشیه‌ی کم اثری در قدرت سیاسی اقتصادی ایران رانده شده بودند، اما در ترکیب‌بندی نهایی پای "چپ" و ضعیف حاکمیتی را شکل داده بودند که مرکز ثقل‌اش بر پای "راست" استوار است. بعد از انتخابات ۲۲ خرداد حاکمیت پای ضعیف خود را قطع کرده و تنها بر یک پای خود ایستاده است. هر عقل سلیمی حکم می‌کند چنین حاکمیتی نه فقط از نظر مشروعیت، بل که از نظر قدرت و اقتدار سیاسی اقتصادی نیز ضعیف-تر و شکننده‌تر از گذشته است.

VI. نتیجه‌ی کلی مولفه‌ی پیش‌گفته در یک سطح عمیق‌تر حاکی از این است که روند تبدیل **دولت بورژواها** به **دولت بورژوازی** و به عبارت دیگر سیر تکوین دولت سرمایه به دولت سرمایه‌داری با اختلال جدی مواجه شده است. دولتی که قرار بود با راهبرد سعید حجاریان و جبهه‌ی مشارکت مبنی بر "ایران برای



## دهمین دوره‌ی انتخابات

دهمین دوره‌ی ریاست جمهوری در نظام ولایت فقیه‌ی جمهوری اسلامی ایران در حالی آغاز شد، که اکثریت مردم ایران معترض ادامه‌ی چنین حکومتی در ایران بودند. از ماه‌ها قبل، جنگ قدرت در جناح‌های رژیم آغاز شده بود. بعد از سپری شدن دوره‌ی خاتمی - که خود را تدارک‌اتچی نظام فقهاتی معرفی کرد- رویکرد اکثریت مردم از اصلاحات‌چی‌های حکومتی، آشکار بود.

در چنین فضایی بود که مردم سراسر ایران در فضای تبلیغاتی قبل از انتخابات، دریافتند که با رأی اعتراضی خود، می‌توانند جمهوری اسلامی را وادار به عقب نشینی کنند. و در ضمن، به خوبی دریافته‌اند که در این جمهوری جهل و جنایت و دیکتاتوری، نمی‌توانند در چارچوبی جز قواعد بازی اصلاح‌طلبان، از روش‌های دیگری استفاده کنند. بر این اساس با تجمع در کمپین انتخاباتی موسوی و کروبی و حمایت از کاندیداتوری آنان - علیرغم این که به خوبی می‌دانستند که اینان خود یکی از بانیان دیکتاتوری، طی این سی سال هستند- سعی در برهم زدن این بازی حکومتی کردند. هر چه به روز انتخابات نزدیک‌تر می‌شدیم، شور و شوق و انگیزی این رأی اعتراضی، گسترش می‌یافت. نسل جوان ایران در روزهای قبل از انتخابات، نشان داد که این بار، با عزمی راسخ‌تر از گذشته، به میدان آمده است. شرکت اکثریت واجدین شرایط در این دوره از انتخابات، نشان داد که اکثریت مردم ایران از حکومت طالبانی در ایران، بی‌زار شده‌اند. آنان با حمایت خود از موسوی، نشان می‌دادند که هنوز شرایط سرنگونی رژیم آماده نیست. ضمن این که هنوز بخش عظیمی از مردم ایران، نسبت به اصلاح طلبان حکومتی، توهم دارند.

در چنین شرایطی بود که مردم با رأی اعتراضی خود، به پای صندوق‌های رأی رفتند تا شاید از شکاف بوجود آمده در بین حکومت‌گران، برای بهبود بخشیدن به وضع موجود خود، استفاده کنند.

تقلب بزرگ در انتخابات، چنان وقیحانه بود که، آتش به جرقه‌ی جنبش توده‌ای در ایران زد. حرکت میلیونی مردم در سراسر ایران برای دفاع از رأی خود، چنان بود که حتا موسوی را واداشت تا در حرکت‌های بعدی در کنار مردم قرار گیرد. ابعاد اعتراضات به گونه‌ای است که همه‌ی حکومت‌گران را به هراس انداخته است. جنگ قدرت در بالای حکومت و افشاگری‌های آنان از یک دیگر، زمینه‌ای شده است که مردم تا پای کشته‌دادن، در صددانند که حکومت را به عقب نشینی وادارند. شعار سرنگونی رژیم دور از دست‌رس نیست.

✱

همه‌ی ایرانیان " تمام طبقه‌ی بورژوازی ایران را نماینده‌گی کند، به طور کلی به رویاها پیوسته است. معنای دیگر این حکم فقط وجود یک شکاف عمیق جناحی در حاکمیت ایران نیست. بل که مفهوم کنکرت آن دقیقاً این است که پس از ۲۲ خرداد دولت ایران روی یک پای خود - به صورت لی‌لی - ادامه خواهد داد و به دلیل از دست دادن توان نماینده‌گی تمام جناح‌های ذی‌نفع بورژوازی، **هژمونی منطقه‌یی‌اش** ضعیف خواهد شد و در سطح جهان نیز از توان چانه‌زنی کم‌تری برای پیشبرد برنامه‌های خود سود خواهد برد. از طرف دیگر همین تحول به ما می‌گوید که **طرح ادغام در نظام کاپیتالیستی جهانی** و عضویت در WTO به تاخیر خواهد افتاد و در نتیجه روند سرمایه‌گذاری خارجی به سوی فرار بیشتر سرمایه‌ی داخلی تغییر جهت خواهد داد. در دستور کار قرار گرفتن **طرح نئولیبرالی** موسوم به "تحول اقتصادی" و **آزادسازی قیمت‌ها**؛ - که تا همین برهه نیز در راستای اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی به فقر فزون‌تر فرودستان و تنگی معیشت کارگران منجر شده است؛ - در آینده‌ی نزدیک به بی‌عدالتی‌ها، بازارگریزی؛ سرمایه‌داری دولتی؛ تجمع سرمایه در میان افراد حلقه‌های خودی؛ بهره‌گیری از رانت‌ها و بی‌کارسازی‌ها خواهد انجامید و در کنار تبعات کاهش بهای نفت و کسری بودجه زنده‌گی مردم را با درجات بیشتری به زیر **خط فقر** خواهد راند. چنین مولفه‌یی هرگز به این مفهوم نیست که در صورت پیروزی لیبرال‌ها و اصلاح‌طلبان، اوضاع اقتصادی و سیاسی مردم دستخوش تغییرات بنیادی می‌شد. اصلاح‌طلبان نیز در دوران حاکمیت خود با تکیه بر **بازار آزاد** بارها نشان دادند کم‌ترین اعتقادی به اصلاحات پایه‌یی و مستمر به سود زحمت‌کشان و به منظور ایجاد ذخیره‌یی مطمئن برای تحقق آرمان‌های عدالت اجتماعی در کنار به رسمیت شناختن آزادی تشکل‌های سیاسی و اجتماعی غیر خودی ندارند.

VII. در سطوح جهانی نیز علی‌رغم ضعف مشروعیت دولت و نظام سیاسی حاکم و با وجود ژست‌های عوام‌فریبانه‌ی آمریکا؛ کشورهای اتحادیه‌ی اروپا در کنار آمریکا بارها نشان داده‌اند که وقتی پای منافع اقتصادی‌شان در میان است پراگماتیست‌تر از آنند که صفحه‌ی شطرنج چانه‌زنی را روی میز حقوق بشر و انتخابات و دموکراسی پهن کنند.

\*\*\*

به قول احمدجان شاملو، باری سخن دراز شد/ وین زخم دردناک را / خونابه باز شد. صرف‌نظر از همه‌ی جمع‌بندی‌ها و تحلیل‌های واقعی یا ذهنی حوادث پیش و پس از ۲۲ خرداد به ایرانیان آموخت "مردمی متحد و یک‌پارچه / هرگز شکست نخواهند خورد!" تبیین این ترانه با ضرب‌آهنگ گیتار ویکتورخارا سرزمینی به وسعت سانتیاگو تا تهران را پوشش می‌دهد و از ادامه‌ی زنده‌گی در افق روشن آینده سخن می‌گوید.

\*

## از کجا به کجا رسیدیم ...

نماز جمعه نرفته بودیم که رفتیم به خطبه‌های آقا با دقت گوش نداده بودیم و هیس هیس نکرده بودیم که دادیم و کردیم

سر پشت بام الله اکبر نگفته بودیم که گفتیم توی قرآن و احادیث در به در دنبال حکم خدا نگشته بودیم که گشتیم در مراسم سالگرد شهدای هفتم تیر شرکت نکرده بودیم که کردیم از کنار پسر بهشتی ایستادن احساس دلگرمی نکرده بودیم که کردیم با شعار "بهشتی، کجایی، موسوی تنها شده" شر شر اشک نریخته بودیم که ریختیم

از وسط ۲۰۰۰ نفر آدم به خون تشنه با اعتماد به نفس و نگاه عاقل اندر سفیه رد نشده بودیم که شدیم

با حرفهای موسوی تبریزی و غفاری حال نکرده بودیم که کردیم نخست وزیر سابق جمهوری اسلامی همه چیز و همه کس مون نشده بود که شد هاشمی ناجی و آخرین امیدمون نبود که شد برای زندانبانان دیروز و زندانبانان امروز دل نسوزونده بودیم که سوزوندیم. خدا آخر و عاقبتمونو به خیر کنه!!!!

✱

## خودکامگی

### وملوک الطوائفی قدرت در ایران

احمدسیف

اگرچه در ارزیابی آنچه که در ایران می‌گذرد بسیار سخن هاست که باید گفته شود ولی به اختصار، و به ویژه با توجه به تحولات هفته‌های گذشته و درچارچوب این نوشتار کوتاه، می‌باید از دعوائی در درون نظام مذهبی حاکم سخن گفت. عبرت آموز این که این جنگ قدرت، در عین حال، هم چون شمشیر چند لبه‌ای است که به هر سو که چرخ می‌خورد، گردن شماری از گردانندگان همین نظام را می‌زند. این که پی آمد نهائی این دعوا، به نفع مردم است یا به ضرر آنها، به گمان من، نکته‌ایست که در زمان نگارش این نوشتار ناروشن است. اگر جنگ قدرت به همین شکل کنونی اش ادامه یابد، در دراز مدت، برنده اصلی بی‌گمان مردم ایران خواهند بود ولی اگر، به شکل و صورت خشن تر و خشونت آمیز- جنگ داخلی- متحول شود، در آن صورت خشک و تر را با هم می‌سوزاند و نمی‌تواند به نفع مردم باشد. از طرف دیگر، اینکه رویدادها و حوادث در کدام جهت تحول خواهند یافت، نیز چندان روشن و آشکار نیست. هم می‌توان از ادامه جنگ قدرت به شکل و شمایل کنونی اش سند و شاهد آورد و هم از احتمال متحول شدنش به اشکال خشن تر. آن چه که به گمان من، بحث بر نمی‌دارد، شکاف‌های عمیقی است که در همه ارکان‌های قدرت این نظام پیش آمده است و ترس و واهمه از فراتر رفتن این شکاف‌ها و به واقع فروپاشی کامل آن است که رهبران کودتای ننگین ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ را به تکاپو انداخته است که به یک باره از این خواب ۴۰ روزه بیدار بشوند و فرمان بستن «گوانتناموی اسلامی» در کهریزک را صادر نمایند آن هم به این دلیل مضحک که این کشتارگاه «استانداردهای لازم برای حفظ حقوق متهمین» را نداشته است! آدم نمی‌داند از وقاحت بی‌مانند این جماعت به کجا پناه ببرد! مگر دستگیری و به زنجیر کشیدن این متهمان مطابق قانون و یا هیچ استاندارد شناخته شده‌ای بوده است که حالا کشتن تعدادی از همین قربانیان خودکامگی در ایران مطابق استاندارد نباشد! کوسه‌ور یش پهن که می‌گفتند یعنی همین! برخلاف قوانین همین حاکمیت هرکس را که هوس کنند دستگیر می‌کنند و بعد از اعمال هیچ شکنجه و آزاری کم نمی‌آورند و حالا ناگهان خواب نما می‌شوند که مطابق استاندارد عمل نکرده‌اند! عذر می‌خواهم، می‌بخشید، ولی آقایان! خروختان اید!

باری، یکی از گرفتاری‌های اساسی نظام سیاسی حاکم بر ایران از ۱۳۵۷ به این سو (۱)، به اعتقاد من این است که اگرچه ستون فقرات آنرا حاکمیت مطلقه ولی فقیه تشکیل می‌دهد، ولی در عین حال، این حاکمیت، با ملوک الطوائفی قدرت خصلت بندی می‌شود. یعنی از سوئی، ولایت مطلقه فقیه هم چون شمشیری چند لبه بر فراز سرارگان‌ها و نهادهای به اصطلاح انتخابی در جولان است و از سوی دیگر، دقیقاً به خاطر مطلقه بودن قدرت فقیه و برخلاف آن چه که به نظر می‌رسد یا اغلب ادعا می‌شود، هرکی به هر کی و هرج و مرج غریبی است و مخرب ترین نوع ملوک الطوائفی و قانون‌گریزی و حتی قانون‌ستیزی نیز بر امورات جاری مملکت حاکم است. عمده ترین دلیل این هرج و مرج هم همان طور که به اشاره گفته‌ام قانون مند نبودن امور در این ساختار

خودکامه است. یعنی وقتی در این یا هر نظام مشابه باشند کس یا کسانی که حوزه فعالیت‌های شان با معیارهای قانونی محدود نباشد- کما این که در باره ولایت مطلقه فقیه این گونه است- کل نظام درکلیت خویش اگر نگویم قانون‌ستیز که قانون‌گریز می‌شود. خودکامگان و طبالان شان هنوز این حداقل را نفهمیده‌اند که قانون‌ستیزی خودکامگان همیشه دردینگر لایه‌های نظام خودکامه به جریان می‌افتد و یکی از چند دلیل اندکی زیادی هزینه دار بودن خودکامگی به عنوان یک ساختار نیز همین است. هرکس که به این مقام «الهی» نزدیک باشد، می‌تواند از رانت‌های قرابت به مقام خودکامه بهره‌مند شده و قوانین را نادیده بگیرد- به عنوان نمونه بنگرید به عملکرد آقای احمدی نژاد در این ۴ سال گذشته و بنگرید به خصوص به پاچه‌خواری‌های مکرر مجلس درباره این عملکرد که طبق «قانون» باید نقش «نظارتی» بر آن داشته باشد (۲). همین جا بگویم که برخلاف آن چه که به نظر می‌رسد، وارسیدن اثرات مخرب این ساختار، اصلاً دشوار نیست و این پی آمدهای مخرب و مضرهیچ رمز و رازی هم ندارد. بطور کلی ساختارسیاسی دریک جامعه انسانی یا «قانونی» است و یا «اختیاری» ( خودکامه)، و این همیشه درست است که ساختار خودکامه ساختاری است پرهزینه که نه فقط جان و مال آدمیان را هدر می‌دهد بلکه اقتصاد را هم به دست انداز می‌اندازد. با این همه ساختار خودکامه، درکنار هزار و یک مصیبت دیگر، ساختاری است که برخلاف باور خیلی‌ها به صورت ملوک الطوائفی اداره می‌شود. یعنی نه فقط فرم ساختار خودکامه عهد دقیانوسی است که محتوایش نیز، برای نمونه، اگرچه در طول ولایت یا «خلافت» درده سال اول انقلاب اسلامی، در مسائل اساسی آقای خمینی حرف اول و آخر را می‌زد و دیگر گردانندگان نظام، از رئیس‌جمهور گرفته تا مجلس و دیگر نهادها می‌بایستی ساز خویش را با فرمان‌های «امام» کوک کنند، ولی در همان تاریخ نیز، امورات روزمره با ملوک الطوائفی قدرت می‌گذشت. این موضوع تا موقعی که اختلاف‌ها از پرده بیرون نمی‌افتاد، از دیده «امت همیشه در صحنه» پنهان می‌ماند و فقط وقتی که صاحب قدرتی «مغضوب» می‌شد، رسانه‌های عمومی و شماری از گردانندگان همین نظام، از «قانون شکنی‌ها» همان صاحب قدرت مغضوب شده سخن می‌گفتند. نمونه چشمگیر این شیوه کار در جریانات مهدی هاشمی-یکی از وابستگان آقای منتظری- عیان شد. تا موقعی که از «خودشان» بود، جرم و جنایتی نبود که مهدی هاشمی و اعوان انصارش مرتکب نشده بودند و در همه آن سالها نیز کسی به ایشان نگفت بالای چشم شما ابروست، ولی همین که «مغضوب» شد [ به علل آن فعلاً کار ندارم]، تو گویی به ناگهان مقامات نظام جمهوری اسلامی فهمیدند که با چه «موجود خطرناکی» روبرو بوده‌اند! گوشه‌ای از کارهای این شخص و وابستگان به او در کتاب «خاطرات سیاسی» ری شهری (تهران ۱۳۶۹) آمده است که باهمه ایرادهائی که به آن نوشته وارد است، از این دیدگاه بسیار روشن‌گر است از دیگر نمونه‌ها چشم پوشی می‌کنم، و بدون مقدمه پردازی می‌رسیم به اوضاع فعلی مان، یعنی به چند هفته بعداز کودتای ۲۲ خرداد ۱۳۸۸.

این که چرا کودتا کرده‌اند؟ نمی‌دانم. یعنی عقلم قد نمی‌دهد. باید اعتراف کنم که اغلب تحلیل‌هایی که در این باره خوانده‌ام به دلم نمی‌چسبد.

با این وصف، فکر می‌کنم که اگر اسکار و یا نوبلی برای بلاهت وجود می‌داشت، بدوت بحث و جدل باید آن را به مشاوران و سیاست‌پردازان و قدرتمندان حکومت اسلامی داد که از یک موقعیت «برد-برد» برای حاکمیت خودرابه شرایطی رسانده‌اند که گذشته از هزینه‌های انسانی جبران‌ناپذیر بر مردم، تنها می‌تواند با وضعیت «باخت-باخت» برای کلیت نظام مشخص شود. البته در فرصت دیگر، سعی می‌کنم در این باره بازمه بنویسم، ولی چرا این وضع می‌توانست یک بازی «برد-برد» برای حاکمیت باشد و یا بود؟ با همه کمبودهائی که در نظام انتخاباتی ایران وجود دارد- که البته عمده ترین اش این است که انتخاباتی آزاد نیست و با خرابکاری شورای نگهبان به واقع بی‌معنی هم می‌شود- ولی اگر آمارها قابل استناد باشد توانسته بودند بخش عظیمی از مردم را به پای صندوق‌های رای بکشانند. به خصوص با توجه به محدودیت‌های دست و پاگیر شورای نگهبان در کنترل نامزدهای انتخاباتی- به گمان من تردیدی



کردند و این در حالی است که رئیس جمهور، برای کتمان آن چه که در کابینه گذشت، در نقطه مقابل مجلس نشینان، اژه ای را به ضعف مدیریت و هزار و یک ضعف دیگر متهم کرد و از جمله مدعی شد (۴) «موضوع عزل جناب آقای اژه‌ای یک فرآیند دو ساله داشته و ربطی به مسئله جاری ندارد». احمدی نژاد ادامه می‌دهد «به ایشان در این دو سال، با شواهد مشخص توصیه کردم دو نفر از معاونان خود را تغییر دهد اما به این کار مبادرت نورزیده است». و هرچه که بیشتر می‌خوانیم، دلایل احمدی نژاد خنده دار تر می‌شود، علاوه بر آن چه که گفته است، می‌افزاید، «ضمن اینکه در موضوع هاله اسفندیاری هم خوب عمل نکرد و من به او گفتم که چرا رفتاری می‌کنید که مورد تمسخر واقع شوید؟، یک پیرزن ۷۰ ساله را گرفته‌اید می‌گویید می‌خواهد انقلاب مخملی راه بیندازد در حالی که عاملان انقلاب مخملی کسان دیگری هستند و باید آنها به مردم معرفی شوند».

اتهامات دیگر اژه ای در لیست آقای احمدی نژاد به همین اندازه خواندنی‌اند. «در موضوع پرتقال‌های اسرائیلی نیز با وجود اینکه عاملان اصلی این اقدام مشخص بودند، به آقای اژه‌ای گفتم که باید با اینها برخورد شود ولی وی گفت که نمی‌توانیم با آنها برخورد کنیم». و بعد ناتوان از درک آن چه که بعد از کودتای انتخاباتی در ایران می‌گذرد، گریز می‌زند به همان داستان همیشگی دانی جان ناپلئونی ما که «از دو هفته پیش از اغتشاشات، وزارت خارجه اطلاع داد که افراد زیادی از انگلیس به ایران می‌آیند و این کاملاً مشکوک است اما وزارت محترم اطلاعات این موضوع را پیگیری نکرد و در اغتشاشات ضعیف عمل کرد که در برخی موارد اهمال مشهود بود». و سرانجام می‌رسد به خشم و غضبی که از عکس العمل مردم به این تقلب انتخاباتی دارد و می‌گوید، «در زمینه تحركات آنها [اغتشاشگران!] در ایام پیش از انتخابات، وزارت اطلاعات حتی یک برگ گزارش به من نداد، حتی از برخی بزرگان هم پرسیدم که آیا وزارت به شما در این زمینه گزارشی داده است؟ که گفتند گزارشی دریافت نکرده بودند. در حالی که مخالفین، یک برنامه‌ریزی چندین ساله برای این انتخابات کرده بودند». از داستان پردازی و افسانه سازی هائی که شده است درمی‌گذرم ولی در باره انتصاب مشائی، اولین پرسش این است که آیا احمدی نژاد از آن چه که در میان هواداران خودش می‌گذشت، خبر نداشت که دست به چنین انتصاب و عزل هائی زد؟ احتمال خبر نداشتن نمی‌تواند جدی گرفته شود. برای کسانی- از جمله خود من- که به تقلب گسترده و یا این کودتای انتخاباتی اعتقاد دارند این که چه کسی در دولت کودتا عضویت داشته باشد، اهمیتی ندارد چون مقوله اساسی برای من کودتائی بودن کل دولت است. ولی برای شمار قابل توجهی از هواداران آقای احمدی نژاد، این داستان تعبیر دیگری داشت. یعنی دارم بر این نکته تاکید می‌کنم که نمی‌توان گفت که احمدی نژاد خواسته به این ترتیب، به مخالفان خود و به

وجود ندارد که شرکت کنندگان در این انتخابات- چه خوشمان بیاید یا نیاید- ولی به واقع به تداوم نظام «جمهوری اسلامی» به همان صورتی که بود رای داده بودند. دلیل اصلی و اساسی من هم این است که اولاً نامزدها، برای گذر از سد شورای نگهبان باید التزام خویش را به قانون اساسی «جمهوری اسلامی» تاکید می‌کردند و بعلاوه، با همه اختلاف نظرهایی که داشتند و اکنون آن اختلاف نظرها بسی بیشتر شده است، ولی هیچ کدام- به غیر از یک مورد نه چندان چشمگیر در برنامه آقای کروبی- برنامه ای برای تغییر هیچ مورد جدی و مهم قانون اساسی نداشتند. یعنی بر این نکته باید تاکید بکنم که هم ولایت فقیه با مختصاتی که دارد قرار بود بماند و هم شورای نگهبان و هم شورای تشخیص مصلحت نظام و هم مجلس خبرگان رهبری و هم خیلی چیزهای دیگر. از سوی دیگر، این که قوانین این جامعه از دل مذهب بیرون خواهد آمد هم نکته ای نبود که بر سرش بین نامزدهای مختلف اختلاف نظری باشد. چه در این جا و چه در مورد شیشه دیگر، همیشه بین پیروان دیدگاههای مختلف می‌تواند اختلاف نظرهایی در جزئیات وجود داشته باشد که هم طبیعی است و هم بی‌آزار. و به همین خاطر، معتمد که اگر این کودتای انتخاباتی صورت نمی‌گرفت، هم «مشروعیت» نظام موجود بسی بیشتر می‌شد و هم می‌توانست با وجود معیوب بودن ساختاری نظام انتخاباتی خویش، برای دیگر کشورها عشوہ بیاید که ما هم «دموکراسی»- از نوع «مردمسالاری دینی» داریم و سطح مشارکت موکلان ما هم این همه چشمگیر است. به سخن دیگر، اگر انتخابات بدون کودتا خاتمه می‌یافت، به احتمال زیاد، این رژیم برای سی سال دیگر هم بیمه می‌شد. ولی ببینید که چه کرده اند! الان روستای زرنگ آبادی که نام دیگرش ایران است به روستائی می‌ماند که هزار تا کدخدا دارد و معلوم هم نیست که چه مقامی در این جا به قول معروف «حرف اول» را می‌زند. هرچند که با بربریت و توحش کوشیدند شرایط را کنترل کنند، و اگرچه به ظاهر نافرمانی مدنی هم «فروکش» کرده است ولی خودشان هم می‌دانند که این آتشی است که فعلاً اندکی زیر خاکستر است و به این زودی ها و با این ترندهای بربرمنشانه خاموش نخواهد شد. از جزئیات می‌گذرم، آقای احمدی نژاد که احتمالاً اندکی از این «پیروزی» «دست ساز» خود مغرور شده است، آقای مشائی را به عنوان معاون اول خود منصوب می‌کند و تازه در سخنانی که در مراسم تودیعش می‌گوید، برایش سنگ تمام هم می‌گذارد. مشائی هم به نوبه درسرخ رانی اش به اندازه کفایت از او پاچه خواری می‌کند که به رفیق خانه و گرمابه اش مدیون نباشد.

به ظاهر چنین کاری نباید مسئله آفرین باشد. اگر آقای احمدی نژاد به واقع این همه رای آورده است و اگر به قول بنیان گذار این «جمهوری» «میزان رای ملت است»، خوب این آدم باید بتواند برای خودش معاون و دستیار انتخاب کند و مادام که کسی کاری خلاف قاعده و قانون انجام نداده است، البته که کسی نباید مزاحم چنین نصب و عزل هاهم بشود. ولی، خلاف به عرض مبارک رسانیده اند. این جا ایران است و ساختار حکومت هم خودکامه است و چون این چنین است، همین مسئله انتصاب یک آدمی که مورد اعتماد «رئیس جمهور» است به یک منصب دولتی درست به این می‌ماند که به قول انگلیسی ها، شما در یک قوطی پرکرم را باز کرده باشید. نمی‌دانم خنده آور است یا گریه دارد که همین نکته کم اهمیت، به صورت یک بحران خیلی جدی و اساسی حکومتی متحول می‌شود. حداقل دو وزیر دیگر هم در همین رابطه بر کنار می‌شوند و اگر پای بندی کافی به قانون وجود داشت، رئیس جمهور باید برای دولت فخیمه از مجلس برای همین چند روز باقی مانده تقاضای رای اعتماد می‌کرد که این چنین نکرده است- در نتیجه، همان طور که شماری از نمایندگان به اصطلاح اصول گرا گفته اند، کار دولت در این روزها «قانونی نیست». یکی از وزرای برکنار شده، اژه ای وزیر اطلاعات بود که عزلش موجب شد تا ۲۱۰ تن از نمایندگان مجلس هم در بیانیه ای از «خدمات» او قدردانی کرده حتی در آن نوشتند (۳) که «این روزها شاهد آزمونی بزرگ از حجت الاسلام والمسلمین آقای محسنی اژه ای وزیر اطلاعات بودیم که با انتخاب راه صحیح و برگزیدن دفاع از کیان ولایت فقیه و رهبری نظام اسلامی بار دیگر نشان داد که حمایت از حضرت آیت الله العظمی خامنه ای و ارزش های نظام را با هیچ چیز دیگر عوض نمی‌کند» و از برکناری اش انتقاد

خصوص به کسانی که به دیگر نامزدها رای داده اند- حالا به هر تعداد- دهن کجی بکنند! چون برای این جماعت، مشکل کابینه احمدی نژاد است نه ترکیب آن. ولی با آن چه هائی که در همین یک سال گذشته اتفاق افتاد می دانیم که مدعیان اصلی مشائی به واقع حامیان دو آتش احمدی نژاد بوده اند. پس، در آن صورت باید به این پرسش جواب داد که چرا او این چنین بی گذار به آب زده و به حامیان خود دهن کجی کرده است! البته تا یک هفته پیش تر، آقای خامنه ای با سکوت معنی دار خویش وارد ماجرا نشده بود و کسان دیگر، نمایندگان مجلس و شماری از روحانیون برجسته به اظهار نظر پرداخته بودند. ولی آن طور که تازگی ها روشن شد، چند روز پیش آقای خامنه ای به دست « مبارک » خویش برای احمدی نژاد حکم حکومتی مبنی بر برکناری مشائی صادر کرد. تاریخ نامه ۲۷ تیر ماه است ولی می دانیم که حتی سه روز بعد از آن، احمدی نژاد هم چنان بر این که معاون اول او مشائی خواهد بود اصرار ورزیده است. روزنامه ها و سایت های حامی دولت هم « دماسنج » های « ولایت پذیری » اختراع کرده و کوشیدند- احتمالاً- روی احمدی نژاد فشار بیاورند تا مشائی را برکنار کند. و چون از این فشارهای درگوشی خیری ندیده بودند، تصمیم گرفته شد که اصل نامه منتشر شود. معترضه بگویم که اگرچه کیهان فتوکپی نامه را در صفحه اول خود چاپ کرده است ولی در « رسالت » که دست کمی از کیهان ندارد، این خبر سانسور شده است- حداقل در صفحه اول نشانه ای از آن نیست. دیگر سایت های دولتی البته متن نامه را منتشر کرده اند. تا آنجا که می توان قضاوت کرد، برای چند روز نه خود احمدی نژاد به آن عکس العملی نشان داد و نه مشائی درباره آن بطور مستقیم مطلبی گفته است. غیر مستقیم از ثمره هاشمی خوانده ایم که مشائی گفته است من مطیع امر رهبرم- یا چیزی به این مفهوم- البته همین آقای ثمره هاشمی سه روز بعد از ارسال نامه رهبری به احمدی نژاد اعلام کرد که در « انتصاب مشائی تجدیدنظر نمی شود » (۵) حالا ولی می گوید که شده است! و بعد می رسیم به خط و نشان کشیدن های دیگری که اتفاق افتاده است. همین جا بگویم که ادعای این که احمدی نژاد « ممکن است » نامه را ندیده باشد و یا نامه به او نرسیده باشد راست نیست چون یکی از مشاوران او ابلاغ این نامه به ایشان را در قبال از ۳۰ تیر تأیید کرده است (۶).

آیت الله خزعلی که با کهنولت سن به واقع یکی از چماق داران حامی احمدی نژاد است به شکوه برآمد که «هن زمانی که شنیدم مشائی انتخاب شده است با احمدی نژاد تماس گرفتم که با ایشان صحبت کنم ولی اطرفایش گفتند که ایشان در جلسه است، بعداً با شما تماس می گیرند! اما من تا آخر شب هر چه منتظر ماندم کسی با من تماس نگرفت» (۷) نماینده ولایت فقیه در سپاه پاسداران ولی به قول معروف شمشیر را از رو می بندد و می گوید « کسی که در برابر ولی فقیه بیاستد و مقابله کند مثل این است که در مقابل امام زمان ایستاده است» (۸). بدون تردید منظور از کسی که در برابر ولی فقیه می ایستد احمدی نژاد نیست ولی اگر اثبات شود که رئیس جمهور یک هفته تمام به دستور صریح ولایت فقیه عکس العمل مقتضی نشان نداده است آیا این کار از مصادیق « در برابر ولی فقیه ایستادن » نیست؟

از سوی دیگر، کار به حدی خراب می شود که جریان وابسته به مهندس باهنر- نائب رئیس مجلس- در یک بیانیه عمومی احمدی نژاد را از « سرنوشت بنی صدر » می ترساند (۹) در همین بیانیه می خوانیم که « جناب آقای احمدی نژاد چنانچه دقت فرموده باشید، رهبر معظم، صلاح شما را در این دیدند که با عقلانیت سیاسی مصالح خود را تشخیص داده و مانع سرخوردگی حامیان شوید و بدین ترتیب آب به آسیاب دشمنان خارجی و برخی معاندین داخل نریزید و زمینه های بروز اختلافات جدید را فراهم ننمایند. اما به نظر می رسد با انتخاب جناب آقای مشائی به سمت ریاست دفتر رئیس جمهور این دغدغه ها را برطرف ننموده باشید و باز هم مصالح خود را در نظر نگرفته باشید». یعنی می خواهم بگویم که داستان از مقوله « معاون اولی » کمی بیشتر است و ادامه خواهد یافت. از زوائد که بگذریم، داستان این است که مجلس به بررسی « عدم کفایت » بنی صدر پرداخت و اگرچه خود او را عاقبت به خیر کردند ولی از مقام ریاست جمهوری برکنار شد. زاکانی دبیرکل جمعیت راهپویان انقلاب اسلامی که در دفاع از احمدی نژاد شمشیر می زند با انتقاد شدید از او گفت (۱۰) « دلدادگان به انقلاب

اسلامی و آرمانهای امام (ره) هیچ عهد اخوتی با فرد یا گروه خاصی نیستند و در تبعیت از ولایت فقیه لحظه ای درنگ نخواهد کرد». به گمان او، مشائی که اکنون رئیس دفتر احمدی نژاد شده است در مبنائی ترین اعتقادات یک مسلمان « نمره مورد قبولی را دریافت نمی کند » او حتی از « برخی نکات مشکوک امنیتی پیرامون مشائی » سخن می گوید. از سوی دیگر، دبیر مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم (۱۱) ولی حرف جالبی می زند « هر کس که به احمدی نژاد رای داده، مشائی را هم باید قبول داشته باشد، زیرا رئیس جمهور اجازه دارد معاونینش را خودش انتخاب کند » و ادامه می دهد « نمی شود به کسی رای داد، ولی اجازه نداد که معاونش را خود انتخاب کند ». با این همه، احمدی نژاد در یک نامه نه چندان دوستانه به رهبر خبر می دهد که مشائی استعفاء داده است ولی بلافاصله با کلی پاچه خواری او را به عنوان مشاور و رئیس دفتر خویش منصوب می کند. کاتوزیان وکیل تهران و یکی از چهره های شاخص اصول گرایان آرزیش دار بودن اختلاف نظر با احمدی نژاد خبر می دهد می گوید که « اقدامات اخیر آقای احمدی نژاد و تداوم احتمالی آن - که بعید هم نیست - باعث مشکل دار شدن ادامه فعالیت کابینه وی خواهد شد » و ادامه می دهد که مشکل کار دولت تنهادر این چند روز آینده نیست بلکه

پرسش این است که آیا احمدی نژاد به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری « التزام عملی » دارد یا خیر؟ و نظرش این است که رفتارهای احمدی نژاد « سؤال برانگیز و نگران کننده » اند و دلیل اش هم این که با وجود اطلاع از مواضع رهبری، مشائی را به مقام معاون اولی منصوب کرده است که البته ادعای بی ربطی نیست. و از آن مهم تر این است که به نامه رهبری هم عملاً یک هفته بی توجهی می کند و نهایتاً این که حتی وقتی نامه در معرض دید عموم قرار می گیرد « احمدی نژاد مشائی را برکنار نکرده بلکه مشائی خود استعفا می دهد ». و البته که گریز می زند به انتصاب مشائی ولی داستان را در همین جا رها نمی کند. اشاره می کند به برکناری وزیران که به ادعای ایشان با مواضع رهبری در باره مشائی نزدیک بوده اند. و این نکته اساسی را مطرح می کند که « مجموعه این اقدامات در ده روز گذشته چه هدفمند بوده باشد یا از سر بی توجهی و سهل انگاری نوعی تقابل با منویات رهبری را نشان می دهد » (۱۲) و از احمدی نژاد می خواهد که « نسبت خودش » را بارهبری مشخص کند.

و اما از ملوک الطوائفی قدرت که پیشتر به آن اشاره کردم از زبان همین نماینده مجلس نکات دیگری مطرح می شود که بسیار روشنگرند. می دانیم که رئیس مجلس برای واریسی بگیر و ببند های بعد از کودتا یک کمیته حقیقت یاب تشکیل داد و عبرت آمیز این که نماینده مجلس می گوید که مجلس نه می داند چه تعداد دربار داشتند و نه این که « چه کسانی اقدام به بازداشت این افراد نموده اند و کجا نگهداری می شوند و شرایط کنونی آنها چگونه است ». و از زمین گیر شدن کمیته حقیقت یاب خبر می دهد. البته اعتراف می کند که « ما اکنون اطلاعات زیادی نداریم اما خبرهایی که در این باره می رسد زیاد خوشایند نیست ». جالب این که در پی این مطلب در سایت تابناک، کاربری این کامنت روشنگرانه را گذاشته است که « آقای کاتوزیان باید منصف باشد. وقتی فرمانده بسیج می گوید که مجلس در امور زندانیان دخالت نکند و در قد و قواره مجلس نیست چگونه می تواند بگوید نمی داند که چه کسی پشت این ماجراست؟ » کار آن قدر خراب می شود که حتی داد جنتی هم در نماز جمعه در می آید که « نباید به کسی که موجب ناراضیتی می شود پست کلیدی داده شود. این مساله چه لزومی دارد؟ » و معتقد است که عزل وزیر اطلاعات هم « قابل دفاع » نیست (۱۳).

در میان این همه اغتشاش که از سوی دولت مردان ایجاد می شود، این داستان شیرین را از سعید جلیلی (۱۴) داریم که از « تاکید » رهبری « مبنی مقابله جدی با هرگونه تعرض به امنیت، جان و حقوق مردم، خبر داد » و بعد ادامه می دهد که جمهوری اسلامی « اجازه نمی دهد حقوق شهروندی آحاد مردم نادیده گرفته شود » و بعد گریز می زند به « مشارکت، رقابت و شفافیتی » که به قول ایشان « جمهوریت نظام را در پررنگ ترین شکل آن به نمایش گذاشت ». درباره این واژگان کنکاش بیشتری نمی کنیم چون هم رقابت برای خودش معنا دارد و هم شفافیت و همین جا بگویم که اعتراف سخنگوی شورای نگهبان (۱۵) را داریم که





سالک عضو ارشد جامعه روحانیت مبارز هم شکوه می کند که « خوب برخی افراد به ناحق ریخته شد» (۱۷).

برای این که فکر نکنید که نقض حق و حقوق و تعرض به متهمان فقط به همین یک کشتارگاه محدود می شود، از زندان ساری هم خبر داریم که « در یک اتاق ۱۲ نفره ۶۰ زندانی زندگی می کنند و سرویس های بهداشتی موجود جوابگوی زندانیان نیست» (۱۸). و اما پرسشی که پیش می آید این است:

- یا سعید جلیلی و دیگران به وضوح دروغ می گویند و حالا که صدای ناقوس مرگ حاکمیت بلند شده است، با دستپاچگی می خواهند خود و نظام حاکم را با عوام فریبی نجات بدهند.

- و یا اگر صدور این دستورات درست بوده باشد، به شهادت انبوهی از شواهد اسناد انکارناپذیر جرم و جنایت بعد از کودتای ننگین ۲۲ خرداد ۸۸، شماری از ذوب شدگان در ولایت برای دستورات ولایت فقیه تره هم خورد نمی کنند.

یعنی با همه ادعاهائی که می کنند حکومت ایران هم چنان « اختیاری» باقی مانده است و تظاهر به « قانون مندی» هم بهانه ای است برای سرکوب هرصدائی که این نظام اختیاری را نمی خواهد.

واضافه کنم که منظوم از اداره اختیاری هم آن است که عمال دولت در طریقه اجرای حکم دولت مختار هستند و اما ساختار قانونی و قانونمند- آن چه که متأسفانه در ایران نداریم- هم آن است که عمال دولت در طریقه اجرای حکم دولت اصلاً اختیار ندارند. نه تنها در آن گذشته های دور که حتی در این سالها نیز حکومت و حکمرانی در ایران ولی « اختیاری» بود. و همین عمده ترین عامل بدبختی و گرفتاری ماست. وقتی پادشاه - درگذشته- یا ولایت فقیه در این سالها یک حکمی می کند، عمال دولت مختارند که حکم پادشاه و فقیه را به هر قسمی که می خواهند مجری بدارند. فکر نکنید بی سند دارم برای دلخوشی خودم ادعائی می کنم. علاوه بر نمونه هائی که در صفحات پیش به دست داده ام، اجازه بدهید یادآوری کنم که در دهم اردیبهشت ماه ۱۳۸۰ یعنی ۹ سال پیش، آیت الله خامنه ای فرمان ۸ ماده ای برای مبارزه با « مفاسد اقتصادی» صادر کرد که از جمله در آن آمده بود که « اگر دست مفسدان و سوءاستفاده کنندگان از امکانات حکومتی قطع نشود، و اگر امتیاز طلبان و زیاده خواهان پرمدها و انحصارچو طرد نشود سرمایه گذار و تولیدکننده و اشتغال طلب همه احساس ناامنی و نومییدی خواهندکرد و کسانی از آنان به استفاده از

حتی در برخورد به محسن رضائی که همه گونه با شورای نگهبان همکاری و همراهی کرده بود می گوید که « اطلاعات درخواستی محسن رضائی را ندادیم». برگردیم به فرمایشات آقای جلیلی، پس از میزانی تبلیغات سیاسی برای رژیم بدون این که سخن اش ابهامی داشته باشد می گوید که «نظام با این اقتدار همچنانکه به هیچ دشمن خارجی اجازه نمی دهد به حقوق ملت ما تعرض کند در داخل نیز چنین اجازه ای را به هیچ کس به هیچ بهانه ای نمی دهد» و بعد اگرچه برای دیگران خط و نشان می کشد ولی این نکته را هم می گوید که کسی نمی تواند به بهانه مقابله به رفتارهای خلاف قانون خود مرتکب خلاف قانون و نادیده گرفتن حقوق مشروع انسان ها بشوند. و « تاکید همیشگی رهبر معظم انقلاب بر احترام کامل به حقوق مردم» را یادآوری کرده و ادامه می دهد که «در دفاع از نظام جمهوری اسلامی ایران و جلوگیری از ستم بر آن باید همزمان با پرهیز از اعمال ظلم و ستم باشد و این تذکر رهبری معظم انقلاب است که بارها همگان به خصوص دستگاه های مربوطه نسبت به آن متذکر شده اند». و شاه بیت ادعاهای جلیلی هم این است که «نماینده مقام معظم رهبری یادآور شد: ایشان در جریانات اخیر با حساسیت فراوان دستورات اکید به مستولان و دستگاه های مختلف صادر فرمودند تا خدای ناکرده به کسی ظلمی نشود و چنانچه برخلاف موازین به کسی فشار وارد شده یا ظلمی در حق کسی رفته به دقت بررسی و پیگیری شود و ایشان به همان میزان که بر پاسداری از آرای مردم و نتایج آن تاکید داشتند بر مقابله جدی با هرگونه تعرض به امنیت، جان و حقوق مردم هم تاکید فرمودند» و می گوید که دستورات رهبری در این مورد هم « صریح» اندو هم « اکید». پس تا همین جا روشن شد که اگر ادعای جلیلی راست باشد، در موارد مکرر ولایت مطلقه فقیه دستورات صریح و اکیدی «برای جلوگیری از تعرض به امنیت جان و حقوق مردم» صادر کرده است. در آن صورت، بلافاصله باید به این پرسش جواب داد اکنون که طشت رسوائی تعرض به امنیت جان و حقوق مردم از بام افتاده است و حکومت را به موضع گیری کشانده، آیا به راستی ولایت فقیه در این « جمهوری» اسلامی، « فضل الخطاب» است! یا این که دولتی ها و وابستگان به دیگر مراکز قدرت، مختارند که به دستورات اکید و صریح ایشان نگرشی « اختیاری» داشته باشند! اگر این گونه است پس چگونه است که از دیگران که ذوب شده در این ولایت نیستند انتظار دارند که فضل الخطاب بودن ایشان را بپذیرند؟ از سوی دیگر، اگر « ولایت فقیه» با حق و حقوق مردم دارد دود دوزه بازی می کند- یعنی اگرچه فرمان کشتار و شکنجه می دهد ولی در عین حال، ادعای پای بندی به موازین حقوقی هم دارد، که در آن صورت، این ولایت در این نظامی که فراعست اسلامی باشد، شرعی نیست و مشروعیت اسلامی ندارد. به نمونه های دیگر نمی پردازم ولی تازه ترین نمونه ای که داریم که به گمان من شاهدهی بر وجود ملوک الطوائفی قدرت در ایران است دستور آقای خامنه ای مبنی بر بستن کشتارگاه کهریزک است، آنهم بعد از آدم کشی های بیش از ۴۰ روزه در آن- یعنی آن دستورات صریح و اکید ولی فقیه چرا اجرا نمی شدند که دولت مجبور شد دستور بستن این کشتارگاه را صادر بکند. و به همان اندازه مهم، آدم نمی داند که گزارش های دیگر مدافعان همین حاکمیت را با توجه به دستورات « صریح و اکید» آقای خامنه ای چگونه تفسیر نماید. درنامه علی مطهری (۱۶) به شاهرودی می خوانیم که « اخبار متواتر حکایت از آن دارد که نوع برخورد با برخی بازداشت شدگان اخیر برخلاف موازین اسلامی و توأم با فشارهای روحی و جسمی بوده و گاهی به مرگ فرد بازداشت شده منتهی شده است» و بعد اگرچه قربانیان را دست چین می کند ولی تردیدی ندارد که قاتلان از مستولان همین نظامی هستند که آقای خامنه ای قرار است بر آنها ولایت مطلقه داشته باشد چون می نویسد که « باید فرد مجرم با همان عنوان سازمانی اش به مردم معرفی و مجازات شود» و البته اندکی کم لطفی می کند چون اگرچه خودش حتماً از قرار و مدارها خبر دارد ولی به شاهرودی انتقاد می کند که شما «حساسیت لازم را نسبت به مبارزه با این ظلم ها و دفاع از حقوق مظلومان ندارید والا کار به اینجا نمی رسید» و او را متهم می کند که در برابر تخلفات مستولان و وابستگان آنها « مسامحه» کرده است در پایان از « جانیانی» سخن می گوید که خود را « بازجو» نامیده اند. احمد

## جنبش مردمی و جناح‌های مختلف حکومت

علیرضا ثقفی خراسانی

جنبش اجتماعی مردم ایران که این روزها مرحله‌ی حساسی را می‌گذراند در سی سال اخیر با افت و خیزهای فراوانی روبرو بوده است. این حرکت مردم که نمی‌توان آن را از مبارزات سی سال گذشته جدا کرد، در ابعاد مختلف همان خواسته‌های سی ساله گذشته را دنبال می‌کند. خواسته‌هایی که نه تنها هیچگاه بر آورده نشده بلکه در مبارزات مختلف بخش‌های گوناگون جامعه همواره مطرح شده و به شدیدترین وجه از جانب سرکوب‌گران با آن برخورد شده است.

در برخی مقالات و نوشته‌های تحلیل‌گران چپ در غرب (کسانی که روشنفکران و چپ‌های ایرانی داخل کشور انتظار همراهی و همفکری از آنان را دارند) آنچه که در روزهای پس از انتخابات در ایران رخ داده با عنوان "انقلاب رنگین" خوانده می‌شود و گاه از شکست آن ابراز شادمانی می‌کنند و پیروزی یک جناح را تبریک می‌گویند، شاید به این دلیل که تبلیغات ضدامریکایی دولت ایران تنها چیزهایی است که در مطبوعات و رسانه‌های غربی منتشر و منعکس شده است. در برخی از رسانه‌های غربی با جار و جنجال زیاد روی آن چه که پس از انتخابات در ایران رخ داده مانور داده می‌شود و کسانی که هیچ آشنایی با خواسته‌های مردم ما ندارند به نوعی خود را همراه با آن نشان می‌دهند که گویا برنامه‌ریزان این حرکت هستند. در دوران حاکمیت رسانه‌ها و جار و جنجال‌های تبلیغاتی، این درهم ریختگی و اغتشاش اخبار و مواضع، بسیاری نظرات عوض می‌شود و به نظر می‌رسد این مساله هدفمند باشد. جالب است که دو طیف فکری مختلف حرکت مردم را مخملین می‌نامند، هر دو این طیف‌ها تنها ظاهر مساله را مشاهده می‌کنند و به باور مردم، کسانی که امروز دم از انقلاب مخملین و رنگی می‌زنند و جنبش اجتماعی ما را با آن مقایسه می‌کنند چه از جانب چپ و چه از جانب راست شناخت درستی از این جنبش ندارند.

دلایل و مدارک فراوانی وجود دارد که در سی سال گذشته همواره دولت‌های حاکم در ایران مورد حمایت آمریکا و متحدانش و بطور کلی نظام حاکم در غرب بوده‌اند و تا کنون چالش جدی در بین آنان صورت نگرفته است و آنچه شاهدش هستیم (شعارهای مرگ بر آمریکا و نابود باد اسرائیل و دیگر شعارهای ضد غربی و یا حملات دولت آمریکا به ایران و...) تنها بازی موش گربه‌ای است که برای منحرف کردن افکار عمومی طراحی شده است و آنچه که تعیین کننده‌ی سیاست‌هاست، سودهای کلان اقتصادی است... \*

برای این باور مستندات بسیاری می‌توان ارائه کرد. یک ضرب‌المثل فارسی وجود دارد: "دم خروس را باور کنیم یا قسم حضرت عباس" در طی این سی سال آنقدر دم خروس از قبای روباه بیرون زده که قابل انکار نیست و انکار آن تنها از حکومت‌های سرمایه‌دار غربی و حکومت ایران برمی‌آید. این موش و گربه بازی سود کلانی برای شرکت‌های سرمایه‌داری در بر دارد. زیرا دولت‌های کشورهای سرمایه‌داری بزرگ مانند آمریکا و اروپا و یا روسیه و دیگران، با تبلیغ بر روی مسایلی مثل پرونده‌ی سلمان رشدی، حقوق بشر، و یا پرونده‌ی هسته‌ای در ایران و فشار آوردن روی دولت می‌توانند قراردادهایی با سودهای افسانه‌ای ببندند و امتیازاتی شبیه قراردادهای ترکمانچای و دوره‌ی قاجار را از دولت ایران بگیرند. کما اینکه در این سال‌ها این کار را کرده‌اند.

راه‌های نامشروع و غیرقانونی تشویق خواهند شد» و آن وقت روشن نیست که چرا در این ۹ سال گذشته، برای قطع این «دستها» کاری که کاری باشد انجام نگرفته است و چرا هنوز شاهد این همه موارد فساد و رشوه و اختلاس و سوء استفاده از امکانات دولتی از سوی افراد ذینفوذ هستیم! و یا در تازه‌ترین نمونه‌اش که همان عزل مشائی از معاونت اول باشد، برای یک هفته، رئیس جمهور در اجرای این حکم حکومتی کاری نمی‌کند و در نهایت هم آن نامه «جالب» را به رهبر می‌نویسد و در آن علنا هم می‌گوید نه این که امر شما را اطاعت کرده باشم بلکه مطابق فلان ماده قانونی، معاون اول برکنار شده است. و همین روایت است در هزار و یک مورد دیگر. وقتی وضع در یک بخش، این گونه اختیاری بشود، در دیگر حوزه‌ها نیز، وضع به همین صورت، اختیاری می‌شود. در حکمرانی قانونی، جمیع عمال دولت در اکثریت مطلق عرصه‌ها مثل چرخ‌های ساعت بر حکم دولت بی اختیار حرکت می‌کنند ولی در یک ساختار اختیاری - مثل آن چه که در ایران داریم، چون شقوق دستگاه دولت را کلا در هم مخلوط کرده‌اند جمع صدماتی که بر عهده دولت است از شخص صاحب قدرت مطلق توقع دارند. در یک حکمرانی قانونی، حکم باید اجرا بشود و می‌شود و اجرای حکم وظیفه‌ی صادر کننده حکم نیست ولی در حکمرانی اختیاری با این که صاحبان قدرت نامحدود نهایت اختیار دارند احکام ایشان در کلیه امور هرگز به تمام مجری نمی‌شود بلکه اغلب اوقات اجرای حکم بواسطه اختیار عمال بطوری تغییر می‌نماید که از معنی اصلی حکم هیچ چیز باقی نمی‌ماند. باز هم اگر نمونه می‌خواهید به ایران در گذشته و حال بنگرید. در یک حکمرانی قانونی وقتی هر ادنی حاکم حکم می‌کند از اجرای آن مطمئن می‌شود ولی در ایران که هیچ ذی نفس در روی زمین به قدر شاهنشاه ایران و یا ولایت فقیه کنونی قدرت اختیاری ندارد، روزی صد حکم هم صادر می‌شود که تقریباً هیچ کدامش در معنی به عمل نمی‌آید. و نتیجه همین می‌شود که امروزه مشاهده می‌کنیم.

اگر به ساده کردن قضایا مجاز باشم باید بگویم که تازمانی که به جانی نرسیم که هیچ مقام انتخابی و غیر انتخابی نه قدرت نامحدود داشته باشد و نه این که برای مدت نامحدود به مقامی منصوب شود، کارمان به شکل و صورت کنونی‌اش زار خواهد بود. ممکن است شکل و بشیریه خودکامگان حاکم تغییر بکنند ولی متأسفانه مشکل خودکامگی درازدامن و ریشه دار ما رفع نخواهد شد.

### پانویست ها و منابع

(۱) باید بگویم اما که این گرفتاری نه نتیجه سلطه ولایت فقیه که به واقع نتیجه حاکمیت خودکامه در ایران است. یعنی می‌خواهم بگویم که در گذشته نیز که ولایت فقیه نداشتیم ولی خودکامگی بود، همین مصیبت بود.  
(۲) در دوره سلطنت همین مزایا برای نزدیکان شاه وجود داشت.  
(۳)

[http://www.bazyab.ir/index.php?option=com\\_content&task=view&id=46982&Itemid=43](http://www.bazyab.ir/index.php?option=com_content&task=view&id=46982&Itemid=43)

<http://jahannews.com/vdch-vnm.23nw6dft2.html> (۴)

<http://fardanews.com/fa/pages/?cid=87078> (۵)

<http://fardanews.com/fa/pages/?cid=87087> (۶)

<http://fardanews.com/fa/pages/?cid=87256> (۷)

<http://www.ilna.ir/news-text.aspx?ID=66900> (۸)

<http://www.kermannama.com/module-pagesetter-viewpub-tid-1-pid-1605.html> (۹)

<http://jahannews.com/vdcbs8bs.rhbwfpjiur.html> (۱۰)

<http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=66795> (۱۱)

<http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=57241> (۱۲)

<http://fardanews.com/fa/pages/?cid=87735> (۱۳)

<http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8805051136> (۱۴)

<http://www.sarmayeh.net/PDF/88-05-06/P16.pdf> (۱۵)

<http://www.aftab-yazd.com/pdf/2688/2.pdf> (۱۶)

<http://www.aftab-yazd.com/pdf/2688/2.pdf> (۱۷)

<http://www.aftab-yazd.com/pdf/2688/9.pdf> (۱۸)

\*



در این فضا (مخصوصاً با وجود تحریم) بخش بزرگی از معاملات قاچاق انجام شده و می‌شود که سودهای آن را نمی‌توان با سودهای معاملات رسمی مقایسه کرد. (برای هر دو طرف معامله و دلالت این معاملات که معمولاً آفازده‌ها هستند.) به عنوان مثال ایران سومین وارد کننده ی سیگار از امریکاست، البته نه به صورت رسمی. و یا خرید سلاح و قطعات مورد نیاز موشک‌ها و هواپیماهای جنگی و... (۱)

برای روشن‌تر شدن این مسأله موضوع را از آغاز مرور می‌کنیم. از ابتداء، روی کار آمدن حکومت اسلامی مورد توافق چهار کشور صنعتی (آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان) در کنفرانس گوادلوپ قرار گرفت و در همان زمان بود که انقلاب مردم ایران در توافق میان بنیادگرایان و غرب به مسیری خاص هدایت شده و سازش بزرگ صورت گرفت. (۲) هدف نامه‌های رد و بدل شده در آن زمان میان رهبران مذهبی و غرب و حمایت آشکار محافل غربی از رهبران مذهبی در ایران روشن است. سیاست‌های آن دوران مثل ایجاد کمربند سبز به دور شوروی سابق و ایجاد قطب‌های مذهبی برای شکست اردوگاه شرق و... در مطالب دولتمردان آن زمان به صراحت گفته می‌شد. این مطلب آنقدر آشکار است که کسی را یاری انکار آن نیست و هرکس دستی در اخبار و رسانه‌ها دارد می‌تواند مدارک آنرا به وضوح مشاهده کند.

پس از آن گروهان‌گیری دیپلمات‌های امریکایی بود که بسیار در باره آن صحبت شده است و مطابق با اسناد آن زمان هدف اصلی آن انحراف مبارزات مردم برای استقلال از امریکا و کل نظام سرمایه‌داری جهانی بود. در این راستا پس از سرکوب نیروهای مستقل داخلی، گروهان‌ها به دولت محافظه‌کار ریگان تحویل شد. آقای ریگان در جلوی دوربین‌های پرنور رسانه‌ها اعلام کرد که بهترین هدیه‌ی ریاست جمهوری‌اش را از رهبری ایران دریافت کرده‌است. در این زمان اسارت‌بارترین قراردادهای (قرارداد الجزایر که نخست وزیر وقت و معاون او در بستن این قرارداد مشارکت داشتند) برای تحویل این گروهان‌ها از جانب بنیادگرایان مورد قبول قرار گرفت که حتی رییس‌جمهور وقت (بنی‌صدر) در مخالفت با بنیادگرایان، آن را قرارداد وثوق‌الدوله نامید.

پس از آن جریان ایران کنتررا و مسافرت‌های محرمانه مک فارلین معاون ریاست جمهوری آمریکا به ایران پیش آمد که گزارش‌های آن به تفصیل در شرح کمیسیون تاور آمده است و نتیجه آن افزایش رابطه‌ی پنهانی فروش اسلحه از طریق منابع غیررسمی به دولت ایران به مدت ۵ سال بود. درآمد حاصل از این معاملات به حساب نیروهای سرکوبگر در امریکای لاتین واریز شد. کم‌کم روشن شد که ایالات متحده حداقل ۲۰۰۸ موشک تاو و ۲۲۵ موشک هاوک به ایران فروخته است. همچنین مشخص شد قسمت اعظم محموله‌های ایالات متحده را اسرائیل فراهم کرده است. (۳)

پس از آن ماجرای سال ۶۷ (۱۹۸۸) یعنی قتل عام زندانیان سیاسی در سکوت کامل امریکا و غرب صورت گرفت و در آن زمان یک پرونده‌ی رسمی در مجامع بین‌المللی برای این نسل‌کشی تشکیل نشد در حالی که در همان زمان دولت لیبی برای سرنگون کردن یک هواپیما با ۲۰۰ مسافر به دادگاه‌های بین‌المللی کشیده می‌شود مگر جان انسان با انسان فرق دارد؟ تنها فرق آن می‌تواند این مسأله باشد که قتل عام شدگان سال ۱۹۸۸ در ایران از نظر سیاسی مخالف سلطه امریکا و غرب بوده‌اند. پس ارزش مطرح کردن ندارند!! (۴)

بعد از قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۹۸۸ حکومت ایران جایزه‌اش را با سرازیر شدن وام‌های مختلف دریافت کرد و بر طبق آمار رسمی در ظرف سه سال نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار از منابع مختلف غربی وام دریافت کرد و به اصطلاح دوران سازندگی را گذراند. این وام‌ها به دولت ایران اجازه داد تا مخالفان خود را در اقصی نقاط جهان به قتل برساند که نمونه‌های آن را در میکونوس و موارد دیگر که به گفته منابع مستقل بیش از ۲۰۰ مورد در خارج از کشور بوده است مشاهده کردیم.

قتل دکتر قاسملو، بختیار، کاظم رجوی، فرخزاد و صدها قتل داخلی نظیر فروهرها، مختاری و پوینده‌ها در زیر چشم به هم زده و خواب‌زده‌ی غربی‌ها صورت گرفت. جالب است بدانیم که در هر یک از این دوران‌ها یکی از جناح‌های درگیر امروزی قدرت برتر بودند.

پس از افشای این اعمال غرب به حمایت از اصلاح‌طلبان و اصلاحات سیاسی در ایران روی آورد و با دولت اصلاحات وارد معامله شد قراردادهای کلانی مانند توتال، رویال داچ شل در حوزه‌های نفت و گاز در این دوره بسته شد و امتیازات بزرگی همانند کرسنت، ایرنسل و غیره به شرکت‌های بزرگ بین‌المللی واگذار شد و شرکت‌های بزرگی همانند هالیبرتون (متعلق به دیک چینی و کاندولیزاریس) در ایران فعال شدند. در این دوره ظاهراً اصلاح‌طلبی، درحقیقت پشت پرده، نهادهای سرکوب بازسازی شد که امروز نتایج آن را می‌بینیم. سکوت همان غربی‌ها در سرکوب ۱۸ تیر ۸۷ و سکوت در برابر انواع شکنجه و تجاوز به دستگیرشدگان - زیرا در آن زمان امریکا هم از همین روش‌ها در گوانتانامو و دیگر جاها استفاده می‌کرد. و ضمناً با دولت اصلاحات به بده بستان‌های مختلف در عراق و افغانستان و خاورمیانه و شبه‌جزیره بالکان مشغول بود - انطباق روش‌های غرب با روش‌های حکومت ایران در این دوره بیانگر نبودن اختلاف جدی میان آنهاست.

#### درباره این همکاری‌ها به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱- همکاری امریکا و ایران در شبه‌جزیره بالکان و تکه پاره کردن یوگسلاوی سابق یکی از درخشان‌ترین همکاری‌ها میان بنیادگرایی اسلامی و سیاست‌های توسعه‌طلبانه غرب است. در این زمینه همکاری‌های دوطرف در چند پاره کردن یوگسلاوی سابق و قراردادهای دوجانبه همزمان با اوج قتل مخالفان حکومت ایران در سراسر جهان بود.

با شروع جنگ در یوگسلاوی سابق محمد رضا نقدی در رأس گردانی از پاسداران سپاه قدس به بوسنی و هرزگوین اعزام شد و تا پایان بحران در آن منطقه یکی از سه فرمانده ارشد نظامی سپاه پاسداران در بوسنی بود. در همین زمان امریکا و ناتو یک پوشش هوایی برای خنثی کردن نیروی هوایی یوگسلاوی برقرار کرده بودند تا نیروهای مجاهدین و کمک‌های ایران به بوسنی برسد.

**رسمی دلچ** در جریان جنگ‌های بالکان فرماندهی داوطلبان اعزامی از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به بوسنی هرزگوین را نیز برعهده داشت. داوطلبان ایرانی که از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به بوسنی اعزام شده بودند، تحت فرماندهی همین نظامی مسلمان بوسنیایی عمل می‌کردند. اگر چه فرماندهی پایگاه به عهده افسران سپاه پاسداران بود، ولیکن داوطلبان ایرانی در چارچوب بریگاد المجاهد عمل می‌کردند. این بریگاد در سال ۱۹۹۳ میلادی بیش از ۲ هزار داوطلب خارجی را در بر می‌گرفت و به گفته علی احمد، مجاهد افغانی که در حال حاضر در زندان زینتسا به سر می‌برد، از جمله مسوول قتل ۲۴ غیرنظامی کروات در روستای دلچ است. در سال ۱۹۹۳ میلادی همین بریگاد در اوراساچ ده‌ها زندانی صرب‌تبار را نیز به قتل رسانید و سرهای آنها را بعد از مرگ از بدن جدا کرد و در خیابان‌های این روستا به نمایش گذاشت.

اردیبهشت ۸۶ این خبر را به نقل از وزیر امور خارجه‌ی ایران در پاکستان اعلام کرد.

هر چند هر دو طرف در رسانه‌های عمومی یکدیگر را به کارشکنی در امنیت عراق متهم می‌کردند. اما هم‌کاری دو طرف باعث روی کار آمدن وثبات دولت فعلی در عراق شد که همگان می‌دانند از دوستان نزدیک دولت ایران هستند و اغلب اعضای دولت فعلی کسانی بوده‌اند که سال‌ها در ایران زندگی کرده‌اند و هیچ دولتی در منطقه به اندازه‌ی ایران در عراق صاحب نفوذ نیست.

۴- در سه دهه‌ی اخیر ایران و آمریکا با همراهی نظام جهانی سرمایه‌داری در سه مورد فوق برای روی کار آوردن حکومت‌های مذهبی همکاری نزدیکی داشته‌اند و در هر یک از موارد اگر همکاری غرب و ایران نبود روی کار آوردن این حکومت‌های مذهبی امکان‌پذیر نبوده و در نتیجه نگهداری این کشورها برای گسترش سرمایه‌های بین‌المللی و آرامش برای آمادگی آنان جهت سرمایه‌گذاری فراهم نمی‌شد. اما در همین دوران منافع اقتصادی در معامله با خود ایران فراموش نشده است.

در مورد معاملات اقتصادی کلان در طی این سال‌های اخیر علاوه بر خرید تسلیحات از منابع دست اول و دوم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: \* خبرگزاری فارس به نقل از مجیک سیتی گزارش داده است: شرکت نفتی هالیبرتون آمریکا علی‌رغم تحریم اقتصادی علیه ایران، ۴۰ میلیون دلار تجهیزات نفتی به این کشور فروخته است. پس از تصویب قانون تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران، شرکت هالیبرتون برای این که بتواند در کشورهای تحت تحریم سرمایه‌گذاری کند، اقدام به تاسیس شعبه‌های خارجی کرد، چرا که قانون تحریم اقتصادی، سرمایه‌گذاری شعبه‌های خارجی شرکت‌های آمریکایی را در کشورهای تحت تحریم منع نمی‌کند و ویلیام تامسون، بازرس نیویورک، شرکت هالیبرتون را به خاطر فعالیت در ایران مورد بازجویی قرار داد. داولی مسئولان شرکت هالیبرتون معتقدند، فعالیت‌های این شرکت در ایران منع قانونی نداشته است.

نایب رئیس هیات مدیره و مدیرعامل شرکت اورینتال کیش و دیک چنی معاون رئیس جمهور آمریکا، دو نفر اصلی زمینه‌ساز قرارداد هالیبرتون- اورینتال در ایران بودند. سفر چنی به ایران در سال ۷۹ که برای آماده سازی قراردادهای نفت و گاز در ایران صورت گرفت، تا مدت‌ها محرمانه باقی ماند. اما اصل ماجرا از این جا شروع می‌شود که برنده شدن شرکت هالیبرتون در مناقصه حفاری پارس جنوبی به سال ۸۱ (۲۰۰۲) باز می‌گردد. قرارداد با ارزشی که برابر آن، این شرکت متعهد به حفر ۱۲ حلقه چاه در فازهای ۹ و ۱۰ پارس جنوبی گردید و قرار شد تا پایان سال ۸۵ و در مدت ۵۲ ماه، در دو بخش خاکی و دریایی، ایران به گاز دست یافته و ۵۰ میلیون مترمکعب گاز طبیعی و بیش از ۴۰۰ تن سولفور از آن استحصال نماید.

در این قرارداد البته هالیبرتون تنها نبود بلکه کنسرسیوم هالیبرتون- اورینتال، مشترکاً برنده مناقصه شده بودند. ماجرا از اینجا جالب‌تر می‌شد که هالیبرتون برای حفر هر چاه مبلغ ۲۳ میلیون دلار پیشنهاد داده و جمعاً خواستار دریافت ۲۸۲ میلیون دلار شده بود اما دولت وقت ایران که به عنوان کارفرما می‌بایست کمترین مبلغ پیشنهادی را بپذیرد، در قرارداد منعقد شده مبلغ ۳۶۰ میلیون دلار (۸۰ میلیون بیشتر از پیشنهاد شرکت آمریکایی) به کنسرسیوم هالیبرتون- اورینتال بخشید! (۷)

\* قرارداد مونتاز ۵۵۰۰۰ اتومبیل کرایسلر در زمانی که این شرکت در آستانه‌ی ورشکستگی است. در اخبار آمده است که: چندین معاون سپاه پاسداران با همراهی و همکاری چند دلال بین‌المللی در دویب برای مذاکره جهت همکاری با شرکت بحران زده "کرایسلر" آمریکا که در حال ورشکستگی است به دویب آمده بودند. به همین دلیل فرودگاه و شهر دویب را برای ایرانی‌ها امنیتی کرده بودند. تا آنجا که اطلاع حاصل شده هیات نظامی ایران توانست با "کرایسلر" آمریکا به توافق اولیه برای خرید موتورهای شرکت کرایسلر دست یابد و این بزرگترین یاری ممکن در شرایط کنونی به کرایسلر در حال ورشکستگی آمریکا بود.

در این مذاکرات فرماندهان و کارشناسان اقتصادی سپاه تحت عنوان شرکت سایپا موافقت خود را با خرید ۵۵۰۰۰ اتومبیل کرایسلر جهت مونتاز در ایران اعلام داشتند. واسطه‌های غیرایرانی این معامله چند

رسیم دلچ، ژنرال ۵۶ ساله ارتش جمهوری بوسنی هرزگوین متهم به جنایات جنگی، پاکسازی قومی، و نسل‌کشی شده است. وی در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ میلادی، بین سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵ فرماندهی سپاه المجاهد را برعهده داشت. از جمله اتهاماتی که ژنرال دلچ باید در لاهه به آنها پاسخ گوید تجاوز به ده‌ها زن و دختر صرب و کروات از سوی داوطلبان خارجی که تحت فرماندهی او عمل می‌کردند، است. رسیم دلچ در سال‌های اخیر با چند شرکت صادرات و واردات که توسط خاریس زیلاسیچ، مسئول سابق سازمان امنیت بوسنی پایه گذاری شده اند و عمدتاً با جمهوری اسلامی دارای روابط بازرگانی هستند، همکاری داشت.

## ۲- همکاری ایران و آمریکا در روی کار آوردن حکومت کرزای در افغانستان

کنفرانس آلمان برای افغانستان پس از طالبان آغازی برای هماهنگی میان ایران و غرب درباره افغانستان پس از طالبان بود. این همکاری در تمام دوران حاکمیت شوروی سابق ادامه داشت و ایران هم‌گام با غرب در تقویت و تسلیح مجاهدین افغان مشارکت فعال داشت. کمک‌های اطلاعاتی و تسلیحاتی ایران به مجاهدین افغان و آموزش‌های نظامی به آنان در طول دوران مبارزاتشان آنقدر متنوع و فراوان است که نیازی به ذکر تک تک آنها نیست.

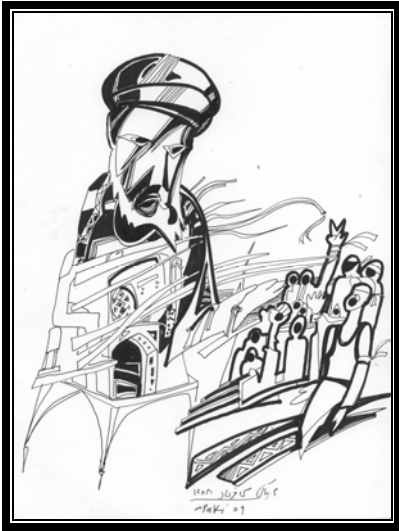
همکاری دو طرف در مورد افغانستان در شرایط کنونی با شرکت نماینده دولت جمهوری اسلامی ایران در کنفرانس افغانستان در لاهه ادامه یافته است. در کنار خبرهایی چون احتمال همکاری جمهوری اسلامی با ناتو و یا خبرهایی که اخیراً در زمینه مذاکرات رژیم اسلامی با نمایندگان شرکت‌های خصوصی آلمانی در رابطه با استفاده از خاک ایران به منظور ارسال تجهیزات و ادوات غیرنظامی برای نیروهای آلمانی مستقر در افغانستان انتشار یافته، همچنین پیام اوباما به عنوان نمونه‌هایی از چرخش در شکل پیشروی سیاست آمریکا در قبال ایران قابل ذکر است. (۵)

در ماه مارس خبری دهان به دهان می‌شد. به موجب این خبر دولت با ناتو و آمریکا یک قرارداد محرمانه امضاء کرده که بموجب آن محموله‌های نظامی آنها از طریق خاک ایران به داخل افغانستان منتقل می‌شود. این قرار داد بدون اطلاع نمایندگان مجلس بسته شده و یگانه کسی که در جریان جزئیات آن قرار داشته منشی مخصوص رهبر، بوده است. از جمع نمایندگان مجلس نیز یگانه کسی که در جریان این قرارداد بوده رئیس کمیسیون امنیت و سیاست خارجی مجلس بوده است. روزنامه ساندی تایمز چاپ لندن در شماره یکشنبه ۲۹ مارس ۱۹۰۹ (نهم فروردین) نوشته است که ایران و آمریکا اولین دور مذاکرات خود را در خصوص پایان جنگ در افغانستان برگزار کرده‌اند.

این روزنامه می‌نویسد دیپلمات‌های ایرانی و آمریکایی ۲۷ مارس در مسکو در کنار یک دیپلمات بریتانیایی، که نقش واسطه را میان آنها ایفا میکرد، و به ابتکار دولت روسیه، به گفتگو نشستند. پتریک مون رییس بخش آسیای مرکزی و جنوبی وزارت امور خارجه آمریکا و معاون وزیر امور خارجه ایران، در این مذاکرات شرکت داشتند. پس از اعتراض برخی نمایندگان مجلس به بی‌خبری مجلس از قراردادهای مهمی مانند این قرارداد، از طرف اعضای کمیسیون امنیت و سیاست خارجی گفته شد که چون پاکستان گرفتار اوضاع نامساعد سیاسی شده، آمریکایی‌ها برای عبور محموله‌های نظامی خود به افغانستان از طریق ایران امتیازهای مهمی به ایران دادند، اما هیچکس نگفت این امتیازها کدام بوده و به چه مقامی و در چه مذاکره ای داده شده است.

۳- همکاری ایران و آمریکا در روی کار آوردن حکومت اسلامی در عراق بر طبق نظرسنجی‌های پس از اشغال، مردم عراق خواهان یک حکومت سکولار بودند. این نظرسنجی‌ها به وسیله مراکز معتبری همچون دانشگاه آکسفورد مورد تایید قرار گرفت. (۶) اما مذاکرات و توافق‌های ایران با آمریکا به روی کار آمدن دولت نوری‌المالکی منجر شد و نیروهای سکولار از حکومت کنار گذارده شدند.

ایران و آمریکا در باره ی عراق سه دوره مذاکره داشتند که در هر دوره ی آن مقامات بلند پایه ی نظامی و امنیتی دو طرف مشارکت داشتند. یکی از این مذاکرات در هفتم خرداد ۸۶ برگزار شده است که آسوشیتدپرس در ۲۷



شرکت نستله یکی از شرکت‌هایی است که اسناد ارتباط آن با اسرائیل و محافل صهیونیستی توسط برخی جناح‌های حاکمیت افشا شده است. شرکت نستله در ۱۰۰ کشور جهان ۳۵۰ شعبه دارد که ایران نیز از آن جمله است و به دلیل ارتباط وسیع اقتصادی با اسرائیل، در نقاط مختلف جهان این شرکت توسط گروه‌های مختلف، تحریم شده است. محصولات تولیدی شرکت نستله در ایران عبارتند: ۱-غذای کودک سرلاک ۲- آب معدنی آناهیتا تحت پوشش شرکت آناهیتا پلور محصولات وارداتی شرکت نستله در ایران: ۱- قهوه فوری نسکافه ۲- شیرخشک کافی میت ۳- پودر گوشت مگی ۴- شیرخشک نان ۵- انواع شکلات از قبیل کیت کت و اسمارتیز ۶-غذای حیوانات خانگی فریسکی (واردات توسط شرکت پارس پوران). (۱۱)

- شرکت کوکا کولا:

این شرکت نیز به داشتن رابطه نزدیک با اسرائیل مشهور است. طرف قرارداد این شرکت شرکت خوشگوار مشهد و آستان قدس رضوی است. (۱۲)

به گزارش خبرنگار مهر به نقل از تایمز، "دانا بولدن" یکی از مدیران شرکت کوکاکولا گفتند: این شرکت از اداره کنترل دارایی‌های خارجی آمریکا مجوز فروش کنسانتره نوشابه به ایران را گرفته است ..... بولدن همچنین در واکنش به خبر مجمع مطالبه مردمی مشهد درباره انتقال سالانه ۱۵۰ هزار دلار از طریق یک شرکت ایرلندی به کوکاکولا نیز گفت: به دلایل خاصی من نمی‌توانم درباره کشورهای که ما به آنها صادرات داریم و یا روابط مالی داریم و در آنجا کوکاکولا تولید می‌کنیم اظهار نظر کنم. کوکاکولا که پس از انقلاب اسلامی از بازار ایران خارج شده بود از سال ۱۹۹۴ با امضای قرارداد فرانسیز با شرکت‌هایی از جمله خوشگوار مجدداً وارد بازار ایران شد که شرکت‌های ایرانی از طریق یک شرکت ایرلندی به نام کوکاکولای آتلانتیک و بعدها از شرکت کنسانتره Drogheda شاهد نوشابه کوکاکولا را دریافت می‌کردند. محصولات تولیدی شرکت خوشگوار تحت لیسانس شرکت کوکاکولای آمریکا در ایران:

- ۱- نوشابه کوکا کولا ۲- نوشابه فانتا ۳- نوشابه اسپریت
- محصولات تولیدی شرکت ساسان تحت لیسانس شرکت پیسی کولای آمریکا:
- ۱- نوشابه پیسی کولا ۲- نوشابه میراندا که بازار بزرگی در ایران و منطقه را تسخیر کرده است. (۱۳)

از این موارد در مورد کشورهای بزرگ سرمایه‌داری دیگر مانند فرانسه، انگلیس و آلمان و ... بسیار می‌توان مثال آورد، چرا که دولت ایران آن حساسیت آمریکا و اسرائیل را در مورد این کشورها ندارد. به مواردی چند اشاره می‌کنیم:

- ۱- بخش اعظم بزنیز وارداتی ایران توسط شرکت ریلاینس، شرکت فرانسوی توتال، شرکت های سویسی ویتول و گلنکور و شرکت

دلال کویتی و اماراتی هستند. این هیات تحت پوشش همراهی با تیم فوتبال ایران به دومی سفر کرده بودند. گفته می‌شود؛ مدیرعامل سایپا که به دستور رییس جمهور به این سمت گمارده شد نیز در هیات مذاکره کننده با کرایسلر آمریکا حضور داشته است.

پیش از این هم وزیر صنایع و معادن در حاشیه ششمین نمایشگاه بین‌المللی صنعت خودرو در تهران، با اعلام امضای قرارداد تولید بنز در ایران گفت: بنز ۳۲۰ و ۲۴۰ از سال بعد به بازار عرضه خواهد شد، اما تولید آن بسیار محدود خواهد بود. که البته باز مثل همیشه در ابتدای افشای این اخبار، همه‌ی آنها تکذیب شد!

صحبت از این قراردادها در زمانی است که آقای بوش در ۱۲ دسامبر پذیرفت که وامی به میزان ۴۰۱۳ میلیارد دلار از محل طرح نجات سیستم بانکی به جنرال موتورز و کرایسلر بدهد. اینکار به این شرکت ها اجازه ادامه بقا می‌داد. این مذاکرات و معامله که عملاً کمک به کرایسلر آمریکا برای بیرون آمدن از بحران تولید است، با آن شعارهایی که فرماندهان سپاه و رئیس جمهور در باره به زمین گرم خوردن آمریکا و ابراز خوشحالی از بحران و فروپاشی آمریکا خطاب به مردم می‌گویند در مغایرت کامل قرار دارد. (۸)

\* بر طبق گزارش **وال استریت ژورنال**: «از آغاز ماه ژوئن امسال، ایران بیش از یک میلیون تن گندم از ایالات متحده آمریکا خریداری کرده که در نوع خود رقم بسیار بالایی محسوب می‌شود. این میزان گندم سه تا چهار درصد صادرات سالانه‌ی گندم آمریکا است، ضمناً آمار وزارت کشاورزی آمریکا نشان می‌دهد که آخرین خرید گندم ایران از آمریکا به سال ۱۹۸۲-۱۹۸۱ باز می‌گردد که در آن زمان ۷۲۸ هزار تن گندم به ایران صادر شد.

\* فروش دستگاه‌های تولید پارازیت و فیلترینگ به دولت ایران توسط کشورهای که در ظاهر دم از دموکراسی می‌زنند و برای قربانیان ایرانی در این روزها سینه چاک می‌کنند. مساله فیلترینگ سایت‌ها و تجهیزاتی که جمهوری اسلامی از آمریکا و انگلیس خریده و اسرائیل نیز دستی در آن داشته، در یک میزگرد مطبوعاتی در تهران بررسی شد. در این میزگرد، مدیرعامل شرکت دیتای مخابرات" گفت: در سال‌های گذشته شرکت مخابرات بیش از ۷ میلیارد تومان برای اجرای فیلترینگ هزینه کرده است. همچنین، دبیر انجمن صنفی کارفرمایان شبکه‌های اینترنتی، در باره خریدار این نرم‌افزارها گفت: نرم‌افزار و سخت‌افزار آمریکایی مورد استفاده برای فیلترینگ در شرکت مخابرات ایران، با برگزاری یک مناقصه داخلی که شرکت عصر دانش افزار بعنوان برنده آن اعلام شد، از یک شرکت انگلیسی خریداری شده است. (۹)

\* در اوایل اردیبهشت ماه شرکت کارگزاری وال استریت که برای یکی از صندوق‌های بازنشستگی آمریکا کار می‌کند در نامه‌ی ارسالی خود به وزارت اقتصاد همچنین تقاضا کرده‌است حدود مالکیت و دیگر قوانین پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی در بورس تهران به آنها اعلام شود. (۱۰)

\* دو غول بانکداری آمریکا؛ سیتی‌بانک و گلدمن‌ساش هم خواهان حضور در ایران شده بودند. سیتی‌بانک متعلق به سیتی‌گروپ دومین بانک بزرگ آمریکاست که ۵ درصد سهام آن متعلق به یک شاهزاده سعودی است و ظاهراً وی نیز واسطه مذاکره این بانک با بانک مرکزی شده است. گلدمن ساش نیز یکی از غول‌های وال استریت در زمینه سرمایه‌گذاری است و رابرت زولیک، رئیس فعلی بانک جهانی قبلاً رئیس این موسسه بوده است.

\* چندی پیش نیز تماس ایران با سازمان پیمان اتلانتیک شمالی - ناتو- پس از سی سال مجدداً برقرار شد و نمایندگان دو طرف در خصوص قاچاق مواد مخدر و مشکل پناهندگان افغان مذاکره کردند. باراک اوباما در استراتژی جدید خود برای بازگرداندن ثبات به افغانستان پیشنهاد تشکیل یک گروه تماس منطقه‌ای را ارایه کرده است که شامل ایران نیز می‌شود. به نوشته ساندی تایمز، هدف نهایی اوباما استفاده از این مذاکرات برای متقاعد کردن ایران به گفت و گو برای پایان دادن برنامه تحقیقات اتمی آن کشور است.

در ماجرای ایران کنترتا به خرید اسلحه از اسرائیل اشاره شد. رابطه‌ی اقتصادی ایران با اسرائیل یا اسرائیل با ایران تنها به این گونه معاملات پنهان محدود نشده است. برای روشن شدن مطلب به موارد زیر نیز اشاره می‌کنیم:

بریتانیایی بریتیش پترولیوم تامین می‌شود. شرکت بیمه لویدز لندن بیمه کننده بیشتر محموله‌های بنزین صادراتی به ایران است. گفته می‌شود "بانک صادرات و واردات آمریکا" در سال‌های گذشته وام‌هایی را به ارزش تقریبی ۹۰۰ میلیون دلار در اختیار شرکت ریلاینس قرار داده است. وام‌های مشابه‌ای به شرکت ریلاینس در سال مالی ۲۰۱۰ که در ماه اکتبر امسال آغاز خواهد شد، و در همین رابطه وزیر خارجه آمریکا خانم کلینتون در ۲۹ تیر در سفر به هند به این شرکت اطمینان داد که تحریم بنزین ایران فعلاً منتفی است. (۱۴)

حتماً به این دلیل که در اوج ناآرامی‌ها ماشین‌های نقل و انتقال نیروهای امنیتی نیاز مبرمی به سوخت دارند. مردم هم که با پای پیاده راهپیمایی می‌کنند و نیازی به سوخت ندارند!!!

۲- ایران خودرو به همراه مجموعه سایپا، انحصاری عینی بر بازار خودرو اعمال می‌کنند: سایپا ۳۵ درصد بازار و ایران خودرو ۵۵ درصد آنرا در اختیار دارد. پس از آزاد شدن واردات در این بخش، ایران خودرو با شرکت‌های خارجی طرح همکاری مشترک ریخت: ۷۵۰ هزار اتومبیل در سال ۲۰۰۴، یک میلیون و صد هزار در سال ۲۰۰۶ و یک میلیون و دویست هزار در سال ۲۰۰۸ به فروش رفته است.

برای ایران خودرو این همکاری با قصد حفظ برتری‌اش در بازار و دستیابی به تکنولوژی‌های جدید انجام گرفت که برای بالا بردن کیفیت محصولات‌اش و اشاعه بین‌المللی آنها ضروری است. گروه پژو-سیتروئن که از سال ۱۹۹۲ برای ساخت ۴۰۵ (که ۶۰ درصد آن در داخل تولید می‌شود) با ایران خودرو همکاری صنعتی داشت با امضای قراردادی در مارس ۲۰۰۱ گام جدیدی به جلو برداشت: توافقنامه برای مونتاژ اتومبیل‌های ۲۰۶ و ۳۰۷ با نقش محدود داخل در تولید آنها.

شرکت رنو نیز برای مونتاژ لوگان (نام ایرانی آن تندر است) یک شرکت مشترک با دو غول صنایع اتومبیل ایران بوجود آورد. ۵۱ درصد سهام این شرکت که رنو پارس نام دارد متعلق به رنواست و ایران خودرو و سایپا ۴۹ درصد آنرا مشترکاً در اختیار دارند.

جالب آنجا است که صنایع نفت و گاز و اتومبیل که بیشترین سرمایه‌های آمریکا و اروپا در آنها مشغول به کار هستند، و سودهای کلانی هم از آنها می‌برند در بدترین شرایط به لحاظ نیروی کار قرار دارند و این طرفداران حقوق بشر کشورهای غربی تا کنون کمترین اعتراضی به شرایط استثمار وحشیانه نیروی کار در این صنایع نکرده‌اند. از جمله آنکه طی بخش‌نامه‌های رسمی هر گونه تشکل کارگری در این صنایع، حتی انجمن اسلامی، ممنوع است. در حالیکه در سایر بخش‌ها انجمن اسلامی وابسته به کارفرما تشویق می‌شود، اما در این صنایع بدترین فشارها به کارگران وارد شده و کمترین اعتراضی در این بخش‌ها کافی است تا سروکار کارگران با نیروهای امنیتی باشد. در این واحدها نیروهای امنیتی تحت عنوان حراست دفتر و دستک رسمی وسیعی دارند.

باید در نظر بگیریم که صنایع نفت و گاز و خودرو که در انحصار کامل سرمایه‌های غربی است بیش از ۹۰ درصد اقتصاد ایران را تشکیل می‌دهد و معلوم نیست اگر یک حکومت طرفدار کامل غرب در ایران بر سر کار بود دیگر چه کاری می‌توانست انجام دهد تا وفاداری خود را به غرب اثبات کند. در این زمینه‌ها هر دو جناح حاکم همیشه در وحدت کامل بوده و هستند.

۳- در ماه بهمن ۸۷ یکی از نمایندگان عضو حزب کارگر در مجلس عوام بریتانیا، طی جلسه علنی، که به پرسش و پاسخ دولت و نمایندگان پیرامون مسایل داخلی و خارجی اختصاص دارد، با طرح موضوع جریمه فوق العاده سنگین بانک لوید تی اس پی انگلیس به اتهام پول‌شویی برای ایران، از گوردون براون نخست وزیر آن کشور در این مورد توضیح خواست. بانک لوید تی اس پی، با اعلام قبول اقدام به پول‌شویی برای ایران و در نتیجه نقض قوانین آمریکا و ندیده انگاشتن تحریم‌های بین‌المللی بانکی در این مورد، از پرداخت داوطلبانه یک جریمه ۳۵۰ میلیون دلاری به آمریکا خبر داده بود. مطابق این اقدام، اسناد و مدارک بانک یاد شده برای تحقیق بازرسان گشوده خواهد شد و در صورت اثبات این موضوع که بخشی از پول‌های شسته شده به منظور کمک به گروه‌های تروریست بمصرف رسیده است، انگه مدیران بانک در معرض محاکمه قانونی قرار خواهند گرفت!!!

یعنی آنکه اصل پول‌شویی از جانب نمایندگان پارلمان دولت فخریه برای ایران اشکال ندارد و دولتمردان ایران حق دارند دارائی‌های غارت شده از ایران را به دیار فخریه بفرستند تنها نباید صرف فعالیت‌های تروریستی شود. که البته آنهم تعبیر خود را دارد و کشتن مخالفان را می‌شود نادیده گرفت.

بانک لوید تی اس پی که اخیراً از یک کمک بزرگ مالی دولت بریتانیا برای فرار از ورشکستگی بر خوردار شده، پذیرفته است که در انتقال ۳۰۰ میلیون دلار پول‌های ایران به آمریکا ایفای نقش کرده است. این پول‌ها، مطابق اطلاعات موجود، پس از تبدیل شدن به دلار آمریکا، به حساب موسسات صوری در نیویورک و اریز و از آن مبادا به مقصدهای دیگری در سراسر جهان انتقال یافته‌اند. گزارش‌ها همچنین حاکی است که بیش از ده بانک معتبر جهان در اجرای پول‌شویی برای ایران دست داشته و تا کنون موفق شده‌اند میلیاردها دلار از حواله‌های مالی متعلق به ایران را تبدیل و به حسابهای مورد نظر واریز کنند.

۴- فروش سهام کارخانه‌ها و معادن ایران به شرکت‌های خارجی و چندملیتی. فروش ۶۱ درصد سهام مس ایران به سوئدی‌ها و معادن طلا به بریتانیا و...

۵- و اخیراً بازی موش و گربه در باره‌ی پرونده‌ی هسته‌ای و کشتار اخیر مردمی که در تظاهرات آرام حقوق اولیه و آزادی‌های اجتماعی را خواستارند. هر چند در ظاهر ژست‌هایی برای محکوم کردن دولت ایران گرفته می‌شود اما در واقع هیچ اقدام جدی در این مورد صورت نگرفته است به عنوان مثال تنها مدت زمان صدور روادید به مقامات ایرانی را طولانی کرده‌اند.

در حالی که در هندوراس که مردم به گلوله بسته نشدند، تمام کشورهای اروپایی سفیران خود را از آن کشور خارج کردند اما در ایران بیش از ۱۵۰ نفر کشته شدند اما حتی یک کشور سرمایه‌داری هم سفیر خود را از ایران خارج نکرد و حتی برای سفرهای دیپلماتیک هم هیچ محدودیتی بوجود نیاوردند. علاوه بر آن حساب‌های متعدد مقامات ایرانی در این کشورها محفوظ است. پس مشخص می‌شود برای این دولت‌ها رفتار حاکمان با مردم و رعایت حقوق بشر دارای اهمیت چندانی نیست و چیز دیگری سیاست‌های جاری آنان را در رابطه با کشورهایی مانند ایران تعیین می‌کند. سوال اصلی اینجاست که این حکومت تا کنون چه ضرری برای دولت‌های سرمایه‌داری غرب داشته است؟

**همکاری واقعی با مردم، خودداری از فروش کالاهایی است که برای سرکوب و سانسور مردم ایران به کار می‌رود نه کالاهایی که زندگی مردم عادی را آن چنان تحت فشار قرار می‌دهد که درکنار تورم افسار گسیخته امان از آنان می‌برد و همچنین قطع ارتباطات اقتصادی با دولت ایران و یا سفر مقامات به اصطلاح دیپلماتیک، بلوکه کردن حساب‌های میلیاردی حاکمان و ...**

اما آیا سودهای کلان می‌گذارد که دولت‌های سرمایه‌داری چنین کنند؟ در این سال‌ها همواره حاکمان ایران چه اصلاح طلب و چه اصول‌گرا بی‌کم و کاست سیاست‌های WTO و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را اجرا کرده‌اند. و هزاران ایرانی در این مسیر صدمه بسیار دیده‌اند. واحدهای تولیدی بسیاری تعطیل شده و یا خصوصی‌سازی شده و سپس تعطیل گشته و ایران تبدیل به بازار مناسبی برای کالاهای کشورهای بزرگ سرمایه‌داری گشته است. صدها هزار نفر بیکار و آواره شده‌اند و میلیون‌ها نفر مجبور به ترک دیار شده تا نیرتی کار خود را ارزانتر در اختیار سرمایه‌های جهانی قرار دهند.

تمام این مسایل در سه دهه‌ی اخیر با همکاری هر دو جناح حکومت جمهوری اسلامی صورت گرفته است و بار تمام این اعمال بردوش مردم ما بوده است به گونه‌ای که تمام مردم این مسایل را با تمام وجود احساس کرده‌اند.

حرکت متضاد میان دو جناح که هر یک برای داشتن سهمی بیشتر با دیگری مبارزه می‌کند نه تنها با این سابقه برای مردم ما تفاوت چندانی ندارد بلکه مساله اصلی شکستن آن ماشین سرکوبی است که در این سه دهه با این همکاری وسیع میان نظام سرمایه‌داری غرب با بنیادگرایی در منطقه ایجاد شده است. بنیادگرایی در منطقه به آن چنان اهرمی برای سرکوب مبارزات مردم منطقه تبدیل شده است که به راحتی نمی‌توان با آن مقابله کرد و این مساله را مردم ما درک می‌کنند.



شدن خواسته‌های مردم منطقه به شیوه‌ی خود دارند. و از آنجا که نظام سلطه‌ی جهانی نیز یک دست نمی‌باشد، بخش‌های مختلف آن هر کدام با یکی از جناح‌های و در تقویت آن هم جهت حرکت می‌کنند. جناح‌های محافظه‌کار که هم چنان به شیوه‌ی چماق و سرکوب معتقد است، پاداش خود را با سکوت و یا اعتراضات کم رنگ نظام سلطه‌ی جهانی، همراه با قرار و مدارهای پنهانی دریافت می‌کند. جناح اصلاح‌طلب پشتوانه‌ی خود را بازار آزاد و رسانه‌های پرسروصدای غربی همراه با وعده‌های بهشت برین نظام سرمایه‌داری و آزادی‌های پرزرق و برق نظام سرمایه‌داری می‌داند. این جناح ممکن است در انتها حداکثر به برداشتن حجاب اجباری و آزادی چند خواننده و هنرپیشه‌ی هالیوودی خواسته‌های مردم را محدود کند و از تعرض به اصل نظام سودمحور با تمام توان جلوگیری خواهد کرد. زیرا اساساً تا کنون هیچ برنامه‌ی اقتصادی متفاوتی ارائه نداده است. نظام سلطه‌ی جهانی نیز از انتقال قدرت از یک جناح به جناح دیگر چندان متضرر نشده و چندان هم خوشحال نخواهد شد زیرا در هر دو صورت منافع او تامین است، بلکه میان جناح‌ها حرکت می‌کند یا بهتر بگوییم بازی می‌کند. رسانه‌های پرقدرتش را در خدمت رنگی کردن و یا رنگی نشان دادن حرکت مردم قرار می‌دهد تا با در هم ریختن مفاهیم و مغشوش کردن مرز میان حرکت‌های رادیکال مردم و حرکت‌های رفرمیستی بتواند رادیکالیسم این جریان را گرفته و رهبری آن را به گونه‌ای هدایت کند که به اصل نظام سودمحور ضربه‌ای نخورد و هم چنان بتواند به قراردادهای پرآب و نان و سودهای افسانه‌ای امیدوار باشند.

امروز خواسته‌های واقعی مردم بپاخواسته استقلال و آزادی از این اتحاد نامقدس نظام سلطه‌ی جهانی با بنیادگرایی است که به قدرتی وحشتناک در سرکوب هر گونه ندای آزادی‌خواهی در ایران و منطقه تبدیل شده است. و نظام سلطه‌ی جهانی دریافته است که منافع اقتصادی و سیاسی او در وحدت با نوعی بنیادگرایی است که منافع او را تامین کند. تقویت و تثبیت حکومت‌هایی مانند ایران، عربستان، عراق، افغانستان، امارات، پاکستان و حتا ترکیه ضرورت تداوم سلطه‌ی سرمایه‌ی جهانی در منطقه است.

#### زیرنویس‌ها

\* به گزارش بخش اخبار شرکت بازرگانی بین‌المللی آزاد (فیت)، به نقل از روابط عمومی گمرک ایران در ۱۵ دی ۱۳۸۷ و براساس گزارش‌های دفتر آمار و فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات گمرک، طی ۹ ماهه سال جاری صادرات ایالات متحده آمریکا به ایران با ۲۲۲,۳۸ درصد رشد نسبت به مدت مشابه سال قبل به ۴۱۳ میلیون و ۱۱۶ هزار دلار افزایش یافته و این کشور از این نظر در رتبه هیجدهم قرار دارد. سهم ایالات متحده آمریکا از کل واردات کشورمان در مدت یاد شده ۰,۹۷ درصد بود. در حالی که کشور انگلستان به لحاظ واردات در رتبه ششم و پس از سوئیس و جمهوری کره جای گرفته است. انگلستان در ۹

آنگاه که مردم از تضاد بوجود آمده میان جناح‌های قدرت برای سهم بیشتر استفاده می‌کنند بدان خاطر است که در برابر قدرت منسجم و تقویت شده‌ی بنیادگرایی که یک ماشین سرکوب وسیع، بی‌رحم و خشن و بدون هیچ گونه محدودیتی بوجود آورده‌اند، تنها می‌توان به شکاف میان آن امید بست. و مردم از این شکاف برای بیان خواسته‌های خود استفاده می‌کنند. بر خلاف بعضی تحلیل‌ها که یک جناح را نماینده‌ی کارگران و اقشار پایین جامعه و جناح دیگر را اقشار متوسط و یا نولیبرال می‌دانند، باید گفت که هیچ یک از این دو جناح چنین نمایندگی‌ها و چنین طرفدارانی ندارند. هنگامی می‌توان از نمایندگی و حمایت مردمی از یک جناح صحبت کرد که یک نهاد بی‌طرف بتواند آزادانه در این مورد تحقیق کند و یا آنکه حداقلی از آزادی‌های سیاسی وجود داشته باشد تا بتوان در آن اظهارنظر کرد. کسانی که چنین تحلیل‌هایی ارائه می‌دهند باید بگویند که امار و اطلاعات خود را با تکیه به کدام نهاد معتبر در داخل ارائه می‌دهند و یا آنکه آن حداقل‌هایی که بتوان اظهار نظر کرد در کجا وجود دارد؟ آنچه در این زمینه جریان دارد یک بنیادگرایی مورد حمایت نظام سلطه‌ی جهانی است که در برابر مردم قرار دارد.

بسیاری که از دوردستی بر آتش دارند نمی‌دانند که مردم ما در سی سال گذشته با ارتجاع قدرتمندی مواجه بوده‌اند. ارتجاع قدرتمندی که از همکاری کل نظام سرمایه‌داری با یک سیستم قرون وسطایی سرکوب ناشی شده است. قتل‌عام‌ها و شیوه‌های شکنجه و سرکوب در ایران با هیچ یک از کشورهای دیگر قابل مقایسه نیست.

اکنون مردم ایران با آن شرایط وحشتناک تنها راه اعتراض خود را در شکاف میان این حاکمیت وحشتناک یافته‌اند و این مسأله‌ای است که متأسفانه عده‌ای به آن توجه ندارند. حاکمیت خاص در اینجا با هیچ یک از کشورهای امریکای لاتین و یا بلوک شرق قابل مقایسه نیست. با یک تظاهرات ساده‌ی اول ماه مه با شدیدترین وجه برخورد شد، تجمعات آرام مردم با گلوله پاسخ داده شد. حداقل ۲ زندانی دستگیر شده در ۱۸ تیر در زندان و به خاطر صدمات ناشی از رفتارهای خشن در زندان کشته شده‌اند. خشونت به کار رفته از جانب پلیس در آن با هیچ کدام از خشونت‌های موجود در سی سال گذشته در کشورهای دیگر قابل مقایسه نیست.

این همه درس‌هایی بوده که مردم ما در سی سال گذشته دریافته‌اند و اکنون از این شکاف بوجود آمده برای بیان خواسته‌های خود هوشمندانه استفاده می‌کنند. شعارهایی نظیر: "هاشمی حرف نرنی خائنی" در حقیقت کشاندن بخشی از حاکمیت به چالش با بخش دیگر است در حالی که مردم هر دو بخش را به خوبی می‌شناسند. این نشان از هوشیاری مردم است. آن کس که گمان می‌کند مردم دنباله‌رو یک جناح در مبارزه با جناح دیگر شده‌اند، بهتر است سری به خیابان‌ها بزند و با مردم صحبت کند و از ظن خود یار دیگران نشود.

اما مردم ما به نیروی خودشان حقشان را می‌گیرند.

به همین جهت است که بسیاری از روشنفکرانی که در سال‌های اخیر مورد انواع آزارها قرار گرفته‌اند، اعتقاد بر آن دارند که در این اعتراضات باید شرکت کرد و آن را ارتقا داد. خواسته‌های اصلی مردم که همان برکناری ماشین سرکوب است را مطرح کرد. ماشین سرکوبی که شامل حداقل ۹ نوع پلیس است: بسیج، سپاه، نوپو، نیروی ویژه، نیروی انتظامی، پلیس امنیت، اطلاعات، اطلاعات سپاه، پلیس قضایی و ...

برخوردهای دوگانه و گاه چندگانه رسانه‌های نظام جهانی سرمایه‌داری با مبارزات مردم ما بیانگر آن است که آنان به هیچ وجه تمایل به رادیکالیزه شدن جنبش و گسترش خواسته‌های مردمی ندارند بلکه خواهان هدایت آن با راه‌های از پیش تعیین شده هستند.

وجه مشترک نیروهای واپس‌گرا از اصلاح‌طلب و محافظه‌کار تا نظام سرمایه‌داری جهانی آن است که تمام این سه وجه از رادیکالیزه شدن حرکت مردمی و بالا رفتن خواسته‌های آن وحشت دارند و با تمام وجود تلاش می‌کنند با سازش‌های خود جلو رادیکالیزه شدن جنبش را بگیرند. زیرا هم اینان وهم آنان می‌دانند در میان مردم ما جایی ندارند و خواسته‌های مردم فراتر از آن است که آنان بتوانند بر آورده کنند.

هر یک از سه وجه فوق، یعنی نظام سلطه‌ی جهانی، و دو وجه بنیادگرایی (محافظه‌کار و اصلاح‌طلب) سعی در جلوگیری از رادیکالیزه





عهد باستان که پیروان خود را می شمردند و حواسشان جمع بود که کسی را به خود جلب کرده اند یا نه، تا شرکت تولید بیسکویت یا نوشابه امروز، همه آمار می گیرند که مصرف کننده چه واکنشی دارد تا کار و تولید خود را تغییر دهند و عیبش را برطرف کنند. اما ما برایمان اهمیتی ندارد که کسی گوشش بدهکار ما نیست. سلیقه و نیاز آنها را ما تعیین می کنیم، اگر مصرف نکردند زبانش را خواهند دید. دنده شان نرم! ما گفتیم!

باری، صورت مسأله این است: آیا ما مخالفین رژیم در داخل و خارج می توانیم از این دایرهء بسته خارج شویم؟ آیا در قبال رژیم طبقاتی، مذهبی و سرکوبگر جمهوری اسلامی می توانیم حرف دیگری بزنیم یا کار دیگری بکنیم که معنایی داشته باشد؟ این پرسش اساسی در موضع گیری من است. بدیهی ست این بار هم از تحریم رژیم مثل همیشه جانبداری کردم و معتقدم که در توازن قوای کنونی این درست و انقلابی و کمونیستی ست. حالا بد نیست به سابقه انتخابات در ایران و تداعی های آن نگاهی سریع بیندازیم:



## گفت و گوی آرش با تراب حق شناس

آرش: شما جزو کدام گرایش بودید؟ شرکت در انتخابات یا تحریم؟ چرا؟

**تراب حق شناس:** در پاسخ به این پرسش (پرسشی که زمانش گذشته) عرض می کنم که موضع من تحریم بود همراه با تأمل روی یک پرسش راهبردی که چگونه می توان از دایرهء بستهء تحریم یا شرکت بیرون رفت و در موعدهای انتخاباتی آینده آمادگی لازم را برای اقدامی داشت که سرانجام و در تحول خود، به سود اکثریت جامعه که کارگران و زحمتکشان اند، تمام شود. در توضیح این نکته ترجیح می دهم مطلبی را که یک هفته پیش از انتخابات اخیر و در شرایطی که با اوضاع امروز خیلی فرق داشت، به عنوان یک پرسش انتقادی و طرح بحث (و نه این ادعای پوک که کسی خود را جای مردم بگذارد و بگوید این بشود آن نشود!) یادداشت کرده بودم ولی آن را ناتمام کنار گذاشتم، با تغییراتی بیاورم:

ما مخالف نظام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و در یک کلمه طبقاتی ای هستیم که با نام «جمهوری اسلامی ایران» از سی سال پیش بر ایران حکومت می کند. هر چند مدت که «انتخاباتی» در ایران مطرح می شود پاسخ غالب ما تبعیدیان به آن از پیش معلوم است. بهترین موضع «نه» گفتن است. راحت. گاه فراخوان می دهیم و امضا می کنیم که تحریم باید کرد و دلایلی کم شمار یا پرشمار برای این تحریم می آوریم که خالی از حرف حساب هم نیست. از جدیت و منطق درست طبقاتی یا ملی یا فرهنگی و رد حکومت و ولایت فقیه برخوردار است (نمونه اش مطلبی ست که در انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۲۰۰۵ داشتیم. رجوع شود به: <http://www.peykarandees.org/safAzad/GozareshTahrir.html>).

باری، گاه می گوییم این حد اقلی ست که باید کرد. برای برخی این دلیلی ست بر اینکه ما نمرده ایم. هستیم. برخی بر اساس ذهنیت «رهنمود دادن» (که خیلی ها از راست و چپ و میانه دست از آن برنداشته اند!) حتی برای داخل کشور (برای چه کسی؟! تعیین تکلیف می کنند که نباید رأی داد یا به این یکی که از آن دیگری «کمتر بدتر» است باید رأی داد. این را می گویند و می گذرند. کافی ست که نام خود را روی یکی از تارنماهای فراوان و ارزان ببینند و رضایت خاطر بیابند که نظر داده اند و وظیفهء اپوزیسیون بودن به خوبی انجام شده است! در اینجا دنبال این نیستیم که تقصیر را به عهدهء کسی بیندازیم. چه فایده؟ همه در وضعی هستیم که سعدی گفته است: «چو افتاد در تاس لغزنده مور - رهاننده تدبیر باید نه زور». هرکس «به قدر استطاعت» و حال و مزاج یعنی مصلحت کنونی خویش «تدبیری» می جوید. از بی اعتنایی غیر مسؤولانه (که به ما چه همراه با چند دشنام «سزاوار» به رژیم و اعوان و انصارش) تا حرکت هایی که شاید «مگس پرانی» هم نتواند نام بگیرد. انتخابات را بارها تحریم کرده ایم و حتی یک بار نینشسته ایم ببینیم نتیجهء کارمان چیست. چرا کسی گوش نمی دهد؟ اصلاً چرا باید گوش بدهد؟ حال آنکه از ادیان

### انتخابات و سابقه اش

از مشروطیت به بعد است که ایران با انتخابات آشنا می شود. پیش از آن «بیعت» وجود داشت. به رغم تلاش برخی متجددان مذهبی که تلاش کرده اند بیعت با پیامبر اسلام یا خلفا را نوعی انتخابات و شورا معرفی کنند، بیعت و «شورا» در اسلام هیچ ربطی به مفهوم مدرن انتخابات ندارد که در جریان آن، شهروندان رأی می دهند تا مسؤولینی را (طبق یک قرارداد اجتماعی بین شهروندان صاحب اراده و حق و تکلیف از یک طرف و نامزدها ی انتخابات از طرف دیگر) برای مدت معینی به مدیریت امور جامعه طبق شرایط خاصی بر گمارند. اینکه چه کسانی حق رأی دارند بستگی به تکامل مدنیت در جامعه ها دارد. در دموکراسی یونان باستان بردگان و زنها نمی توانستند رأی دهند. در انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) فقط کسانی که میزان معینی مالیات می پرداختند حق رأی داشتند یعنی فقط ثروتمندان. زنها هم البته هنوز خیلی زود بوده که حقی در این باره برایشان پذیرفته شود. سنت مردسالاری آنقدر نیرومند بوده که حتی در کمون پاریس هم زنان حق رأی نداشته اند، با اینکه کمون دموکراتیک ترین سیستم سیاسی ست که تا کنون در جامعه بشری پدید آمده است. باری در یک انتخابات معین آیا همه از حقوق مساوی برخوردارند، آیا با توجه به تفاوت های زیادی که از نظر مادی بین افراد وجود دارد می توان از حقوق سیاسی (یا حقوق قضائی) برابر حرف زد؟ آیا کسی که انتخاب می شود قبل از پایان دورهء مأموریت می تواند از کار برکنار شود (آنطور که در کمون پاریس بوده، یعنی حق عزل نمایندگان) و پرسش های فراوان دیگر که همیشه مورد بحث بوده و باید با هشیاری تمام و با چنگ و دندان از دستاوردهای دموکراتیک تاریخی دفاع کرد. در همه جا چنین است. هم اکنون کارزارهای انتخاباتی شرم آور در همان کانون هایی که دموکراسی از آنجا آغاز شد صورت می گیرد، در اروپا و آمریکا، در اینجاها بسیاری به این نتیجه رسیده اند که شرکت نکنند. در انتخابات پارلمان اروپا در ۷ ژوئن امسال ۶۰ درصد از دارندگان حق رأی در فرانسه حاضر نشدند پای صندوق های رأی بروند.

در ایران پس از مشروطیت که ارباب می توانست رعایا را به پای صندوق ببرد حتی مسألهء اینکه تنها افراد باسواد می توانند حق رأی داشته باشند مطرح بوده و جالب اینکه شنیده ام یکی از شخصیت های ملی از این نظر دفاع می کرده است. رأی گیری همگانی به صورت **تئوریگاش** فقط به سود اکثریت جامعه است که کارگران و زحمتکشان اند اما قدرت سرمایه و زور در اشکال گوناگونش هرگز نگذاشته است که چنین اصلی پیاده شود. در ابتدای مشروطیت انتخابات اصناف مطرح بود و سپس قرار شد به صورت همگانی درآید.

در تاریخ ایران، انتخابات و همراه با آن آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات تنها در شرایطی که قدرت مرکزی توان سرکوب کمتری داشته تا حدودی میسر شده مثلاً سال های اول پس از اعلان مشروطیت، سالهای پس از سقوط رضا شاه از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، یا ماه های آخر زمان شاه و اوایل روی کار آمدن خمینی. در همین دوره ها هم هزار عامل آشکار و پنهان باعث می شده که مفهوم انتخابات دموکراتیک و آزاد مخدوش و

مسخ شود. لزومی ندارد که در اینجا اشاره ای به نامردمی بودن مجلس در زمان پهلوی ها و بعد دوره جمهوری اسلامی بکنیم. اینها را همه پیش چشم می بینیم. اما باید گفت که پس از انقلاب مشروطیت حق مردم در انتخابات را نه پهلوی ها و نه این ددمنشان جدید نتوانسته اند نادیده بگیرند بلکه تمام تلاش خود را به کار برده اند تا آن را از محتوا تهی کرده، به خدمت خود گیرند. اگر انتخابات پس از مشروطیت به عنوان دستاوردی که نمی توان به آسانی از مردم گرفت مطرح نبود، نه پهلوی ها و نه خمینی چنین چیزی برقرار نمی کردند اما حالا که هست باید از کاریکاتور آن حقانیت رژیم را بیرون کشید! کاری که کرده و می کنند.

اگر برگزاری انتخابات خواست مردم است، اما رژیم البته بر اساس نیاز خودش است که «انتخابات» راه می اندازد، هرچند بین جمله «میزان، رأی مردم است» که خمینی می گفت با «حکم فقیه حکم الهی است» تناقض وجود داشته باشد. تناقض را می کوشند با بسنده کردن به نمایشهای انتخاباتی بیوشانند تا وانمود کنند که مردم خواست های الهی و شرعی و اعتماد به نظام را در انتخابات تأیید می کنند. سران رژیم وقاحت را طی این سی سال به جایی رساندند که آیت الله مشکینی گفته بود لیست کاندیداها را خدمت امام عصر برده اند و ایشان تأیید کرده است! رژیم حتی قانون اساسی ولایت فقیه را از طریق «فراندم» حقه کرده. رژیم با انتخابات است که هرچند سال یک بار جنایات و دزدی ها و تبهکاری هایش را با آوردن یک نفر دیگر از ابواب جمعی خود در پستوی خانه پنهان می کند. پس از ۸ سال سرکوب و اعدام و جنگ با عراق و ویرانی که همین میرحسین موسوی نخست وزیرش بود، رفسنجانی یعنی «سردار سازندگی» را می آورد و در نیمه دهه ۱۳۷۰ خاتمی را با دستکش سفید جلو می اندازد و بعد احمدی نژاد و حالا (احتمالاً برای انطباق با عهد ابوباما) موسوی راه تا ثمره دوره احمدی نژاد را برای ادامه حاکمیت جمهوری اسلامی در مذاکرات «بی قید و شرط قبلی» با آمریکا پیش ببرد. به گمان من سیاست ایران آنطور که برخی از مخالفان می پندارند با قیافه احمدی نژاد تعیین نمی شود. سیاست ایران در عین حاکمیت ولایت فقیه به صورت جمعی یعنی در دست باند وسیعی از سرمایه داران با توجه به حفظ مصالح کلی طبقاتی و ایدئولوژیک شان اداره می شود و برای قدرتهای امپریالیستی حاکم بر جهان مهم این است که اینها بر کشور مسلط اند. ایران در فلک سرمایه داری و توصیه های بانک جهانی می چرخد. همین زندگی زحمتکشان و به اصطلاح حقوق بشر داستان است نه چیز دیگر. برای همه جا همین طور است. ما چه زمانی از این توهم بیرون می آییم که گویا دولت های دموکراتیکی وجود دارند که خارج از منافعشان به فکر اجرای مبانی آزادی و دموکراسی در جایی از جهان هستند. این چیزها را تبلیغات کرده اند و کسانی هم ساده لوحانه باور می کنند و با داد و بیداد می کوشند به خورد دیگران بدهند. آنچه حکومت ها را به رعایت حقوق مردم ممکن است وادارد صد قدرت است، توازن قواست.

حالا برگردیم به موضوع اصلی که هدف من است و آن اینکه باید به راه دیگری غیر از آنچه رژیم تعیین کرده بیندیشیم یعنی نه شرکت در رأی دادن، نه اکتفا کردن به یک حرکت منفی و دلخوشی به تحریم. در سال های اول روی کار آمدن این رژیم، اگر فراندوم ۱۲ فروردین ۵۸ درباره قانون اساسی رژیم را تحریم کردیم، فرصت تبلیغ در همان چارچوب نظری و سیاسی را برای خود حفظ کردیم و در انتخابات مجلس شورای ملی هم با اهدافی که صریحاً شرح دادیم برای دست یافتن به تریبونی که لازم داشتیم شرکت کردیم. امروز اینهمه مردم در خیابان هستند. در خانه ها و در محل کار و در هر ملاقاتی موضوع انتخابات مطرح است. ماههاست که به مناسبت انتخابات بسیاری فکر می کنند که شاید وضع اقتصادی و اجتماعی با آمدن این یکی یا رفتن آن یکی تغییر کند و بهتر شود. عموم مردم، نیروهای فعال جامعه، کارگران، جوانان، زنان و اقشار گوناگون مردم بر اساس نیازهای خودشان برای تغییر به جنب و جوش می افتند. این حرف برای این بار دیر شده ولی چرا نباید برای دفعات آینده به فکر تدارک و دامن زدن به بحث های لازم بین مردم بود؟ من نمی دانم که شرایط پلیسی و حساسیت های گوناگون مردم چگونه است و زیر چه سرپوش هایی می توان حضوری مؤثر داشت و بدون افتادن به دام شرکت یا تحریم

صرف از این موقعیت حساس که از ماهها پیش شروع شده استفاده کرد. من در این باره به نتیجه خاصی نرسیده ام و تصور می کنم که باید برای خروج از بن بست یا دور باطل شرکت یا تحریم تأمل کنیم. احتمال زیاد دارد که به دلیل کم کاری همه نیروهای چپ و دموکرات در ارائه آلترناتیو، این حرف با این مشکل روبرو شود که «حالا چگونه زنگ را به گردن گربه می توان بست؟». برای اینها پاسخ آماده ای ندارم. بی عملی و پاسیو ماندن هم به هیچ رو مد نظر نمی تواند باشد. باورم این است که پاسخ از درون مبارزه همه جانبه ای سر بر می زند که همه توده های ذینفع در مبارزه روزمره خویش پیش می برند که ما نیز یکی از آحاد آنان هستیم نه بیشتر.

**آرش:** اگر پاسخ شرکت یا تحریم «از درون مبارزه همه جانبه ای سر بر می زند که همه توده های ذینفع در مبارزه روزمره خویش پیش می برند» پس باید نتیجه گرفت که شرکت اکثریت واجدین شرایطی که در انتخابات دهمین دوره شرکت کردند، گواه بر این بوده است که باید در انتخابات شرکت می کردیم! شما فکر نمی کنید با انتخاب ۴ کاندیدای ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان و عمل کرد گروه امنیتی نظامی ها طی این چهار سال، نتیجه انتخابات از قبل روشن بود؟! فکر نمی کنید وظیفه عنصر آگاه و اندیشه ورز جامعه خصوصاً در خارج از کشور- باید دیدن این روند و تبلیغ و ترویج برای افشای چنین روندی و دامن زدن به شکاف به وجود آمده در درون خود حاکمیت و پرداخت کمترین هزینه برای آینده است و نه دنبال روی از اکثریت جامعه؟

**حق شناس:** آن بخش از حرف من که در گیومه گذاشته اید اصلاً به معنی دنباله روی از مردمی نیست که فکر می کنند با شرکت در رأی دادن چیزی را به سود خودشان و عموم تغییر خواهند داد. آنها خود تصمیم می گیرند و حتی اگر اشتباه کنند نمی توان محکومشان کرد. کسی چنین حقی ندارد. من می توانم همچنان بر نظر خود دائر بر تحریم باشم، نظرم را مطرح و تبلیغ کنم و در عین حال از آنها و با آنها باشم که هستم. نظرات مختلف است، هر شهروند حق دارد نظری داشته باشد و به آنچه درست می داند عمل می کند. اما آنچه درباره «۴ کاندیدا و شورای نگهبان...» گفته اید با توجه به آنچه در پاسخ اول گفتم، خارج از موضوع است. نکته مهم در آنچه تا حالا گفته ام این است که من در چارچوب کهنه «وظیفه عنصر آگاه و اندیشه ورز جامعه... الخ» که شما یادآور می شوید فکر نمی کنم. اگر این گفتگو هم برای این صورت می گیرد که من (استغفرالله) در جایگاه تعیین کننده خط و ربطی می خواهم حرف بزنم بلافاصله دم فرو می بندم. من با چند جمله ای که در آخر این سؤال آورده اید مخالفم و اگر نظری داشته باشم به عنوان یکی از آحاد مردم در دیگ تجربه و خرد عمومی می ریزم و آنجاست که معنا می یابد. عنصر آگاه و رهبر، خود مردم اند و اگر در گذشته کسی این حرفها را به تعارف می زد ولی در واقع، خود را «مغز متفکر مردم» می دانست، امروز دیگر چنین نظری بسیار عقب مانده است و این البته به معنی دنبال مردم افتادن، که اشاره کرده اید، نیست. با مردم یعنی با اکثریت آنها که کارگران و زحمتکشان اند بودن دنباله روی نیست.

جنبش کنونی رهبر ندارد. وقتی رهبری لازم داشته باشد خودش درست می کند. این نشان رشد و پختگی و آموختن از درس های گذشته است. این جنبش حتماً نوعی سازماندهی دارد، تحولات بعدی و لازم سازماندهی اش را خود خواهد آفرید. نظرات را باید مطرح کرد و گذاشت که انتقال پیشنهادها و نقد و بررسی آنها تا آنجا که می تواند برسد پیش رود. نه استراتژی، نه تاکتیک، نه مفهومی نوین از رهبری و تشکل، نه خط مشی سیاسی هیچ کدام را نباید بنا به درک قدیم، یعنی به آنچه شما گفته اید یعنی «عنصر آگاه و اندیشه ورز جامعه... الخ» سپرد. همه فعالان در کلیه آری کلیه امور شرکت می کنیم، آزادانه نظر می دهیم و به هیچ بهانه ای نباید از طرح و بحث و نقد نظرات جلوگیری کرد، بلکه باید از آنها استقبال نمود. کسانی که به لحاظ نیروی تاریخی و ایدئولوژیکشان در انقلاب ۱۳۵۷ دست بالا را داشتند مانع از آن می شدند که شعارهای چپ مطرح شود و به نام حفظ وحدت (یعنی همه با من)، دیگران را به سکوت وا می

شما چشم‌انداز این جنبش اخیر بخشی از مردم ایران را، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**حق شناس:** متأسفانه آمادگی لازم برای پرداختن یا پرداختن مجدد به نکاتی که مطرح کرده اید ندارم. تنها تصور را درباره چشم‌انداز جنبش و به ویژه از موضع چپ یعنی مصالح کارگران و زحمتکشان عرض می‌کنم. ظاهراً شکاف درون حاکمیت به جایی کشیده که یکی از طرفین باید اطاعت کند یا حذف شود. جنگ بین جناح‌های درون یک حاکمیت در دنیا نمونه‌های متعدد دارد. ایران هم استثنا نیست. از میزان تضادهای درون رژیم اطلاع چندانی نداریم تا بتوان در این باره حدسی زد. این دعوا اساساً بر سر لحاف ملا است که مردم اند. همه چیز بستگی به ادامه مبارزه و پیگیری آن دارد. اهمیت این حرکت مبارزاتی مردم به حدی است که در تاریخ معاصر ایران مرحله پیش از این حرکت و پس از این حرکت خواهیم داشت. این مدرسه‌ای است تاریخی که حتی اگر به هدف ابتدائی خویش یعنی باز شدن فضای اجتماعی و سیاسی نرسد یک نسل از مبارزان را پرورده است. این حرکت که خود معلول تضادهای سرکوب شده ۳۰ ساله است به نوبه خود تضادهای درون حاکمیت را چنان تشدید کرده است که به نظر نمی‌رسد به سادگی قابل سرپوش گذاشتن یا التیام باشد. بستگی به این دارد که نیروی بالقوه و بالفعل مبارزاتی و انقلابی جامعه چگونه عمل کند و از این شکاف روزافزون به سود آزادی و برابری استفاده کند. تا کنون کار جنبش تا حد زیادی به گونه (Gava) شباهت دارد تا شکاف درون رژیم را افزایش دهد. سزان رژیم در این اواخر خوب دست یكدیگر را رو کرده اند. این خیلی مهم است. شکاف از آغاز وجود داشت. «نماز وحدت» (خمینی) یا پند «دلسوزان» (ملی - مذهبی‌های) درون حاکمیت نمی‌توانست دعوای گریگ‌ها را بر سر به دندان کشیدن قطعه بزرگتری از گوشت مردم برای همیشه آرام کند. حالا هم رژیم «پوزیسونی» از درون توبره خودش بیرون آورده تا تضادهايش را بر سر چگونگی ادامه مناسب استثماری حاکم حل کند. مردمی که بنا به جایگاه طبقاتی، اجتماعی و فرهنگی گوناگون خود خواستار تغییر این مناسبات طبعاً به درجات مختلف هستند به اشکال مختلف آن‌گونه را کوبیده و سانی متر، سانی متر پیش برده‌ومی‌برند. اگر این شکاف در نتیجه اقدامات هیستریک و تخیط‌های رژیم و استفاده‌ای که جنبش از آن می‌کند بیشتر شود غول با شاخ و دمی که سی سال است می‌شناسیم توان ادامه را از دست خواهد داد. هم اکنون نیروهای پرشمار طبقاتی ایران هریک دلو خود را برای برداشتن آب به چاه می‌اندازد. از خود می‌پرسیم نقش چپ در این میان چیست؟ منظور ما از چپ چیزی جز موج تغییری که از اعماق جامعه بر می‌خیزد، نیست؛ یعنی همان که برای حقوق بخور و نمیر عقب افتاده‌اش، برای یافتن کار، مسکن، مدرسه و مریضخانه و زایشگاه و حتا قبرستان و اطلاع از محل دفن عزیزانش، یافتن اندکی آزادی بیان و اجتماعات و ابتدائی‌ترین حقوقش به عنوان یک آدم زنده، شهروند دائم دچار مشکلات لاینحل بوده و باز سر فرود نیاورده و هزار جور مقاومت از خود نشان داده است. چپ یعنی این. چپ هویتی مستقل از جنبش مردمی ندارد. خواست آنان برای رهایی، خواستها و مطالبات چپ است. منظور از چپ هیچ گروه مخصوصی نیست که جز نام و ادعا چیزی ندارد و برای شرکت در استعمار مردم در آینده گوش‌خوابانده است. منظور ما چپی است که ریشه در اعماق، در رادیکالیسم دارد. این رادیکالیسم در تظاهرات و کلیه اقدامات مردمی - حتی اگر دارای افقی کمتر از حد مطلوب باشند - حضور دارد، بی‌آنکه فراموش کند که تجربه گرانهای جنبش انقلابی دموکراتیک و کمونیستی در ایران و جهان را در عمل و نظر و به نحوی انتقادی و مبتکرانه به کار گیرد نه به قصد سوار شدن بر اریکه قدرت، بل برای قدرت‌گیری ارگانهای مردمی به نحوی که از اشتباهات و خطاهای گذشته در امان باشند. وظیفه عنصر آگاه که می‌گوید همانا ارائه تجارب و تحلیل‌ها و پیشنهادهاست نه در جایگاه والای «عنصر آگاه» بلکه همسان دیگران که در مبارزه شرکت دارند. این را هم بگویم که تنها در میدان عمل مبارزات مردمی است که صحت یا سقم این پیشنهادها محک می‌خورد. باری، وظیفه چپ، فقط چپ بودن است. دنباله روی از نیروهای استثمارگر جامعه نیست. نیروی راست در جامعه مگر چلاق است که

داشتمند. کم نبودند کسانی که «چپروها» را محکوم می‌کردند و از زنده مرده‌شان نفرت داشتند. حالا هم پس از ۳۰ سال جنجال و فیس و افاده بر سر دموکراسی و حق «دگراندیشان» باز هم کاسه همان کاسه است و آش همان آش. کسی حتی در خارج از کشور حق ندارد از «خط سبز» فراتر رود و این درحالی است که در ایران شعارهای صریح و رادیکال هم به فریاد شنیده می‌شود. می‌گویند بهانه نباید به دست رژیم داد. تو گویی رژیم برای سرکوب هرگز منتظر بهانه بوده است. اینهمه کشته و زخمی و زندانی و ناپدید شده آیا ناشی از بهانه است؟

باری، مبارزه مردمی یعنی مبارزه طبقاتی در جریان عمل، راه را، تئوری راه، پراتیک را نشان خواهد داد. در این باره هم باید به خود جرأت دهیم و از قالب خیالات و عادات گذشته بیرون بیاییم. مردم یعنی آنان که صاحب حیات و حیثیت خویش اند، ارباب خویش هستند. مهم ترین تضمین دموکراسی توده‌ای (که در آن اکثریت جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان و محرومین قبل از هرکس دیگر به حقوق خویش می‌رسند) وجود ضد قدرت است و این نه فلان حزب یا شخصیت... بلکه حضور متشکل مردم در انجمن‌ها، شوراهای و انواع سازمانیابی‌هایی است که خود صلاح می‌دانند و امور ریز و درشت، کوتاه مدت یا درازمدت خود را در آنها به بحث جمعی می‌گذارند و تصمیم می‌گیرند. هیچ نوع سازمانیابی آیه قرآن نیست. هیچ یک از تجاربی که در زرادخانه جنبش‌های آزادی و برابری وجود دارد دوراندختنی نیست. بسته به موقعیت و توازن نیروها و شرایط تاریخی می‌تواند به کار آید. مهم این است که راه ابتکار باز باشد. شک نیست که بدون تشکل کاری به سامان نمی‌رسد. در حالی که دشمن طبقاتی از بالاترین ارگان‌های سازمانی برخوردار است مسلم است که توده‌های کار و زحمت نیز باید از تشکل مناسبی که خود صلاح می‌دانند برخوردار باشند. جنبش توده‌ای و مبارزه طبقاتی است که ابتکارهای تشکیلاتی را نیز شکوفا می‌کند. در چنین حالتی است که در موقعیت‌هایی که پیش می‌آید سر دوراهی «تحریم یا شرکت» گیر نمی‌کنیم و بدیل مناسب سر خواهد آورد.

یک نکته هم در باره «خود رهبرینی» که به صورت بیماری «رهبران خودگمارده» درآمده و «رهبرجویان» بیمار آن را دامن می‌زنند عرض می‌کنم که: «فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر - سخن نو آر که نو را حلاوتی ست دگر». مبارزات جاری در ایران را که ادامه سال‌های گذشته است و در مبارزه بی‌امان طبقاتی ریشه دارد جدی بگیریم. بگذاریم توده‌های به جان آمده «به عرش هجوم برند» سقف «سبز و ...» را به صاحبانش واگذاریم، بدین امید و کوشش و آمادگی که دیر یا زود «تجربه‌ای نوین از کمون» در راه باشد و مبارزه‌ای همه جانبه بدون کوته نظری‌های رایج به پیش رود. انقلاب کار توده‌هاست نه دسته‌ای معین از آنان.

**آرش:** از آنجایی که در جهان طبقاتی زندگی می‌کنیم، و از آنجایی که همه‌ی مردم - خصوصاً در کشورهایی نظیر کشور ما - به عنوان فعال سیاسی درگیر مسائل اجتماع نیستند و از آنجایی که همه‌ی مردم انتقال نظرات خود را به صورت مکتوب نمی‌توانند در اختیار دیگران قرار دهند و از آنجایی که برای یک انقلاب اجتماعی نیاز به پشتیبانی اکثریت زحمت‌کشان است و از آنجایی که برای پیروزی این انقلاب، اکثریت نیاز به سازماندهی خود دارد و از آنجایی که برای سازماندهی نیاز به حزب‌های گوناگون است، و از آنجایی که همه مردم یک شبه به نیاز چنین سازماندهی و تشکل نمی‌رسند، پس فعالین سیاسی - در واقع عناصر آگاه و اندیشه‌ورزان طبقات مختلف جامعه - نقش زیادی در این امر به عهده دارند. در این مبارزه‌ی طبقاتی جاری در جهان، روشنفکران طبقه کارگر و زحمت‌کشان، در امر سازمانیابی این طبقه نقش بسزایی دارند. منظور من از کسانی نیست که شما هم به آن اشاره کرده اید: خود رهبر بین‌ها که به صورت بیماری رهبران خود گمارده در آمده‌اند که رهبر جویان بیمار به آن دامن می‌زنند. این نوع رهبران که بارها با سیاست‌های نادرست خود لطمات جبران ناپذیری به طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان ایران زده‌اند، جایی در جنبش‌های اجتماعی امروز ایران ندارند.

از این رو سؤال آخرم این است که با مصاحبه آخر احمدی نژاد و موضع‌گیری‌های موسوی و کروبی و سخنرانی رفسنجانی در نماز جمعه،

به «کمک» چپ نیاز داشته باشد که ما برویم به کمک سبز و زرد و ...؟ جنبش رادیکال مردمی نباید به بیراهه دنباله روی از امواجی بیفتد که بورژوازی هار و سیری ناپذیر در جامعه راه می اندازد. کسانی که خود را از چپ تلقی می کنند و گمان می کنند در همراهی با راست برای خود منفذی جهت تنفس دست و پا می کنند در جهل مرکب بسر می برند و جز شکست نصیبی نخواهند برد. این عبارت انجیل به عنوان یک حکمت و تجربه انسانی درخور یادآوری ست که «انسان را چه حاصل که دنیایی را ببرد و خود را ببازد» (لوقا، ۹، ۲۶).

۲۹ تیر ۱۳۸۸



## گفت و گوی آرش با فریبرز سنجری

آرش: شما جزو کدام گرایش بودید؟ شرکت در انتخابات یا تحریم، چرا؟

**فریبرز سنجری:** با توجه به این واقعیت که در زیر سلطه جمهوری اسلامی ملزومات یک انتخابات با موازین دموکراتیک - که کمترین نمودار آن آزادی تشکل و اجتماعات، آزادی مطبوعات و... می باشد - وجود ندارد. با توجه به اینکه تجربه نشان داده که در سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی حتی به مردم اجازه داده نمی شود تا از میان کاندید هائی که شرط تأیید کاندیداتوری شان بوسیله "شورای نگهبان" اثبات پای بندی شان به "ولایت مطلقه فقیه" می باشد، فرد مورد نظر خود را انتخاب نمایند. با توجه به اینکه همواره این بالا ترین ارگانها و مقامات جمهوری اسلامی هستند که تعیین می کنند نام چه کسی به مثابه برنده انتخابات اعلام شود. تحریم فعال شعبده بازی ای که نام انتخابات به آن داده اند را بهترین روش مقابله با ترفند های جمهوری اسلامی دانسته و می دانم.

واقعیت این است که آنچه برای جمهوری اسلامی در شعبده بازی های انتخاباتی اش حائز اهمیت است نه رای و اراده مردم بلکه صرفا نمایش شرکت آنها در چنین بالماسکه هائی است. گردانندگان جمهوری اسلامی با توسل به چنین نمایشاتی می کوشند چهره کریه خود را بزک کرده و نظام ضد مردمی شان را دارای پایگاه مردمی و مشروعیت جلوه دهند. درست به این خاطر است که وزارت کشور همواره با تقلب و رای سازی و بازی با ارقام و آمار، "انتخاب اصلح" جمهوری اسلامی را به جای انتخاب مردم جا می زند. این ها اساس دلایلی هستند که من بر مبنای آنها شرکت در انتصابات دور دهم ریاست جمهوری را نادرست دانسته و بر این باورم که تحریم فعال بهترین روش برخورد با شعبده بازی انتخاباتی جمهوری اسلامی بوده و می باشد.

آرش: به نظر شما دلیل شرکت عظیم مردم در این انتخابات و بوجود آمدن چنین جنبش توده ای عظیم چیست؟

**سنجری:** گر چه صفت عظیم را جهت توصیف حد شرکت مردم در این انتخابات بیش از اندازه "عظیم" می دانم اما انکار نمی شود کرد که شرکت مردم در انتخابات دور دهم ریاست جمهوری نسبت به انتخابات قبلی

خیلی بیشتر بود. این تاکید را به این دلیل ضروری می دانم که "ولی فقیه" ارتجاع حاکم ادعای شرکت بیش از ۸۵ درصد واجدین حق رای را در این انتخابات نموده است و با تجربه ای که از سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی داریم شک نباید کرد که خامنه ای جهت پیشبرد اهداف فریبکارانه خود بازهم آمار سازی کرده و طبق معمول دروغ می گوید. آنها در شرایطی که "خودی" هایشان اعتراف می کنند که آمار تعداد شرکت کنندگان و آرای داده شده در انتخابات جهت اعلام عمومی ضربدر ۳ می شده است. از این دروغگوئی که ذاتی سردمداران متقلب جمهوری اسلامی است بگذریم، بخشی از مردم در این دوره در بستر اوج گیری تضاد های درونی هیئت حاکمه و به امید بهبود شرایط زندگی اسارتبار خود - ونه آنطور که جلوه داده می شود بخاطر آن که موسوی را تافته جدا بافته ای از رژیم جمهوری اسلامی میدانستند - در مضحکه انتخاباتی شرکت کردند و دلیل آن را بطور خلاصه می توان درخشم و نفرت اکثریت شرکت کنندگان و اکثریت مردم رنج دیده از شرایط ظالمانه حاکم بر جامعه و به خصوص نفرت جوانان از سیاستهای دارودسته احمدی نژاد جستجو نمود. در حقیقت خشم و نفرت مردم از رژیم به دلیل اوج گیری تضاد های درونی هیئت حاکمه در جریان انتخابات امکان بروز وسیع یافت.

واقعیت را بخواهیم فضای انتخابات در سراسر کشور تا دو هفته مانده به موعد آن اتفاقا خیلی سرد بود. این امر آنقدر برجسته بود که اکثر گزارشات خبری از عدم تمایل اکثریت مردم نسبت به شرکت در مضحکه انتخابات خبر می دادند، و حتی برخی از گرایشات درونی بورژوازی حاکم نیز از عدم شرکت در این انتخابات صحبت می کردند. در اینجا بود که دست اندرکاران جمهوری اسلامی با مشاهده فضا و وضع موجود، جهت گرم کردن تنور تبلیغات انتخاباتی، به تاکتیک های جدیدی متوسل شدند که البته هم تازگی داشت و هم واقعا موثر واقع شد و تنور انتخابات را حسابی گرم کرد البته آنها تصور درستی از شدت تضاد های مردم با خودشان نداشتند در نتیجه تنور را آنقدر گرم کردند که ولی فقیه در آن سوخت و همه حساب و کتابهای بیت رهبری به هم ریخت.

میدانیم که دولت احمدی نژاد جهت سرکوب مبارزات مردم و مرعوب ساختن آنان تحت عنوان تامین امنیت اجتماعی در کوچکترین مسائل شخصی مردم دخالت می کرد. و گشت های خیابانی به بهانه های مسخره دختران و پسران جوان را دستگیر و اذیت می کردند با این حال برای گرم کردن تنور انتخابات سردمداران نظام تصمیم گرفتند که برای حدود دو هفته از نیروی سرکوب خود بخواهند که با شدت گذشته مزاحم مردم نشوند. این امر به مردم و به خصوص جوانان امکان داد که به بهانه تبلیغات انتخاباتی تا حدی نفس بکشند. از سوی دیگر مناظره های تلویزیونی و برخورد های افشاگرانه کاندیداها نسبت به حیف و میل های ایادی جمهوری اسلامی فضا را بیشتر شکست و طرفداران کاندیدا ها را در خیابانها در مقابل هم قرار داد. در چنین شرایطی اعلام پیروزی احمدی نژاد جرقه ای بود که آتش خشم و نفرت مردم را نسبت به وضع نکبت بار موجود تحت سلطه جمهوری اسلامی شعله ورساخت.

واقعیت این است که خیزش خرداد ماه مردم غرش رعد در آسمان بی ابر نبود. اگر مردم برای چنین قیامی آماده نبودند، اگر تضادهای موجود در جامعه در شرایط قبل از انتخابات تا حد انفجار رشد نکرده بودند، حتی تقلب آشکار وزارت کشور، مردم را در چنین ابعادی به خیابان نمی کشاند. اگر نیاز های عینی مردم نبود امکان نداشت که مردم در شرایط سلطه شدید دیکتاتوری و تهدید های آشکار هیئت حاکمه، به چنین خیزش بزرگی اقدام کنند. به واقع این واقعیت دهشتناک شرایط زندگی توده های ستمدیده ایران در ۳۰ سال گذشته بود که باعث خیزش آنها شد. آنها به این دلیل از پتانسیل عظیم خیزشی بر خوردار بودند. این پتانسیل که در پشت سد دیکتاتوری و سرکوب جمع شده بود دنبال روزنه ای بود تا به بیرون ریخته شده و در سد خفقان شکاف ایجاد کند. فضای انتخاباتی خرداد ماه و تقلب آشکار بیت رهبری بهانه لازم را برای آنان فراهم نمود. به همین دلیل هم جهانیان در خرداد ۸۸ شاهد یکی از بزرگترین خیزش های مردمی در طول سالهای طولانی سلطه جمهوری اسلامی شدند.

آرش: برای من، ابهامی پیش آمد که مایلیم آن را کمی بشکافید. در انتهای پاسختان ضمن این که به حق «وجود پتانسیل عظیم خیزش

در میان مردم» و هم چنین «وجود نیازهای عینی مردم» را که پاسخی نیافته‌اند را دلیل توده‌ای شدن جنبش بعد از انتخابات می‌نامید، و در حالی که در ابتدای پاسخستان آن را «عظیم» نمی‌دانید و معتقدید تا دو هفته پیش از انتخابات فضا سرد بود و این خود رژیم بود که آتشی بر معرکه آورد که دامن خودش را گرفت. ممکن است این نکته را کمی روشن تر کنید که آیا ممکن است در عرض دو هفته «آسمان چنان ابری» شود که چنین سیلی ببارد؟

ضمن این که من معتقدم با پیروزی توأم با تقلب جناح امنیتی- نظامی در دوره‌ی نهم ریاست جمهوری، جناح قالب مضمم بر ایجاد تغییرات اساسی سنتی‌تر در مبانی «جمهوری اسلامی» و طرد کامل اصلاح طلبان حکومتی و بخشی از سرکردگان شناخته شده‌ی روحانیت بود. به همین خاطر روشن بود که از صندوق انتخابات، احمدی نژاد بیرون خواهد آمد.

حال، به نظر شما اگر مردم- البته مردمی که اکثراً مثل ما فکر نمی‌کنند- در موضع تحریم بودند، و در انتخابات شرکت نمی‌کردند، می‌توانستند به بهانه تقلب بزرگ صورت گرفته شده، چنین جنبشی را به راه‌اندازند؟

پاسخ: اگر به سوال و جواب قبلی رجوع کنید جایی برای «ابهام» باقی نمی‌ماند. شما سوال کرده بودید که «دلیل شرکت عظیم مردم در این انتخابات چیست و من پاسخ داده بودم که «صفت عظیم را جهت توصیف حد شرکت مردم در این انتخابات بیش از اندازه «عظیم» می‌دانم». تاکید هم کرده بودم که چون خامنه‌ای به دروغ مدعی است که ۸۵ درصد واجدین حق رای در این انتخابات شرکت کرده‌اند، از نظر من صفت «عظیم» که شما بکار برده بودید توصیف گزینش مردم در این انتخابات نیست. بنابراین این بحث در رابطه با **حد شرکت مردم در انتخابات** مطرح شده است و نه در رابطه با خیزش عظیم مردم که همانطور که می‌دانیم بعد از پایان انتخابات و اعلام نتایج آن رخ داد. پس بار دیگر تاکید کنم که **خیزش مردم** از نظر من **عظیم** بود ولی شرکت مردم در انتخابات آن حد نبود که بتوان کلمه «عظیم» را در مورد آن بکار برد، هر چند بر این باورم که تعداد شرکت کنندگان در انتخابات اخیر به نسبت قبل بسیار زیاد بود.

در ضمن من در پاسخ به سوال قبلی شما تاکید کرده بودم که خیزش مردمی اخیر «عرش رعد در آسمان بی ابر نبود». ولی باز شما سوال می‌کنید که آیا ممکن است که در عرض دو هفته آسمان چنان ابری شود که چنین سیلی ببارد؟ خوب باز هم اگر کمی دقت کنید می‌بینید که اتفاقاً دلیل استفاده من از تمثیل فوق این بود که نشان دهم زمینه‌هایی وجود داشت که عرش چنان عظیمی یعنی جنبش اخیر توده‌ها را بوجود آورد. یعنی این جنبش دارای زمینه‌های عینی است. اگر مردم برای چنین خیزشی آمادگی نداشتند و اگر نیازهای عینی، چنین امری را ایجاب نکرده بود، نه «سیل» که حتی از باران شدید هم خبری نمی‌شد.

کمی روشن تر توضیح دهم، در زیر سلطه ضد مردمی جمهوری اسلامی، فقر و فلاکت، بیکاری و فحشا، تبعیض و فساد و سرکوب چنان ابعاد وسیعی به خود گرفته که منجر به تمرکز نفرت و خشم شدید مردم از جمهوری اسلامی گشته است. اگر چنین نفرت و خشمی وجود نداشت، آنها هیچوقت تقلب در انتخابات- که البته ویژگی این انتخابات مشخص هم نیست - را بهانه اعتراض و خیزش خود نمی‌کردند. اگر کسی می‌خواهد بداند که چرا مردم به خیابانها ریختند و علی‌رغم تهدیدهای خامنه‌ای و تاکیدهای موسوی بر اعتراض «قانونی»، عکس‌های دیکتاتور را به آتش کشیدند و زمین را زیر پای حاکمان جانپیکار جمهوری اسلامی به لرزه در آوردند، باید به آنچه در کارخانه‌ها، روستاها و حاشیه شهرها می‌گذرد نگاهی بیندازد. باید فاصله «عظیم» طبقاتی‌ای که جمهوری اسلامی با دارو شکنجه به حفاظت از آن می‌پردازد را ببیند. اتفاقاً درست درک چنین واقعیت‌هایی است که نشان می‌دهد که چرا چریکهای فدائی خلق همواره تاکید دارند که روبنای نظام حاکم بر ایران جز دیکتاتوری نمی‌تواند باشد و چرا در چنین استبدادی وقتیکه «اصلاح طلبان» کنونی به قول مهندس بازرگان باران می‌خواهند سیل جاری می‌شود!

در قسمت آخر سوال کرده‌اید که اگر مردم انتخابات را تحریم کرده بودند آیا می‌توانستند به «بهانه تقلب بزرگ» صورت گرفته چنین جنبشی راه بیندازند. در پاسخ باید بگویم که اولاً وقتیکه می‌پذیریم که تقلب

درانتخابات «بهانه» ای برای رها شدن پتانسیل اعتراضی مردم بود، پس باید قبول کنیم که جامعه آستان چنین خیزشهایی بود. به همین دلیل هم هر «چیز»ی می‌توانست دستاویز سرریز شدن این پتانسیل اعتراضی شود. بنابراین چون خیزش اخیر به بهانه انتخابات شروع شد، با این توجیه نمی‌توان خواست تحریم انتخابات را خواستی نادرست و غیر واقعی قلمداد کرد و برعکس مدعی شد که شرکت در انتخابات، کار درستی بود. ثانیاً مگر آن کسانی که مردم را به شرکت در انتخابات دعوت می‌کردند از پیش می‌دانستند که وزارت کشور به تقلب آنچنانی دست زده و مردم در اعتراض به آن به خیابانها خواهند ریخت؟ ثالثاً چه کسی گفته که مردمی که در ۳۰ خرداد علی‌رغم تهدیدات خامنه‌ای به خیابانها ریختند و آن صحنه‌های پر شور را در خیابانهای تهران شکل دادند و در جنگ و گریز خیابانی چنان جسارت و شهامتی از خود نشان دادند که جهانیان را به تحسین واداشت، همه در انتخابات شرکت کرده و صرفاً جهت اعتراض به دزدیده شدن رای شان به خیابان آمده بودند؟ آیا آنها زیر رگبار مسلسل‌های مزدوران مسلح رژیم برای پس گرفتن رایشان دست به تظاهرات زدند؟ آنها در شرایطی که موسوی خود اعتراف می‌کند که وی مردم را جهت اعتراض به خیابانها دعوت نکرده بود. رابعاً حتماً شما هم مثل من تصویر زن مبارزی را در تظاهرات تهران دیده‌اید که پلاکاردی بدست گرفته بود که در آن نوشته شده بود «من رای ندادم و نیامده‌ام که رایم را پس بگیرم. من برای پس گرفتن میهنم آمده‌ام» در مورد چنین کسانی که اتفاقاً جزء اکثریت مردم رنج دیده‌ای هستند که برخورد درست به مضحکه انتخاباتی رژیم را تحریم آن می‌دانستند چه می‌گویند؟

با این توضیحات فکر نمی‌کنم جایز باشد که با توسل به خیزش عظیمی که بعد از اعلام نتایج انتخابات رخ داد و هیچ کس هم آنرا پیش بینی نکرده بود، مدعی شد که تحریم انتخابات نادرست و شرکت در انتخابات درست و اصولی بود! از سوی دیگر مگر یکی از دلائل اصلی تحریم کنندگان این شعبده بازی انتخاباتی این نبود که در سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی، **آزای مردم فاقد هر گونه ارزشی بوده** و تنها چیزی که در این نمایش مسخره برای سردمداران جمهوری اسلامی اهمیت دارد همانا **نمایش شرکت مردم در این انتخابات می‌باشد!** آیا شعارمردمی «رای ما را دزدیدین، حالا با آن پز میدین» جز به معنای توده‌ای شدن همین نظر نمی‌باشد؟ آیا در این مضحکه انتخاباتی کار تقلب به آنجا نکشید که سه تن از کاندیداهای مورد تأیید شورای نگهبان- یعنی کسانی که «التزام عملی» شان به «ولایت مطلقه فقیه» از سوی این شورا تأیید شده بود - با دلیل و مدرک اعلام کردند که نتیجه انتخابات حاصل تقلب در آراء مردم و نادیده گرفتن اراده آنها بوده و به همین دلیل هم فاقد وجاهت قانونی می‌باشد و برخی از آنها از جهت توصیف انتخابات مزبور حتی از عبارات «شعبده بازی» و «مهندسی» انتصابات حکومتی سخن گفتند! آ آنچه که در این انتخابات اتفاق افتاد ویژگی خاص آن نبود. بر عکس این مورد نیز نشان داد که تقلب جزء ذاتی سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی است. با اینکه این پاسخ به سوال شما کمی طولانی شد اما اجازه بدهید که این نکته را هم بگویم که اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی سخت در تلاش اند تا مبارزه مردم ما را در چهارچوب انتخابات انجام شده محدود ساخته و در همین چهارچوب نیز آن را توضیح دهند اما این امر فرسنگها با واقعیت آنچه در خیابانها گذشت فاصله دارد. واقعیت اینست که تقلب در انتخابات تنها بهانه‌ای برای فوران خشم مردم رنج‌دیده ما بود و اگر این خشم به بهانه انتخابات منفجر نمی‌شد دیر یا زود به بهانه دیگری خود را نشان داده و همگان را شگفت زده می‌کرد. شک نکنید که چهارچوب بروز خشم فروخته مردم رنج‌دیده ایران هر چه از تاثیرات جناح‌های درونی هیئت حاکمه دور تر باشد نظام ظالمانه حاکم را بطور ریشه‌ای تر ی آماج ضربات خود قرار خواهد داد.

**آرش:** به نظر من، اکثریت مردم ایران - که البته به گونه‌ای فکر نمی‌کنند- رژیم جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند؛ در واقع خواهان سرنگونی آن هستند. و یکی از نقاط اصلی اشتراک روشنفکران چپ در اپوزیسیون خارج از کشور با این اکثریت مردم ایران، در همین نکته است. و این اکثر مردم، با وجود ارگان‌های سرکوب رژیم، امکان ابراز علنی این نظر خود را در جامعه ندارد. بر همین اساس از فضاهای موجود آمده در

ایران و یا حتا فضاهایی که خود رژیم برای سوءاستفاده‌های سیاسی بوجود می‌آورد، استفاده می‌کنند تا تنفر و خشم خود را از این رژیم اسلامی، نشان دهند. بر این اساس آن‌ها تاکتیک‌های خود را برای مقابله با رژیم سیاه اسلامی برمی‌گزینند.

در حالی که وظیفه روشنفکران چپ و دموکرات در خارج از کشور افشای ترفندهای رژیم و فریاد صدای در گلو خفه شده‌ی مردم ایران است. بنابراین تحریم انتخابات دهمین دوره‌ی ریاست جمهوری و افشای غیر دموکراتیک و غیرقانونی بودن آن، نه وظیفه‌ی اکثریت مردم داخل ایران، بلکه، یکی از اصلی‌ترین وظایف ما تبعیدیان بوده است.

پس این حق مردم است که شیوه‌های مبارزه خود با رژیم را انتخاب کنند، زیرا هزینه آن را نیز خود پرداخت می‌کنند. به همین دلیل تحریم یا شرکت در انتخابات اکثریت مردم، حرکتی است که نیروهای مخالف رژیم در خارج از کشور، در شرایطی نیستند که بتوانند الگوی خوبی برای آن‌ها باشند. از طرفی، نبود هیچ تحرک و حضور سیاسی نیروهای چپ و دموکرات خارج از کشور در داخل ایران - غیر از دو جریان سیاسی در گوردستان ایران: حزب دموکرات و کومله - باعث شده است که نیروهای اصلاح طلب درون و بیرون حکومت در داخل ایران رهبری و سازماندهی جنبش را در دست بگیرند.

به نظر شما سازمان‌ها و افراد طرفدار سوسیالیسم که در خارج از کشور هستند، توانایی این را دارند که به مردم ایران و به طرفداران سوسیالیسم داخل ایران، رهنمود سیاسی بدهند؟

**سنجری:** شما همراه با طرح سوال تان توضیحاتی داده اید که به باور من خود جای بحث دارند. اما از آنجا که از من خواسته اید کوتاه پاسخ دهم به همین دلیل به مسائل مختلفی که توضیحات شما ایجاب می‌کند، نمی‌پردازم. هرچند قبل از پاسخ به سوال اصلی، ضروری است حداقل بطور خلاصه به دو نکته اشاره کنم: اولاً در واقعیت و به باور من "نیروهای اصلاح طلب درون و بیرون حکومت در داخل ایران رهبری و سازماندهی جنبش" را در دست ندارند و این بزرگترین اشتباهی است که این روزها خیلی‌ها مرتکب می‌شوند. این درست است که اصلاح طلبان حکومتی با همیاری رسانه‌های امپریالیستی می‌کوشند چنین جلوه دهند که رهبری جنبش در دست آنهاست و حتی برخی موسوی را رهبر این خیزش عظیم جا می‌زنند اما واقعیت این است که **اعتراضات و مبارزات مردم ما، خود به خودی و بدون رهبری است.** این نیروها و افراد هم حداکثر بدنبال توده‌ها می‌دوند تا شاید بتوانند مبارزات آنها را در چهارچوب **اختلافات درونی هیئت حاکمه محدود و به هرز ببرند.** ثانیاً شما به

شکل نادرستی بین آنچه مردم به طور خودبخودی در ایران انجام می‌دهند و وظیفه‌ای که نیروهای چپ و دموکرات (چه در داخل یا خارج ایران باشند) در قبال آنان دارند فاصله و تقابل ایجاد می‌کنید. بحث بر سر **وظیفه‌ی اکثریت مردم داخل ایران** ("خط تأکید از من است) نیست. مردم ستم‌دیده ما یعنی اکثریت آحاد جامعه، در شرایط فقدان یک رهبری مورد قبول خود در جامعه، بدون این که منتظر تعیین "وظیفه" از طرف کسی یا نیروئی باشند، خودشان بر مبنای آگاهی خود عمل می‌کنند. بر همین اساس بود که آنها در ابتدا گرایش به شرکت در انتخابات فرمایشی را نداشته و وسیعاً نسبت به آن بی‌اعتنا بودند. اما، باید دید که نیروهای سیاسی چه نقشی در این زمینه داشتند! در داخل، جناح‌های درونی حکومت از جمله بخش‌هایی از اصلاح طلبان حکومتی به عنوان یک نیروی سیاسی، سعی کردند روی مردم تأثیر گذاشته و آنها را به پای صندوق‌های رأی بکشانند. عکس این کار را برخی از نیروهای سیاسی از جمله چریک‌های فدائی خلق که معتقدند درسیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی رای مردم فاقد ارزش است، در خارج انجام دادند و تا حدی که می‌توانستند صدایشان را به مردم برسانند به آنها گفتند که تحریم درست‌ترین برخورد به مضحکه انتخاباتی رژیم است، و تلاش کردند تا مردم فریب تبلیغات ریاکارانه جمهوری اسلامی را نخورند. بنابراین نیروهای سیاسی با هر ماهیتی (چه انقلابی، چه غیر انقلابی) در واقعیت امر در جامعه نقش ایفاء می‌کنند. آیا بحث این است که نیروهای سیاسی در خارج حق چنین کاری را نداشتند و فقط نیروهایی که در داخل هستند - از جناح‌های

حکومتی گرفته تا هر نیروی دیگری - حق نظر دادن در مورد مسایل مردم ایران را دارند؟ چرا؟ مسلماً "این حق مردم است که شیوه‌های مبارزه خود با رژیم را انتخاب کنند" ولی نیروهای سیاسی هم چه کسی بخواند و یا نخواهد در مورد همین موضوع نظر می‌دهند و سعی می‌کنند مردم نظر آنها را بپذیرند. مثلاً به نظر من یک نیروی سیاسی که واقعاً طرفدار اکثریت مردم است از عمل توده‌هایی که در مقابل وحشیگری نیروهای نظامی از خود دفاع می‌کنند، پشتیبانی می‌نماید و این را **حق مردم می‌داند که چنین شیوه مبارزه‌ای را با دشمنانش انتخاب می‌کنند.** اما، نیروهای سیاسی دیگری هم هستند (چه در داخل و چه در خارج) که چنین حقی برای مردم قایل نیستند. در نتیجه آنها هم نظر خود را به مردم گفته و حتماً هم سعی می‌کنند که مردم نظر آنها را بپذیرفته و بر مبنای آن به دفاع از خود بر نخیزند و مثلاً در مقابل گلوله، به سرکوبگران خود گل بدهند.

به طور کلی، این امر که توده‌ها از چه سطح از آگاهی برخوردار باشند و به طور خودبخودی چه بکنند، نافی وظیفه‌ای نیست که نیروهای چپ و دموکرات در مقابل مردم دارند. اما در مورد سوال مشخص شما که آیا "سازمان‌ها و افراد طرفدار سوسیالیسم که در خارج از کشور هستند، توانایی این را دارند که به مردم ایران و به طرفداران سوسیالیسم داخل ایران، رهنمود سیاسی بدهند" باید بگویم که این برمی‌گردد به اینکه درک ما از "رهنمود سیاسی" چیست. نیروهای سیاسی در خارج از کشور در مورد تعیین این یا آن تاکتیک روز و کارهای عملی مشخصی که رهنمود دادن در مورد آنها مستلزم حضور در محل و شناخت عینی عوامل گوناگون می‌باشد، نباید رهنمود بدهند، چون قادر به این امر نیستند. اما این برخورد که این نیروها چون در خارج هستند اساساً حق دادن هیچ "رهنمود سیاسی" را ندارند بسیار انحرافی بوده و به معنی بی‌وظیفه کردن آنهاست. مثلاً آیا نیروهای سیاسی در خارج از کشور حق دادن رهنمود تحریم انتخابات را ندارند؟ آیا محق نیستند خواستار آزادی همه زندانیان سیاسی بشوند؟ آیا وقتی با تحلیل از وضعیت جامعه و شرایط سیاسی مشخص کنونی به این نتیجه می‌رسند که **تأکید بر ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی، امروز برای جنبش از اهمیت حیاتی برخوردار است،** نباید آن را با مردم خود در میان بگذارند؟ آیا این نیروها چون در خارج از کشور به سر می‌برند، حق دادن رهنمود سیاسی در چنین اشکال کلی را هم ندارند و چنین حقی را تنها و تنها باید برای نیروهای سیاسی‌ای قایل شد که در داخل ایران هستند؟ مثلاً در شرایط کنونی باید رهنمود سیاسی دادن را حق "سبز" دانست که با همه وجود از رادیکالیزه شدن جنبش جلوگیری می‌کنند؟ همانطور که اشاره کردم، این یک برخورد انحرافی است.

اگر این درست است که از خارج از کشور نمی‌شود برای مثال اشکال مشخص تشکیل کارگران و یا فلان اقدام عملی مشخص "طرفداران سوسیالیسم" در داخل کشور را تعیین نمود، این نیز نادرست است که بخواهیم به خاطر شرایط تبعید حق دادن "رهنمود سیاسی" را بطور کلی از سازمانهای سیاسی سلب نموده و از انتقال تجارب مبارزاتی آنها به مردم جلوگیری و به این وسیله آنها را عملاً بی‌وظیفه نمائیم. به هر حال این بحث اگر بخواهد در جامعیت خود طرح شود نیازمند بیشتر نوشتن است اما چون قرار بر کوتاه نویسی است بحث را در همین جا تمام می‌کنم. **آرشی:** سؤال آخرم این است که با مصاحبه احمدی نژاد و موضع‌گیری‌های موسوی و کروبی و سخنرانی رفسنجانی در نماز جمعه، و سپس موضع‌گیری دوباره خامنه‌ای و موسوی و خاتمی، ارزیابی شما از شکاف بوجودآمده در درون حاکمیت و چشم‌انداز جنبش مردم ایران چیست؟

**سنجری:** در این سوال از برخی از چهره‌های جمهوری اسلامی نام برده شده و سپس پاسخ دهنده به مواضع و سخنان آنها رجوع داده شده بدون اینکه اشاره شود که منظور کدام قسمت از حرف‌ها و موضع‌گیری‌های آنهاست. هرچند این امر بناگزیار کار پاسخ را با حدس و گمان مواجه می‌کند، ولی از آنجا که قصد چون و چرا در خود سوال را ندارم مستقیماً می‌روم سر این بحث که "شکاف بوجود آمده در درون حاکمیت" را چگونه می‌بینم و چه ارزیابی‌ای از "چشم‌انداز جنبش مردم ایران" دارم.

سیر مبارزات مردم ماست. تجربه گذشته حاکی از آن است که متأسفانه درک نادرستی از چگونگی استفاده از اختلافات درونی رژیم جهت گسترش جنبش مردم، در میان نیروهای سیاسی ایران وجود دارد. برخی از نیروها به جای استفاده از این اختلافات و تشدید آنها به دنباله روی از یک جناح و تقویت آن در مقابل دیگری می پرداختند و امروز هم شاهدیم که کسانی که تا دیروز از "سکولاریسم" دم می زدند و چنان از ضرورت جدائی دین از دولت سخن می گفتند که خیلی ها باورشان شده بود که اینها دیگر فریب جناح های مذهبی را نخواهند خورد، امروز یکباره به زیر پرچم سبز اسلامی موسوی رفته اند. بنابراین مسئله این است که در شرایطی که اصلاح طلبان حکومتی می کوشند انرژی انقلابی مردم ما را در چهارچوب تضاد های درونی طبقه حاکمه محصور کرده و به هرز دهند، در شرایطی که تبلیغات اصلاح طلبان بطور واقعی عده ای را فریب داده و به دنباله روی از "بیرق سبز" اسلامی واداشته و عده ای باز به بهانه استفاده از اختلافات اردوی دشمن به رقاصی در بساط اصلاح طلبان حکومتی پرداخته و در این زمینه تا آنجا پیش رفته اند که حتی از سر داده شدن شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" در خارج از کشور جلوگیری می کنند، در چنین شرایطی آنچه اهمیت دارد نشان دادن این امر است که همه دارو دسته های جمهوری اسلامی علیرغم هر اختلافاتی که با هم دارند دشمنان غدار مردم ما بوده و دستانشان تا مرفق به خون کمونیستها و آزادیخواهان این مملکت آغشته است و هیچ یک نه می توانند و نه می خواهند که گامی در جهت تحقق مطالبات مردم بردارند. در این فرصت به جای پرداختن به دلائل اقتصادی و سیاسی اختلافات جناح های درونی جمهوری اسلامی که در جای خود البته باید به آن ها پرداخت، مایلیم بر این امر تأکید کنم که همه دارو دسته های جمهوری اسلامی از دارو دسته احمدی نژاد گرفته تا خاتمی و کروبی و موسوی جز در راه حفظ و تحکیم پایه های سلطه جابرانه دیکتاتوری حاکم حرکت نمی کنند. مردم ما و به خصوص جوانان ما نباید فریب ادا و اطوار های کربوی و موسوی را خورده و فکر کنند که مخالفت آنها با زورگویی های احمدی نژاد هویت دمکراتیکی برای آنها بوجود می آورد. واقعیت این است که هدایت ازابه جمهوری اسلامی که رژیم حافظ نظام سرمایه داری وابسته ایران است، در اختیار هر کس که قرار گیرد جز اعمال دیکتاتوری و سرکوب خواستها و مطالبات مردم کاری نخواهد کرد. اگر جوانان ما احمدی نژاد را با گشت های "طرح امنیت اجتماعی" اش دیده و به حق از توهین و تحقیرات وی واز جمله آفتابه به گردن جوانان کشور انداختن توسط مأموران وی بیزار و متنفذ گشته اند، نسلی هم که دهه ۶۰ و جنایات موسوی و کروبی را در آن دهه به عینه دیده و آنها را ب پوست و گوشت خود لمس کرده است، به همان اندازه از آنها نفرت دارد. از سوی دیگر تجربه ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی به آشکاری ثابت نمود که اصلاح پذیری این استبداد مذهبی افسانه ای بیش نیست. تجربه نشان داده که اگر کسی برای آزادی و دمکراسی مبارزه می کند و خواهان حکومت قانون و عدالت اجتماعی است راهی ندارد جز اینکه در راه نابودی جمهوری اسلامی با همه جناح ها و دسته بندی های درونی اش گام بر دارد. خوشبختانه خیزش بزرگ مردم ما در خرداد ماه علیرغم همه تلاشهای اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی نشان داد که مردم ما چه زود از این دارو دسته عبور نموده و در مسیر سرنگونی قطعی جمهوری اسلامی پیش می روند. اتفاقاً چشم انداز مثبت اوضاع کنونی در این است که علیرغم تلاشهای سازمان یافته اصلاح طلبان حکومتی و حامیان امپریالیستشان که می خواهند جنبش مردم را بار دیگر وسیله گستردن بساط دیکتاتوری در بیرق سبز اسلامی کنند جوانان ما در داخل کشور و جنبش انقلابی آنها در یافته اند که تنها زمانی به آزادی دست خواهند یافت که دیکتاتوری مذهبی حاکم را کنار زده و امکان برقراری رژیمی دمکراتیک را فراهم کنند. به باور من اگر جنبش مردم ما نخواهد وسیله تصفیه حسابهای جناح های درونی جمهوری اسلامی شود باید در راستای این چشم انداز حرکت نماید. و وقتیکه به سیر رویدادها نگاه می کنم دلائل متعددی برای امید وار بودن در مقابل خود می بینم.

\*  
\*

شکی نیست که تضاد های درونی طبقه حاکمه شدیداً اوج گرفته است. قبل از انتخابات و در جریان مناظره های تلویزیونی شاهد افشاگریهای دسته بندیهای مختلف حاکمیت از هم دیگر بودیم و بعد از انتخابات و تقلب بزرگ دار و دسته احمدی نژاد و دستپاچگی "ولی فقیه" در اعلام به اصطلاح پیروزی او، ما باز دیدیم که بقیه کاندیداها زیر بار این امر نرفته و از تقلب در انتخابات سخن گفته و حتی موسوی و کروبی در شرایط رشد جنبش مردم، خواستار "ابطال" انتخابات شدند. با اعلام نتایج انتخابات و ریختن مردم به خیابانها به بهانه اعتراض به تقلب در انتخابات، دارو دسته احمدی نژاد جهت توجیه سیاستهای سرکوبگرانه خود، موسوی و کروبی را به راه انداختن "انقلاب مخملی" متهم کرده و تعدادی از وابستگان جبهه مشارکت اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را دستگیر و حتی برخی از آنها را مجبور به حضور در شو های بی ارزش و نخ نما شده تلویزیونی کردند. بعد از خیزش بزرگ مردم هم شاهد بودیم که علیرغم تأکید خامنه ای مبنی بر صحت انتخابات ۲۲ خرداد باز هم خاتمی از ضرورت رفتن احمدی نژاد سخن گفت و کار به آنجا کشیده که روزنامه کیهان شریعتمداری خواهان محاکمه موسوی و کروبی (که می کوشند بر موج اعتراضات مردمی سوار شده و از این طریق خط خود را پیش ببرند) به منابه مسیبین "اغتشاشات" اخیر شد.

همه این رویدادها دقیقاً انعکاسی از رشد تضاد های درونی طبقه حاکمه می باشد.

واقعیت این است که قدمت تضاد های درون حاکمیت جمهوری اسلامی با عمر ننگین این رژیم همسان است و در ۳۰ سال گذشته روزی نبوده که ما شاهد در گیریهای جناح های درونی این رژیم نبوده باشیم. از دعوی بهشتی و بازرگان تا اختلافات حزب جمهور اسلامی با بنی صدر، دعوا های خط امام با حجتیه و بعد ها هم بر کناری منتظری که رسماً جانشین خمینی تلقی می شد. خلاصه در این سالها روزی نبوده که بالاینها به هم دندان نشان ندهند و همدیگر را جهت حفظ نظام حابرانه موجود و منافع دارو دسته خود آماج ضربات گاه مرگبار قرار ندهند. در سالهای اخیر هم این اختلافات عمدتاً در دعوای بین "اصلاح طلبان" با "اصول گرایان" و امروز بطور مشخص در دعوی احمدی نژاد با موسوی انعکاس عمومی یافته است. اما به باور من امروز، مسئله میرم نه پذیرش صرف وجود این تضاد ها و یا حتی تأیید شدت گیری آنها بلکه درک جایگاه واقعی آنها در

## صید حلال

شمس لنگرودی

برای دخترم ندا آقا سلطان



دخترم

سنت شان بود

زنده به گورت کنند

تو کشته شدی

ملتی زنده به گور می شود.

ببین که چه آرام سر بر بالش می گذارد

او که پول مرگ تو را گرفته

شام حلال می خورد.

تو فقط ایستاده بودی

و خوشدلانه نگاه می کردی

که به خانه ات بر گردی

اما دیگر اتاق کوچک خود را نخواهی دید دخترم

و خیل خیال های خوش آینده

بر در و دیوارش پرپر می زند.

تو مثل مرغ حلالی به دام افتادی

مرغی حیران

که مضطربانه چهره ی صیادش را جستجو می کند

تو به دام افتادی

همچون خوشه ی انگوری

که لگدکوب شد

و بدل به شراب حرام می شود.

کیانند اینان

پنهان بر پنجره ها، بام ها

کیانند اینان در تاریکی

که با صدای پرنده ی خانگی

پارس می کنند.

کشتندت دخترم

کشتندت

تا یک تن کم شود

اما تو چگونه این همه تکثیر می شوی.

آه ندای عزیز من

گل سرخی که بر گلوی تو روییده بود

باز شد

گسترده شد

و نقشه ی ایران را در ترنم گلبرگ هایش فرو پوشانید

و اینانی که ندا داده اند

بلبلانند

میلیون ها تن که گرد گلی نشستند

و نام تو را می خوانند.

یعنی ممکن است صداشان را که برای تو آواز می خوانند نشنوی

یعنی پنجره ات را بستند که صدای پیروزی خود را هم نشنوی

ببین که چه آرام سر بر بالش می گذارد

او که صید حلال می خورد.

\*

## گور خود را می کنید!

اولش مردم راضی بودند به عوض شدن رئیس جمهور با امید به عوض شدن شرایط رفتیم رای دادیم

بعد از تقلب عجولانه و تبریک عجولانه تر رهبر، مردم خیلی محترمانه گفتند ما قبول نداریم، آرا باید بازشماری بشود. هنوز راضی بودیم، رهبر باشد، تشخیص مصلحت باشد. شواری نگهبان باشد، به جهنم! حتی آن قانون اساسی کوفتی با هزار اشکال سرچاش باشد. فقط احمدی نژاد نباشد...

خودمان سر صندوق ها بودیم خبر داشتیم حدودا هر کس چند رای آورده، پس اعتراض کردیم، تجمع کردیم، هر جا می رفتیم احمدی نژاد هم همانجا تجمع می گذاشت. با وقاحت ما را خس و خاشاک و کثافت خطاب کرد.

تجمع ها ادامه پیدا کرد. این بار به گفته شهردار سه میلیون نفر در راهپیمایی مسالمت آمیز در تهران شرکت کردند. بدون یک کلمه توهین و فحش. خودشان باورشان نمی شد و باچشم های گشاد به این منظره نگاه می کردند. آخرش یکی شان تاب نیاورد و تیراندازی کرد...

در تلویزیون مرتب به مردم معترض اوباش و اغتشاش گر گفته می شد. تحلیل گرانی آمدند و هر چه مزخرف و دروغ از دهنشان بیرون آمد گفتند و برایمان خط و نشان کشیدند. عصبانی تر شدیم. موبایل و اس ام اس و یاهو و فیس بوک و... به رویمان بستند روی تلویزیون های ماهواره ای پارازیت انداختند. متحد تر شدیم. شب ها روی پشت بام دروغ گویی و دیکتاتوری این ها را فریاد زدیم. و مجبور شدیم (علی رغم لاییک بودن بعضی هایمان) از ظلم و جور شان به خدایی که ادعا داشتند می پرستندش و از او می ترسیدند پناه ببریم و الله اکبر بگوییم...

باتومشان زدند و چون در زندان دیگر جایی نداشتند با لگد از ماشین به پایین پرتشان کردند.

به زن حامله و پیرزن و پیرمرد هم رحم نکردند. چشم ها همه از گاز اشک آور سرخ بود.

بهترین صحنه ها همکاری مردم و باز گذاشتن درهای خانه به روی معترضین و بدترین صحنه دیدن پیکر دختر زیبای ایران، ندا در فیلم بود که اشک به چشمان همه مان آورد...

امشب الله اکبرها سوز دیگر داشت. شعار مرگ بر دیکتاتور شدت بیشتری داشت. خیلی ها بعد از الله اکبر مرگ بر رهبر هم اضافه کرده بودند... و ندا جان، ندا جان راهت ادامه دارد...

دیگر مردم فقط به عوض شدن رئیس جمهور راضی نیستند. دیگر رهبر و بقیه بالایی ها را نمی خواهند. همه احساس انزجار و نفرت داریم از حکومتی که به روی مردم پاک کشور گلوله می ریزد.

تا آخرش با هم می مانیم، چون «اینان هراسشان ز یگانگی ماست»

بر گرفته از وبلاگ زیتون

\*



## گفت و گوی آرش با عباس هاشمی

آرش: شما جزو کدام گرایش بودید؟ شرکت در انتخابات یا تحریم؟ چرا؟

**عباس هاشمی:** من گرچه به طور علنی موضع‌گیری نکرده‌ام، اما قطعاً از تبار «تحریمی‌ها» محسوب می‌شوم. «چرا» یش اینست که در «جمهوری اسلامی» انتخابات معنی ندارد. و دوم این که اصولاً وقتی رأی می‌دهیم، یعنی اعتماد داریم به رژیم حاکم. در این انتخابات، برغم بحران بی سابقه‌ای که آفرید و به سادگی هم تمام نخواهد شد، اصلیت این بی اعتمادی کاملاً تأیید شد و کار ما تبعیدیان و روشنفکرانی که در خارج از کشور هستیم، چیزی فراتر از روشنگری و دفاع از اصلیت‌ها نیست. من برغم توفانی که «انتخابات» به پا کرد، بر اصولی بودن تحریم پافشاری می‌کنم و فکر نمی‌کنم که این توفان محصول بلاواسطه «انتخابات» است. این توفان از عواملی بس مختلف و پیچیده مایه گرفته است و در «انتخابات» بر اثر تقلبی بزرگ و رسوا، بیرون ریخت. این مجموعه ی عوامل را اصطلاحاً **مطالبات اساسی** مردم می‌گوییم که عبارت است از **آزادی و عدالت اجتماعی**.

**آرش:** برخی از گروه‌ها و نیروهایی که در انتخابات شرکت کردند (البته در داخل کشور)، معتقدند که دعوی قدرت در درون جناح‌های اصلی حاکمیت - در اثر بحران سیاسی اقتصادی موجود در جامعه - رو به افزایش بود و روند پیش سیاسی پیش از انتخابات، نشان می‌داد که جناح نظامی - امنیتی حاکم، با تقلب هم شده، دوباره پیروز خواهد شد. بر این اساس معتقد بودند با ترغیب مردم به انتخابات، به بهانه‌ی حذف احمدی نژاد، می‌توان از شکاف موجود بین حکومت‌گران استفاده کرد، تا به مطالبات اصلی جامعه که همانا آزادی - دموکراسی و جدایی دین از دولت، و در نهایت براندازی جمهوری اسلامی است، دامن زد. اینان حرکت اعتراضی جنبش توده‌ای بعد از انتخابات را گواهی بر درستی تاکتیک خود می‌دانند. نظر شما چیست؟

**هاشمی:** این «برخی گروه‌ها و افراد» که چنین پیش بینی کرده‌اند، آیا دو قدم بعدی را هم پیش بینی کرده‌اند؟ یعنی آیا با موسوی می‌خواهند به «مطالبات اصلی» برسند؟!

من به میدان آمدن نیروهای جدید را که حتا در ۲۰ تا ۲۵ سال گذشته در این بازی انتخابات شرکت نمی‌کردند، عمدتاً یک کنش خودانگیخته ارزیابی می‌کنم. کنشی که واقعاً قصدش تو دهنی زدن به «احمدی نژاد» و «ولایت فقیه» بود. تقلب گویزی ولایت فقیه‌ها، جوابی بود تا مردم شوخی خود را ادامه ندهند. مردم اما یکه خوردند و به غرورشان لطمه خورد، اعتراض کردند؛ رژیم چنگ و دندان درآورد؛ مردم مصمم‌تر اعتراض کردند و ادامه دادند. «پلیس» و جانوران لباس شخصی پوش به جان مردم حمله بردند و بسیاری را بخون کشیدند!

همه‌ی ما کم و بیش سناریوی تلخ و شیرین انتخابات را به چشم دیده‌ایم. اما سؤال اصلی این است که وقتی جنبشی برمی‌خیزد و علم و کتل‌های محدود خودش را دارد، مداخله‌ی کسانی که به فکر «مطالبات اصلی» جنبش هستند چگونه باید باشد؟!

ما این تجربه را در انقلاب ۵۷ با گوشت و پوست و سرانجام با خون طرفداران «مطالبات اصلی» مردم و انقلابی اجتماعی، لمس کردیم. دچار فراموشی نشویم! آن زمان هم «برخی گروه‌ها» از ما، آخوندی را که جلودار بود و شعار می‌داد، بر شانه‌ها می‌نشاندند و از پایین شعارهای رادیکال تر به او منتقل می‌کردند و گاهی هم عملی می‌شد. اما این نوع **مداخله‌ها**، مادام که ریشه در نیروی اجتماعی ندارد، تأثیر چندانی نمی‌گذارد. من گرچه به عنوان کسی که از دور دستی برآتش دارد نمی‌بایست در مورد چگونگی مداخله - بویژه در نوع تاکتیک‌ها و جزئیات - اظهار نظر کنم، اما متأسفانه می‌بینیم به نوعی سناریوی قیام دارد تکرار می‌شود. یک طرف، این «برخی

گروه‌ها» هستند که شما می‌گوئید. یک طرف دیگر هم کسانی که خود را «صاحبان جنبش» می‌دانند. گرچه خیلی‌هاشان در خارج از کشور مشغول دوره دیدن هستند، اما انگار همان حزب اللهی‌های جلوی دانشگاه‌اند که کت و شلوار و کراوات پوشیده‌اند!

تعجب نکنید اگر بگویم یکی از این‌ها «مسعود بهنود» است! ایشان در یکی از نوشتارهایش در مورد این جنبش سبز، که البته ایشان هم از صاحبان آن به حساب می‌آیند، نوشته بود: در خود این جنبش به کسانی که شعارهای انحرافی [منظورش سرنگونی‌ست] می‌دادند حالی کردند که کسی که رأی نداده حق نظر ندارد! \* من در واکنش، دیگر چه می‌توانم بگویم وقتی که قلم‌بمزدان فکل کراواتی این‌طور حزب‌اللهی می‌شوند؟! از این دست عالی‌جنابان کم نبوده‌اند که به طرفداران سرنگونی رژیم حمله برده و فحش و ناسزا گفته‌اند!

این واقعیت هشدار است برای چپ‌های انقلابی که زمین خودشان را شخم بزنند و شرکت‌شان در جنبش‌های علم و کتل‌دار وابسته به صاحبان قدرت سیاسی آتی، می‌بایست روشنگرانه و در افشاء محدودیت‌ها باشد نه این که به سیاهی لشکر این و آن بدل شوند! ما باید لشکر خودمان را بسازیم که ضامن پیروزی جنبش همگانی است.

**آرش:** اگر امکان داشته باشد که با یکی از این دوستان در ایران مصاحبه‌ای کنم، حتماً نظرشان را خواهم پرسید: که آیا به موسوی دل بسته بوده‌اند یا نه؟! ولی به باور من چنین نبوده است. کسانی که ارزیابی‌شان این بوده که احمدی نژاد انتخاب خواهد شد، حتماً قصدشان از شرکت در کارزار انتخاباتی، نه لزوماً رأی دادن به این یا آن کاندیدا، بلکه تأثیرگذاری بر سمت و سوی جنبش توده‌ای - البته در حد توانایی و ظرفیت نیروهای شرکت کننده در جنبش - بوده است. چنان که شاهد بودیم، این موسوی بود که قدم به قدم به دنبال جنبش حرکت می‌کرد نه جنبش به دنبال او. اگر به خود موسوی مربوط بود، همان روزهای اول به سازش کشیده می‌شد. حرکت رو به جلوی شعارها نیز باز گواهی بر این مدعاست. به نظر شما، زمانی که نیروهای چپ و طرفداران آزادی و عدالت اجتماعی - به هر دلیلی - توانایی رهبری و سازماندهی جنبش توده‌ای را ندارند، وظیفه‌ی عملی‌شان در این جنبش‌های توده‌ای چگونه باید باشد؟

**هاشمی:** حرف مرا بد فهمیده‌اید. من نگفتم آن‌ها دنبال موسوی رفته‌اند یا به او توهم دارند. من می‌گویم جنبشی که رهبری‌اش دست «موسوی» است اساساً به «مطالبات اصلی» مردم کاری ندارد. خب تکلیف این تناقض چه می‌شود؟ در این‌جا این سؤال منطقی پیش می‌آید که اگر موسوی پس زد، سازش کرد، یا فرار کرد و از این جنبش جدا شد و جنبش رادیکالیزه شد و یا به شدت سرکوب شد، «برخی از گروه‌ها» برای آتیه‌ی این جنبش چه پیش بینی کرده‌اند؟! از این حالات کدام یک واقعی‌تر و کدام شق محتمل‌تر است؟

تازه این دلواپسی‌ها یک قسمت قضیه است. قسمت مهم‌تر آن آمادگی گروه‌های طرفدار تحولات مهم و «مطالبات اصلی» مردم است. چیزی که شما در ادامه‌ی سئوالتان بدین صورت پرسیده‌اید: «زمانی که نیروهای چپ و طرفداران آزادی و عدالت اجتماعی به هر دلیلی توانایی رهبری و سازماندهی جنبش توده‌ای را ندارند، وظیفه‌ی عملی‌شان در این جنبش‌های توده‌ای چگونه باید باشد؟!»

اگر توانایی رهبری و سازماندهی جنبش را ندارند، اولین وظیفه‌شان یافتن این توانایی‌ست. این توانایی البته خارج از ما شکل می‌گیرد. این توانایی در تشکل‌های کارگری و توده‌ای گوناگون نضج می‌گیرد و در بستر این جنبش‌ها ساخته و تنومند می‌شود. من اطلاع درستی ندارم ولی اگر ظرف این سی‌سال چیزی گرد نیامده باشد، توانایی‌ای هم نخواهد بود. اگر چیزهایی شکل گرفته باشد، در این جنبش‌ها محک می‌خورند و ساخته می‌شوند و رهبران واقعی جنبش از دل آن بیرون خواهند آمد.

باید حواسمان جمع باشد: این جنبش‌های عظیم هم‌چنان که در برآمد خویش می‌توانند توپ و تانک‌های دشمن را از کار بیاندازند، اگر فاقد سازماندهی و آمادگی عملی و هویشیاری لازم باشند به خودشان بیش از دشمن لطمه می‌زنند. یعنی عملاً وارد جنگی می‌شوند که طرف مقابل با امکانات و با شقاوت تمام با آن‌ها مقابله می‌کند. و در صورتی که

جنبش فروکش کند، سعی می‌کند چنان سرکوباش کند تا دوباره سر بلند نکند! به همین خاطر من به تجربه‌ی انقلاب بهمین اشاره کردم. در انقلاب بهمین گرچه کارگران نفت کمر رژیم شاه را شکستند، اما طبقه کارگر آمادگی مداخله سیاسی در امور را نداشت. چرا که متشکل و آگاه نبود. عموم «نمایندگان» اش هم دچار گیجی و سردرگمی بودند و یا فرصت طلبانه به دنبال خمینی!

خوشبختانه امروزه دیگر کارگران و زحمت‌کشان ما نه «نمایندگی» آن‌چنانی دارند و نه نیازی به چنین «نمایندگان»ی هست. این تجربه (۵۷) به قیمت بسیار سنگینی مسئله‌ی «دموکراسی مستقیم» و خودگردانی مردمی را به عنوان عملی‌ترین و مطمئن‌ترین شیوه‌ی دموکراتیک در معرض دید قرار داده است. فکر می‌کنم کار اصلی روشنفکران انقلابی، انتقال این تجربه و توضیح دلایل شکست شیوه‌های سنتی است. اگر می‌خواهند به چیزی از شعارهای گذشته بیاویزند، آن اینست: «نه شیخ، نه شاه، نه قهرمان». و البته این بشدت مورد مخالفت عناصری قرار خواهد گرفت که خود را «صاحبان» این جنبش می‌دانند و طرفدار «وحدت کلمه» هستند مثل «امام راحل» شان.

**آرش:** سؤال من ناظر بر پرسش شما بود که گفتید «این برخی گروه‌ها و افراد» ... یعنی با موسوی می‌خواهند به «مطالبات اصلی» برسند؟! به نظر من نه! این افراد و گروه‌ها که من به آن اشاره می‌کنم، هیچ توهمی نداشتند که با موسوی می‌توان به مطالبات اصلی رسید. ولی معتقد هستند تا در کنار مردم نباشند، امکان تأثیر گذاری نخواهند داشت. برای سازماندهی مردمی که مثل ما فکر نمی‌کنند، نمی‌توان در تئوری چیزی گفت و در عمل چیز دیگری را به نمایش گذاشت. در مصاحبه تلویزیونی خانم امانپور - خبرنگار سی.ان.ان - دو روز قبل از انتخابات، وقتی در جلوی تظاهرات طرفداران موسوی از تعداد زیادی جوان سؤال می‌کند که: به نظر شما چه کسی انتخاب خواهد شد؟ پاسخ می‌شنید که «برای ما فرقی نمی‌کند هر چند به احتمال زیاد احمدی نژاد را رئیس جمهور خواهند کرد! ولی ما آمده ایم تا از این فرصت استفاده کنیم و مخالفت خودمان را با این حکومت، نشان بدهیم.»

در ضمن به درستی شاهد بودیم که بعد از انتخابات این مردم بودند که موسوی و کروبی را به دنبال خود کشیدند. و اما، همان‌طور که خود شما اشاره کردید، در پراتیک اجتماعی است که تئوری‌ها محک می‌خورند. به نظر شما به رغم تمام سرکوبی که تا به حال توسط حکومت علیه جنبش‌های دانشجویی، معلمان، زنان و کارگران طی سال‌های اخیر صورت گرفته است، آیا نشانی از بلوغ سیاسی و سازماندهی نوین نیست؟

**هاشمی:** باز هم عطف به اشتباه شد! من نمی‌گویم این «برخی گروه‌ها» با موسوی می‌خواهند راه‌شان را ادامه دهند، یا توهمی به او دارند. مسئله اساسی این است که با چه فکر و نیروئی و چگونه باید در این جنبش‌ها شرکت کرد؟ روشن است که موسوی نفس‌اش به شماره افتاده و تاب این راه را ندارد. من پیش از آن که به این سؤال اساسی بپردازم به سؤال شما مبنی بر «بلوغ سیاسی و سازماندهی نوین» جواب می‌دهم.

بلوغ سیاسی را اگر متانت، خونسردی و تسلط بر خویش‌تنبه بدانیم، آری این کاملاً محسوس است من در یکی از فیلم‌هایی که یک حزب‌اللهی مهاجم در محاصره‌ی انبوه مردم دستگیر شده بود و موتورش را به آتش کشیدند، دیدم چقدر مردم با انسانیت و سعه‌ی صدر برخورد کردند. این زیبا و شگفت است، اما «بلوغ سیاسی و سازماندهی نوین» از نظر من یعنی مردم به جمع‌بندی‌های سیاسی روشنی رسیده باشند و بالطبع به دقت آن را در سازماندهی خود به کار گیرند. من هنوز مطمئن نیستم که این جمع‌بندی حاصل شده باشد و ما شاهد سازماندهی نوین جنبش باشیم.

آن‌چه که بیشتر از هر چیز به چشم می‌خورد روش‌ها و شعارهای مذهبی است. در حالی که این جنبش هر چه بلا دیده از مذهب و رژیم مذهبی دیده است. بنابراین بدون آن که الزاماً غیر مذهبی باشد این جنبش باید لائیک باشد. یعنی طرفدار جدایی دین از دولت و این که دین امری است خصوصی! و مهم‌تر از آن خودگردانی است. یعنی منطقی با این تجاری که ما از سرگذرانده‌ایم و در دنیا تجربه شده است، دیگر «منجی»، «قیم» و یا «رهبری سنتی» مسئله‌ای متعلق به گذشته است. ما

مجبوریم به «دموکراسی مستقیم» و خودگردانی رو کنیم. اما تمام تلاش گردانندگان و رهبران رسمی این جنبش این است که آن را در چهارچوب مورد نظر خود - «اصلاح طلبانه» و بدون خطر - هدایت کنند. بنابراین به سؤال اصلی بر می‌گردیم که در چنین شرایطی چگونه مداخله‌ای می‌توان داشت؟!

البته داخل و خارج به لحاظ عملی و تاکتیکی متفاوت‌اند. اما پیش از این جنبه، مسئله اصلی نگاه ما به کل تحول است. آیا ما می‌خواهیم در چارچوب جمهوری اسلامی اصلاحاتی صورت بگیرد و بین بد و بدتر انتخاب کنیم یا می‌خواهیم کل رژیم از بیخ دگرگون شود؟ به‌طور کلی پاسخ گرایش‌های چپ انقلابی روشن است. اما می‌توان این جنبش را فقط با شعارهای رادیکال به مقصد رساند؟ آیا نیروهای خواهان تحولات عمیق در این جنبش حاضر هستند و آمادگی انجام آن را دارند؟! به نظر من بدون این دو شرط، مشارکت و همراهی با «جنبش سبز» تنها می‌تواند کمک به رهبری رسمی آن بکند. اما در هر حال می‌بایست در این جنبش حضور فعال داشت و حتی‌الامکان، شعاری حداقلی را (که خواست عموم مردم ایران (نه رهبری رسمی این جنبش) است یعنی لائیسیته و ضرورت «جدایی دین از دولت» فریاد کرد.

متأسفانه دیده شده است که «صاحبان جنبش» و پادوهایشان مانع از طرح این شعارها می‌شوند. اما با تاکتیک توضیح صبورانه می‌توان توده‌ی مردم را از اهداف این رهبری پیش ساخته که منافع ویژه‌ی خود و مصالح دول خارجی را مد نظر دارد، آگاه ساخت و آنان را به مطالبه‌ی منافع واقعی خود که منفعت کل توده‌های زحمت‌کش (و خواست اساسی جنبش‌های کارگری، زنان، دانشجویان...) است ترغیب کرد.

بدیهی است آن‌چه که من می‌گویم بیشتر شامل خارج از کشور می‌شود و داخل ملاحظات خودش را دارد که من نمی‌توانم در آن مداخله‌ی عملی بکنم. تنها به نکته‌ی مهمی اشاره می‌کنم و آن پرهیز از «شور حسینی» و هشیاری مطلق امنیتی است!

**آرش:** با شنیدن آخرین سخنرانی احمدی نژاد و اطلاعات و شناختی که تا به امروز (۲۰۰۹/۷/۷) دارید، چشم‌انداز آتی این جنبش را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**هاشمی:** پیش بینی و حدس و گمانه زنی بویژه در دوران‌های بحرانی و بالاخص در جوامع دیکتاتوری که آشفشانی است، کار بس دشواری است. اما به یمن سیستم اینترنت و رسانه‌های فوق‌العاده سریع، و هم‌چنین شکافی که در «بالا»ی رژیم باز شده، دسترسی به اطلاعات و پیگیری رویدادهای سیاسی، بالنسبه آسان است. بنابراین به جز برخی اطلاعات سری و مهم که در «پشت پرده» و با توافق عمومی سیاستمداران نگهداری می‌شود، بسیاری از اطلاعات موجود نشانه‌های محتمل‌ترین روندها را ترسیم می‌کنند.

من از مجموعه‌ی اطلاعات و اخباری که این‌جا و آن‌جا خوانده، دیده و یا شنیده‌ام فکر می‌کنم، این برآمدی که پس از انتخابات رخ داد برآمدی است بس مهم. چرا می‌گویم مهم، چون به هر دلیل و انگیزه که آغاز شده باشد به جایی رسید که نه تنها سکوت نسبی عمومی را شکست بلکه باعث زائل کردن ترس عمومی نیز شد. وقتی ترس بریزد نیمی از زرادخانه‌ی دشمن محو و نابود شده است. و این نیمه، نیمه‌ی مهمی است. چون در قدم‌های بعدی که جنبش ادامه و گسترش می‌یابد، توپ و تانک‌ها هم از کار می‌افتند. اما، مثل همیشه تا چنین جنبش‌هایی آغاز می‌شود عده‌ای فرصت‌طلب بر آن سوار می‌شوند و می‌کوشند آن را در چارچوب‌های تنگ خویش نگهدارند و آن را به سمت منافع حقیر و محدود بکشانند. اصلاح‌طلبان که هنوز چشم از قدرت دولتی اسلامی برداشته و استراتژی استحاله‌ی رژیم را در سر دارند، اصلی‌ترین نیروی متشکلی هستند که با دو امکان مهم (داخلی و بین‌المللی) این جنبش را در سیطره‌ی خویش گرفته‌اند. گرایش‌های دیگری که اقبال این جریان را در سطح بین‌المللی لمس کرده و به آینده‌ی آن امیدوارند، خود را شریک آن دانسته و با آن وارد نوعی ائتلاف سیاسی شده‌اند.

پیش از این‌ها، باید دانست که اقبال این جریان، علاوه بر اهدافی که دنبال می‌کند، اساساً مربوط به امکاناتی است که در بخشی از رژیم اسلامی

مثل سپاه پاسداران و نهادهای دولتی پشتوانه‌ی آن شده و این جریان شکست خورده را سرپا نگهداشته است. و پشتیبانی مادی و معنوی دول امپریالیستی از آن (از دیر باز) به همین دلیل بوده است. به عبارتی، جریان اصلاح طلب داخلی و گرایش «انقلاب مخملین» دست در دست هم داده از هر فرصتی استفاده کرده و جنبش را تا آنجا که می‌تواند مطابق میل و اهداف خود تعریف و «رهبری» می‌کنند. اکنون **این ائتلاف داخلی - بین‌المللی** از حد عناصر اسلامی اصلاح طلبی که پس از شکست جریان خاتمی به خارج آمدند تا خود را زیر چتر حمایت بین‌المللی بازسازی کنند بسیار فراتر رفته است و چندین گرایش غیر مذهبی و سکولار فرصت طلب به آن پیوسته و مدام در حال مذاکره و نزدیکی‌های بیشتری هستند.

از آنجا که (لااقل در خارج از کشور) جریانات چپ انقلابی مورد پسند نیستند و همچنین آمادگی چندانی برای مداخله در این جنبش را ندارند، این ائتلاف در خارج از کشور وزن سنگینی پیدا می‌کند و در معاملات بین‌المللی نقش خواهد یافت.

آنچه که در این روند می‌تواند محاسبات و معاملات «رهبری پیش ساخته» را بر هم بزند، آگاهی جنبش داخل از این روند و مقاصد و عناصر این ائتلاف و اهداف آن است. به همین جهت اهمیت حیاتی دارد که عناصر آگاه و متعهد که دنبال منافع شخصی و سهمی در قدرت نیستند به افشاگری از اهداف و برنامه‌ها و زدوبندهای این اپوزیسیون دست ساخته یا (رهبری پیش ساخته) بپردازند و مردم را در جهت «دموکراسی مستقیم» (و پرهیز از عناصر فرصت طلب و هر آن‌کس که می‌خواهد شخص یا اشخاصی را جایگزین اشخاص حاکم کند) ترغیب کنند. اگر چنین مبارزه‌ای صورت نگیرد، سناریوی انقلاب بهمن که با «بحث بعد از مرگ شاه» شروع شد، تکرار خواهد شد و «دیو» چو بیرون رود شاید «فرشته»‌ای همچون خمینی جایش را بگیرد. جنبش دموکراتیک امروز ما نیازی به قیام ندارد و مردم ما باید خود بر سرنوشت خویش حاکم شوند و شایسته‌ی آن هستند که امور خود را به دست خویش بچرخانند.

هنوز حتا نخستین گام‌ها برای تغییر برداشته نشده است و تغییری در چشم‌انداز نزدیک وجود ندارد، اما پادوهای «رهبری از پیش ساخته شده» در صدد خفه کردن صداهای متفاوت و بازساختن «وحدت کلمه» هستند. آن‌ها در خارج از کشور حتا، مانع مشارکت دگراندیشان در تظاهرات می‌شوند و می‌خواهند که همه شعارهای آن‌ها را بپذیرند و زیر بیرق سبز متحد شوند!

این‌ها اما به رغم دردناک بودنش نباید مانع پشتیبانی نیروهای چپ و سکولار از جنبش واقعی مردم ایران و مداخله در آن شود. امروز یک بار دیگر «خارج از کشور» همچون سال‌های دیکتاتوری شاه، حتی نقش به مراتب مهم‌تری از «کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی» در افشاء دیکتاتوری حاکم بر ایران به عهده دارد. جاه‌طلبی و کوته‌بینی‌های این و آن نباید از نقش فعالیتهای موثر دفاعی پناهندگان، مهاجرین و دانشجویان خارج از کشور که عموماً ترقیخواه و نوعی قربانی رژیم اسلامی در ایران هستند بکاهد. در داخل اما چشم‌انداز آبی سرشار از وقایع و رخدادهای غیر منتظره است: ترور کودتای جناح‌ها علیه یکدیگر، شورش‌های ساختگی برای شناسایی و سرکوب عناصر انقلابی و پیشگام، افزایش باز هم بیشتر سیستم‌های کنترل و شنود ارتباطات و ... همه اینها در راه است. بهمین دلایل خونسردی و هشیاری و تأمل هر چه بیشتر بر وقایع از ملزومات حیاتی فعالیتهای آبی مبارزان داخل به حساب می‌آید! این روند را نمیتوان با سرکوب و ارباب متوقف کرد، اما هنوز مسیری طولانی در پیش است تا **نیروهای اصلی یک تحول عمیق اجتماعی** به صحنه درآیند و نقش ایفا کنند.

جنبش حاضر اگر فراگیر نشود و نیروهای اصلی و ستون مقاومت جنبش همگانی (کارگران و زحمتکشان) به آن نپیوندند و از سرپیچی‌های مدنی و اعتصاب عمومی و کلیه روش‌های مبارزه سود نبرند، تغییری اساسی و تحولی عمیق روی نخواهد داد این همه رنج و خون، تنها صحنه را برای بند و بست‌ها و یا «انقلابی مخملین» آماده کرده است!

\*  
\*

## "بچه‌های اعماق"

طبقه کارگر ایران در کجای این جنبش ایستاده است؟

فواد شمس

بیش از یک ماه از جنبش اعتراضی مردم ایران به بهانه‌ی تقلب در انتخابات ریاست جمهوری دور دهم می‌گذرد. در این میان تحلیل‌های مختلفی در رابطه با ساختار این جنبش و عناصر تشکیل دهنده و اهداف این جنبش نوشته شده است. موضع‌گیری طبقات مختلف مخصوصاً طبقه کارگر در قبال این وقایع، یکی از مباحث مهمی است که هم در داخل کشور و هم در خارج از کشور از طرف کسانی که خود را به هر نحوی چپ می‌دانند، مورد بحث قرار گرفته است.

در این بین از جانب دو گروه این گونه تحلیل می‌شود که گویا طبقه کارگر و فرودستان جامعه‌ی ایران طرفدار وضع موجود و از آن بدتر طرفدار احمدی نژاد هستند. با وجود این که این دو گروه به ظاهر در دو قطب بسیار مخالف هم قرار دارند، اما در واقع در این نوع تحلیل در کنار یک دیگر قرار دارند.

یک گروه حامیان سرسخت دولت هستند که از رسانه‌هایی چون رجا نیوز، کیهان، صدا و سیما آغاز شده تا رده‌های بالایی مقامات سیاسی و نظامی را تشکیل می‌دهند. در کنار این گروه یک گروه دیگر با ظاهری اولترا چپ و با تحلیل‌هایی که رنگ و لعاب سوسیالیستی و بعضاً مارکسیستی دارد قرار دارند. برخی به ظاهر فعالان به اصطلاح چپ ایرانی چه در داخل کشور و چه در خارج کشور به همراه برخی روشنفکران چپ خارجی این گونه تحلیل می‌کنند که احمدی نژاد نماینده طبقه کارگر است و حامیان اش "بچه‌های اعماق" البته با "لباس شخصی" هستند.

در این میان از حامیان دولت بیش از این انتظاری نمی‌رفت. این افراد با هوشمندی سعی دارند که جنبش کنونی را صرفاً به "بلوار کشاورز به بالا" خلاصه کنند. که یک عده بورژوازی شکم سیر می‌خواهند برای دولت حامی محرومان بحران درست کنند. آمریکا نیز میخواهد در ایران انقلاب مخملی راه بیندازد. با این جماعت سخنی نیست چون اینان جواب سخن را با گلوله و میله‌ی زندان می‌دهند و سخن گفتن با آنان بی‌فایده و حتی خطرناک است. فعلاً در مقابل شان سکوت می‌کنیم. اما شاید نیروی مادی شان را یک روز با نیروی مادی پاسخ دهیم.

بنویسند. و برخلاف برخی روشنفکران چپ خارجی که از رسانه های غربی مشاهدات خود را می گیرند. و برخلاف چند عنصر به ظاهر چپ داخلی که در خانه های شان نشسته اند و نمی خواهند واقعیت را ببینند، اشتناجاتم بر اساس مشاهداتم از انچیزی که به صورت عینی و واقعی در واقعیت در خیابان ها جاری بود، است.

در دو روز اول یعنی ۲۳ و ۲۴ خرداد اعتراضات به صورت پراکنده در تمامی محلات تهران با شرکت انواع گروه های اجتماعی و طبقاتی بود. البته بیشتر در مناطق مرکزی و شمالی شهر در جریان بود. در این جا طبقه متوسط رو به بالا حضور داشت اما بچه های پائین شهر نیز اگر در محلات خود دست به اعتراض نمی زدند همه در میدانی مرکزی و شمالی شهر حضور داشتند. به جرات می توان گفت بچه ها افسریه، نازی آباد، جوادیه و... بودند که در میدان ونک در جلوی یگان ویژه ها دست به سنگ بردند. همین بچه های بودند که موتور های "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" را به آتش کشیدند و بعد از آن بود که مردم این مناطق هم با آنان همراه شدند.

در روز های بعد جریان به شکل دیگری بود. تظاهرات های میلیونی میدان امام حسین به آزادی در ۲۵ خرداد، تظاهرات میلیونی میدان ونک به بالا و رو به روی صدا و سیما در ۲۶ خرداد، تظاهرات میلیونی میدان هفت تیر به انقلاب در ۲۷ خرداد، تظاهرات میلیونی میدان امام خمینی به انقلاب در ۲۸ خرداد و... رخ دادند. به جرات می توان گفت این ۴ تظاهرات میلیونی جز شگفتی های عالم سیاست که تنها مختص ایران است، می باشند. این تظاهرات ها دقیقا نشان از یک جنبش مردمی فرا طبقاتی داشت. تمامی طبقات جامعه ی ایران در آن شرکت داشتند. تمام گروه های صنفی، تمامی قومیت ها، نسبت زن و مرد ها برابر بود، تمام گروه های سنی و... نکته جالب این بود که در حالی که همه سکوت کرده بودند اما همه با حقی برابر و بدون هیچ محدودیتی می توانستند شعار های خود را بر روی پلاکارد هایشان با خود بیاورند و هیچ کس به دیگری و شعاری که در دست داشت تعرض نمی کرد و این بزرگترین تمرین دموکراسی در خیابان در طول تاریخ ایران و حتی جهان بود.

اما بحث اصلی در این جا بود که در مواقعی که این تظاهرات ها با حمله گروه های فشار یا به تعبیر آن روشنفکر به اصطلاح چپ ما "بچه های اعماق" البته با "لباس شخصی" قرار می گرفت این جوانان طبقات فرودست و پائین شهری بودند که به مقابله می پرداختند. در تظاهرات ۲۵ خرداد که همه دیدند چه افرادی کشته شدند این بچه ها یک مشت بورژوازی شکم سیر نبودند (که اگر هم بودند قابل احترام بودند و جان شان به حکم انسان بودن شان عزیز) که سینه های خود را در برابر گلوله های آن "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" که با نیشخند تیر می انداخت، سپر کردند.

در تظاهرات ۲۶ خرداد در پائین میدان ونک که مردم مورد هجوم همان "لباس شخصی" ها یا آن گونه که آن روشنفکر به اصطلاح چپ می پسندد "بچه های اعماق" قرار گرفتند، بنا به مشاهدات مستقیم نگارنده که در آن جا حضور داشت باز هم بچه های پائین شهر بودند که سینه های خود را سپر کردند تا زنان و مردان کهن سال تر بتوانند زودتر عقب بنشینند تا آماج قمه و چماق و گلوله ی "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" قرار نگیرند.

خوشبختانه در دو تظاهرات میلیونی دیگر اتفاق خشونت آمیز خاصی رخ نداد.

اما داستان "جدی" تر حضور "افراد طبقه کارگر و فرودست" از روز ۳۰ خرداد به بعد آغاز شد. همان طور که همه می دانیم تظاهرات ۳۰ خرداد از جنسی متفاوت بود.

"فرمانده کل قوا"ی آن "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" فرمان حمله را صادر کرده بود. این بار دیگر مسئله "بودن یا نبودن" در خیابان بود. رهبرانی که از جنس طبقات بالایی بودند عقب نشینی کردند و فراوخان خود را پس گرفتند مردم را به خانه هایشان دعوت کردند و یا سکوت پیشه کردند. و تنها کسانی حاضر بودند حتی جان شان را برای ماندن در خیابان بدهند که چیزی برای از دست دادن جز

مشکل اصلی با کسانی است که با تحلیل ها و ژست های چپ دارند این مسائل را تکرار می کنند. افرادی که عده ای حاشیه نشین و لمپن چماق به دست "لباس شخصی" را "بچه های اعماق" می خوانند. در این جا این روشنفکران به اصطلاح چپ ابتدا باید این سوال پاسخ دهند.

آیا روزگاری که پیراهن خاکستری ها، قهوه ای ها، سیاه ها... در آلمان، ایتالیا، اسپانیا و... در راستای جنبش فاشیستی، کمونیست ها، کارگران و مردم معترض را در خیابان به خاک و خون می کشیدند و اعتصابات کارگری را در هم می شکستند، از جنس همین "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" طرفدار احمدی نژاد نبودند؟

به نظر می رسد متاسفانه این افراد بی عملی و بی جایگاهی خود را در میان مردم و همان طبقه کارگر می خواهند با دادن تحلیل های خنده دار جبران کنند. برای رد کردن این که طبقه کارگر به احمدی نژاد گرایش دارد یا نه لازم نیست چندان به خودمان سختی بدهیم.

تنها یک فرض بدیهی را مطرح می کنم. اگر واقعن احمدی نژاد اندک پایگاهی در میان طبقه کارگر و فرودستان جامعه حتی محروم ترینو عقب نگاه داشته ترین روستائیان و غیره هم داشت، مطمئن باشید لحظه ای درنگ نمی کرد و تمام آن ها را با هر زور و ترفندی که بود بسیج می کرد و به خیابان های شهر می کشاند. البته ۳ بار این تلاش را کردند و شکست خوردند. یک بار روز یکشنبه ۲۴ خرداد ماه که جشن پیروزی در میدان ولی عصر گرفتند، یک بار سه شنبه ۲۶ خرداد ماه که راهپیمایی به اصطلاح وحدت با شعار "موسوی، احمدی، اتحاد اتحاد" راه انداختند. و بار آخر که بنا به گزارشات حتی از روستا های دورافتاده تا بندر عباس و بوشهر هم آدم آورده بودند، در جمعه ۲۹ خرداد ماه در آن نماز جمعه معروف بود. اما جمعیت را همه دیدیم. حتی به زور به یک میلیون نفر هم نمی رسید. آیا واقعن طبقه کارگر و اقشار فرودست ایران از طبقه بورژوا و پولدار های ایران از لحاظ کمیت، کمتر است؟ دوستان روشنفکر به اصطلاح چپ اگر جواب سوال قبلی را دادند این یکی را هم پاسخ دهند!

با این اوصاف چند جوان کم سن و سال ناقص العقل که برای تفریح نا سالم و برای ارضای نیاز های جنسی فروخته شان یک چماق به دست می گیرند. ترک موتور می نشینند. لباس های خاکی می پوشند. و اتفاقن از مناطق حاشیه ای هم می آیند و اتفاقن بسیار هم سطحی می اندیشند. دلایل خوبی نیستند که "بچه های اعماق" را طرفدار احمدی نژاد بنامیم.

بیش از این نباید به این "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" پرداخت. چون بیش از این هم ارزش ندارند. تحلیل آن ها را به کسانی می سپاریم که این روز ها در خانه شان نشسته اند و نمی خواهند قبول کنند که "بچه های اعماق" واقعی "در آن طرف میدان ایستاده اند.

اما سوال اصلی این نوشتار:

### طبقه کارگر در کجای این داستان ایستاده است؟

به جرات می گویم برخلاف تمام افسانه هایی که الان در میان تمامی تحلیل گران با هر گرایش فکری در جریان است. بدنه ی اصلی این جنبش را نه طبقه متوسط رو به بالا و بورژوازی ایران که دقیقا طبقات متوسط رو به پائین و "افراد طبقه کارگر" و فرودستان جامعه تشکیل می دهند. (تاکید می کنم "افراد" طبقه کارگر بعدن توضیح می دهم! چرا؟)

البته انکار نمی کنم که شروع کننده جنبش اعتراضی با رهبری طبقه متوسط رو به بالا بود. اما بدنه شرکت کننده در آن را "افراد" طبقه کارگر و فرو دستان جامعه تشکیل می دادند و با گذشت زمان نیز هر چه بیشتر جنبش به دست "افراد" طبقه کارگر و فرودستان افتاد و همین طور به محلات پائین شهر سرایت کرد.

برای اثبات این مدعا نیاز به کار چندان نیست، تنها کافی است در تظاهرات های این چند هفته شرکت داشته باشید، به وضوح می توانید این واقعیت را درک کنید. برای همین به مرور کوتاهی از تظاهرات های این چند هفته می پردازم.

این مرور بر اساس مشاهدات مستقیم شخص نگارنده است. بر خلاف حامیان دولت که بر اساس گزارشات دستگاه های امنیتی و اطلاعاتی شان که چاپلوسانه مجبورن برخی دورغ های رئیس پسند

ی‌شان نخواستند این روشنفکران به اصطلاح چپ را همراه با هزاران مرد و زن روشن اندیش واقعاً چپ که در دهه ۶۰ اعدام شدند، نابود کنند. این موج خروشان "بچه‌های اعماق واقعی" است که این افراد را از صحنه‌ی سیاسی و مبارزات اجتماعی - طبقاتی جاری در ایران به گوشه‌ی خانه‌شان رانده است. از دل همین بچه‌های اعماق واقعی است که جنبش نوین چپ جوان ایران بدون نیاز داشتن به این پدرخواندگان "ناخوانده" متولد می‌شود.

اما ما برخلاف این دوستان در تحلیل‌های مان نمی‌خواهیم دچار توهم شویم. در نتیجه باید اعتراف کنیم که "طبقه کارگر" هنوز به مثابه "یک طبقه" وارد میدان نشده است. درواقع این "افراد طبقه کارگر" هستند، که به صورت منفرد وارد عرصه شده‌اند. برای همین در این نوشتار بارها از لفظ "افراد" طبقه کارگر استفاده کرده‌ام. طبقه کارگر هنوز با افق طبقاتی خودش وارد میدان نشده است. متأسفانه بسیار هم سخت می‌نمایند که در آینده نزدیک با این افق وارد میدان شود. این جنبش هنوز یک جنبش فرا طبقاتی با خواست‌هایی دموکراتیک است. اما برخلاف این دیدگاه سنتی که در بین چپ‌های ایران رسوخ دارد که باید ابتدا تغییرات دموکراتیک شود بعد طبقاتی و یا در ایران سرمایه‌داری نداریم بلکه ارتجاع داریم. من جور دیگری می‌اندیشم.

**به نظر من اتفاق تنها و تنها این طبقه کارگر است که می‌تواند تغییرات دموکراتیک را برای کل جامعه ایران بیاورد.** چون سرمایه‌داری در ایران درست درگرو یک نوع حکومت خودکامه و دیکتاتوری می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. و هر نوع شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه در ایران تنها با یک صورتبندی خودکامه می‌تواند برای طبقه خودش سود آور باشد. در این جا تنها تغییر مناسبات تولیدی است که می‌تواند تغییر در دیگر مناسبات اجتماعی را فراهم سازد. در کنار این موضوع در شرایط کنونی که حاکمیت هیچ ابائی از اعمال خشونت و کشتار برای ادامه حیات ندارد. تنها فلج کردن پایه‌های اقتصادی آن به وسیله‌ی یک اعتصاب عمومی آن هم به رهبری طبقه کارگر است، که می‌تواند نوید بخش یک تغییر بنیادین باشد. البته این افق بسیار دشوار و دور می‌نمایند. اما واقعیت همین است.

واقعیت این است که روزی فرا خواهد رسید که آن "بچه‌های اعماق" با "لباس شخصی" مجبور خواهند شد که چماق را بر زمین نهند و اسلحه در دست بگیرند، از موتور پیاده شوند و تانک سوار شوند، "لباس شخصی"‌شان را با "لباس لجنی" تعویض کنند تا در ردیف پیراهن خاکستری‌ها، قهوه‌ای‌ها و سیاه‌ها قرار بگیرند. تا ماهیت‌شان نشان داده شود تا همگان بدانند که اینان نه به "بچه‌های اعماق" که "تفاله‌های حاشیه" و نه "لباس شخصی"‌ها که "لباس نظامی"‌ها بوده‌اند که حامی احمدی‌نژاد بودند.

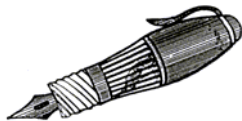
آن زمان شاید این روشنفکران به اصطلاح چپ و در واقع "راست" ما از خواب بیدار شوند البته با صدای "بچه‌های اعماق واقعی" که در خیابان سرود آزادی و پیروزی را می‌خوانند.

\* پی نوشت:

اصطلاح "بچه‌های اعماق" برگرفته از یکی از سروده‌های شاعر بزرگ احمد شاملو است. متأسفانه ناصر زرافشان کسی که خود را یک روشنفکر چپ می‌داند چند شب پیش از انتخابات در مصاحبه تلویزیونی با فردی به نام "حصیبی" این اصطلاح را برای حامیان و رای‌دهندگان به محمود احمدی‌نژاد به کار برد.

تذکر: به اشتباه بچه‌های اعماق را سروده گلسرخ‌ی نوشته بودم که با تذکر یک رفیق گرمای اصلاح شد. از همه عذرخواهی می‌کنم.

\*



زنجیرهایشان نداشتند و اینان کسانی نبودند جز بچه‌های پائین شهر و "افراد طبقه کارگر"، البته باید اعتراف کرد که در میان جمعیت بودند بچه‌های بالا شهری که البته باید به شرافت آنان نیز درود فرستاد.

اما از ۳۰ خرداد به بعد داستان حضور افراد درخیابان متفاوت شد. شعارهای رادیکال تر شد و البته همه چیز "جدی" تر شد. به شهادت مشاهدات همه کسانی که در خیابان بودند و به شهادت مناطقی که در آن درگیری‌های اصلی رخ داد این بار جنبش به پائین شهر منتقل شده بود. منطقه اصلی درگیری منطقه ستار خان، توحید، نواب، جمهوری و... بود که مناطق متوسط رو به پائین و پائین شهر هستند، بود.

از فردای ۳۰ خرداد بود که آن "بچه‌های اعماق" با "لباس شخصی" دیگر جرات نداشتند بدون موتور و بدون حمایت نیروهای سرتا یا مسلح به میان تظاهر کنندگان بیایند. چون می‌دانستند این بار برخلاف تمام تبلیغی که رسانه و دستگاه ایدئولوژیک حاکمیت در مخ‌شان کرده بود با چند بچه سوسول، پول دار، غرب زده رو به رو نیستند بلکه با "بچه‌های اعماق واقعی" رو به رو شده‌اند.

البته واقعیت آن است که طبقه متوسط رو به بالا نیز هنوز به اشکال دیگری در جنبش حضور دارد. اما زمانی که وضع "جدی" تر می‌شود چون هنوز "بچه‌های زیادی" برای از دست دادن دارد، ترجیح می‌دهد صحنه را برای "افراد طبقه کارگر و فرودست" خالی کند. تظاهرات ۱۸ تیر نیز این واقعیت را اثبات کرد که جنبش تا جایی پیش رفته است که تنها هراس اصلی حامیان نظم موجود و خصوصاً "قرارگاه نارالله" آن است که شعله‌های اعتراض به "جنوب و شرق تهران" کشیده نشود که اگر کشیده شود آتشی به پا می‌شود که....

مشاهدات میدانی به ما این حکم را می‌دهد که حتی در خیابان‌های بالاشهر نیز این "افراد طبقه کارگر و فرودست" هستند که تظاهرات می‌کنند. این زنان و مردان جوان "بی‌کار، دانشجو و مزد بگیر" هستند که تظاهرات می‌کنند. این زنان و مردان میان سال که از مخارج سنگین زندگی خود و خانواده‌شان کمرشان خم شده است فریاد درد در خیابان به آسمان می‌برند. حتی اگر بر خلاف میل آن روشنفکران به اصطلاح چپ این افراد "شیک لباس بپوشند، لطیف سخن بگویند، دستان‌شان زمخت نباشد، سبک زندگی مدرن داشته باشند، زبان خارجی بلد باشند، بوی ادکلن بدهند، با رسانه و اینترنت آشنا باشند، اهل شعر موسیقی باشند، اهل بزن و برقص باشند، با فرهنگ مدرن غربی حال کنند، مایکل جکسون و مدونا و ساسی مانکن دوست داشته باشند... " اما در نهایت جز طبقه کارگر هستند. چون یا "مزد بگیرند" و در نتیجه کارگر! یا در آینده "مزد بگیر" می‌شوند چون فعلاً یا "بی‌کار" ند یا "دانشجو" !!!

این روشنفکران عزیز ما که هنوز می‌خواهند ژست "چپ" بودن بگیرند، مشکل‌شان در آن است که چپ بودن‌شان تبدیل به یک "اثین" شده است. "اثینی" که یک سری مناسک دارد. مناسکی که با فحاشی به آمریکا و غرب شروع می‌شود و با افسانه ساختن از کارگر ختم می‌شود. این‌ها سبک زندگی مدرن داشتن را مساوی با غرب زدگی و آمریکایی بودن و سوسول بودن می‌دانند و هر کسی که این گونه باشد را در راستای پروژه‌ی "انقلاب مخملی" می‌دانند. غافل از این که این جوانانی که در خیابان‌ها دارند فریاد می‌زنند و خواهان یک زندگی شرافتمندانه مدرن هستند اکثر از طبقات متوسط رو به پائین هستند. مشکل در این جا نیست که طبقه کارگر و اقشار فرودست حامی احمدی‌نژاد هستند و اعتراض نمی‌کنند. مشکل در تعریف و نوع دیدگاه تبیین‌کننده روشنفکران به اصطلاح چپ است. آقایان هنوز کارگر را فردی "زشت، با دستانی زمخت، با لباسی کثیف، بد دهن، لمپنی، عقب مانده، کسی که روزنامه و کتاب نخواند، کسی که اینترنت نرود و ماهواره نبیند، کسی که ناموس پرست باشد، کسی که آهنگران گوش دهد، موتور سوار شود و بوی عرق و گلاب و پیاز بدهد" و... می‌دانند در نتیجه دچار این توهم می‌شوند که موتور سواران چماق به دست "لباس شخصی" همان "بچه‌های اعماق" هستند.

مشکل این آقایان خودشان و دیدگاه‌شان است که هیچ انطباقی با واقعیت جاری در ایران ندارد. این آقایان مرگ سیاسی خود را در بزنگاه مهم تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران امضا کرده‌اند. اگر تا دیروز این "بچه‌های اعماق" با "لباس شخصی" به دستور مقامات بالایی و "فرمانده کل قوا"

راه خلاصی از شر جمهوری اسلامی را به مردم نشان دهند. از این فرصت استفاده کنند و آگاهی به ضرورت سازماندهی انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم را به اعماق جامعه ببرند.

**آرش:** برخی از گروه‌ها و نیروهایی که در انتخابات شرکت کردند (البته در داخل کشور)، معتقدند که دعوی قدرت در درون جناح‌های اصلی حاکمیت - در اثر بحران سیاسی اقتصادی موجود در جامعه - رو به افزایش بود و روند نشان می‌داد که جناح نظامی - امنیتی حاکم، با تقلب هم شده، دوباره پیروز خواهد شد. بر این اساس معتقد بودند با ترغیب مردم به انتخابات، به بهانه‌ی حذف احمدی نژاد، می‌شد از شکاف موجود بین حکومت‌گران استفاده کرد، تا به مطالبات اصلی جامعه که همانا آزادی - دموکراسی و جدایی دین از دولت، و در نهایت براندازی جمهوری اسلامی است، دامن زد. اینان حرکت اعتراضی جنبش توده‌ای بعد از انتخابات را گواهی بر درستی تاکتیک خود می‌دانند. نظر شما چیست؟



## گفت و گوی آرش با صلاح مازوجی

**صلاح مازوجی:** تشدید اختلاف جناح‌های درون حاکمیت نتیجه و پیامد روند‌های بنیادی تری در جامعه بود. عمق و همه‌جانبگی بحران اقتصادی و سیاسی که گریبان سرمایه داری ایران و نظام جمهوری اسلامی را فرا گرفته بود، و هراس از تبدیل شدن این بحران سیاسی به یک بحران انقلابی که می‌تواند کل نظام سرمایه داری را به مخاطره بیندازد رژیم را بر آن داشت تا تلاش برای حل این بحرانها و ممانعت از تبدیل بحران سیاسی کنونی به یک بحران انقلابی را در اولویت استراتژیک خود قرار دهد. از نظر جناح سپاه پاسداران و خامنه‌ای "انتخابات" ریاست جمهوری آن مکانیسمی بود که از طریق آن بتوانند آرایش سیاسی متناظر با اولویت‌هایشان یعنی تحکیم بیشتر موقعیت خود و منکوب کردن جناح مقابل را و وجهه شرعی و قانونی ببخشند.

احمدی نژاد با اتکا به تمام امکانات دولت، دستگاه تبلیغاتی صدا و سیما، و حزب پادگان سپاه پاسداران پا به میدان کارزار "انتخاباتی" گذاشت. سفرهای سازمانیافته استانی احمدی نژاد، مناظره‌های تلویزیونی که در آن نه تنها طیف اصلاح طلبان بلکه رفسنجانی نیز آماج حمله قرار گرفت، تهدید فرمانده سپاه پاسداران مبنی بر اینکه هر تلاشی برای سازماندهی انقلاب مخملی را در نطفه خفه می‌کنند، وسناریوهای مربوط به روز انتخابات و شمارش آرا تردیدی باقی نگذاشته بود که سپاه پاسداران نه تنها تصمیم گرفته احمدی نژاد را در جای خود ابقا کند بلکه عزم کرده که طیف اصلاح طلبان حکومتی و کل روحانیونی را که مخالف یک کاسه شدن قدرت در دست سپاه پاسداران هستند را از حاکمیت براند. فرقی که این "انتخابات" با دوره به قدرت رسیدن خاتمی داشت این بود که در این انتخابات یک جناح که سپاه پاسداران باشد تصمیم گرفته بود که دست جناح رقیب را از مراکز قدرت کوتاه و بکلی از حاکمیت بیرون بیندازد. برای همین بود که جنگ جناح‌ها به خیابان‌ها کشیده شد. این فاکتور مهمی بود که نیروهای طرفدار شرکت در "انتخابات"، از جمله نیروهای مورد اشاره شما به آن توجه نداشتند. بر خلاف این ادعاها، همه نیروهای اپوزیسیون هوادار رژیم در داخل و خارج که به طرفداری از موسوی و یا کروی فراخوان شرکت در "انتخابات" را دادند، به کمک بنگاه‌های تبلیغاتی بی. بی. سی و صدای آمریکا در ائتلافی عملی و هماهنگ، در تبلیغات خود چنین به افکار عمومی القا می‌کردند که تنها شرکت وسیع مردم در "انتخابات" است که امکان تقلب را کاهش می‌دهد و یا تقلب انجام گرفته را بر سرنوشت "انتخابات" بی‌اثر می‌کند.

اما بفرض اینکه برخی از نیروها در داخل، با آگاهی بر اینکه احمدی نژاد با تقلب هم که شده پیروز خواهد شد، مردم را به شرکت در "انتخابات" ترغیب کرده‌اند، این دیگر یک فریبکاری آشکار است.

گویا این فریبکاری به بهانه استفاده از شکاف موجود بین حکومت‌گران انجام گرفته است. با فرض اینکه این ادعا درست باشد، اما استفاده از شکاف و جنگ جناح‌های حکومتی فریبکاری نمی‌خواهد. مردم، جنبش‌های اجتماعی و هر حزب و یا سازمان سیاسی محق و مجاز است که از جنگ و جدال جناح‌های حکومتی به نفع پیشبرد امر خودش استفاده کند، اما در عالم واقع تنها آن نیرویی می‌تواند از شکاف بین جناح‌های حکومتی در جهت منافع عمومی مردم یا جنبش اجتماعی معینی استفاده کند که

**آرش:** شما جزو کدام گرایش بودید؟ شرکت در انتخابات یا تحریم؟ چرا؟  
**صلاح مازوجی:** آن دسته از احزاب و نیروها و افرادی که به مردم فراخوان شرکت در انتخابات رژیم را دادند، در واقع با این سیاست خود عملاً به رژیم جمهوری اسلامی و انتخاباتش مهر مشروعیت کوبیدند. این جریان‌ها در این شرایط بحرانی که رژیم برای بقای خود بیش از هر زمان دیگری به کشاندن مردم به پای صندوق‌ها و "کسب مشروعیت" نیاز داشت به یاری جمهوری اسلامی شتافتند. جمهوری اسلامی که مدت‌هاست رابطه اش را با مردم اساساً بر مبنی سرکوب تعریف کرده است، برای حادای کردن ماشین سرکوبش، برای اعتماد بنفس دادن به نیروهای سرکوبگرش و تداوم سرکوب لجام گسیخته به کشاندن مردم به پای صندوق‌ها رای نیاز داشت، جریان‌هایی که فراخوان شرکت در انتخابات رژیم را دادند عملاً به حادای کردن ماشین سرکوب رژیم علیه مردم کمک رساندند. تکلیف ما با این دسته از احزاب و گروه‌ها روشن است، موضع شرکت در انتخابات یک موضع ارتجاعی است، این جریان‌ها را ارتجاعی می‌دانیم.

اما موضع ما فراتر از تحریم انتخابات بود. ما از ابتدای سرکار آمدن جمهوری اسلامی با کلیت این رژیم سیاسی و با کلیه ساختارهای حاکمیت آن مخالف بوده ایم بنابراین هر موضع و سیاستی را که بنحوی تداوی کننده مشروعیت دادن به نظام جمهوری اسلامی باشد را نادرست می‌دانیم. از این لحاظ سیاست و موضع تحریم انتخابات نادقیق است و موضع ما را بطور کامل بیان نمی‌کند. سیاست تحریم اگرچه مشروعیت انتخابات در نظام جمهوری اسلامی و یا انتخابات معینی را رد می‌کند اما بطور تلویحی به مشروعیت کلیت رژیم و ساختارهای حاکمیت آن مهر تایید می‌زند، یا حداقل این معنی را هم به ذهن تداوی کند. سازمان یا حزبی که انتخابات را تحریم می‌کند ناگفته پیش شرط‌هایی را جلو پای جمهوری اسلامی می‌گذارد که اگر جمهوری اسلامی به آن شرایط تن دهد لابد آن حزب یا سازمان موضع تحریم را پس می‌گیرد. در صورتیکه برای ما پیش شرط یک انتخابات واقعاً آزاد سرنگونی جمهوری اسلامی است. شما می‌توانید تصور کنید هر کدام از پیش شرط‌های برگزاری یک انتخابات آزاد یکی از پایه‌های حاکمیت جمهوری اسلامی را ویران می‌کند. با این توضیحات خواستم بگویم که سیاست تحریم موضع ما را به بطور کامل و دقیق بیان نمی‌کند. با اینهمه ما در تبلیغ حول این مسئله مته به خشخاش نزدیک چون می‌دانیم بخشی از نیروهای چپ که موضع تحریم را دارند توهمی به کلیت این رژیم ندارند شاید برای این بخش از نیروها، سیاست و یا مقوله "تحریم" به یک اغماض یا عدم دقت و اشتباه مصطلح در ادبیات سیاسی آنان تبدیل شده است.

ما در فرصتی که نمایش انتخاباتی در جریان بود به تبلیغات افشاگرانه در مورد ماهیت جمهوری اسلامی، ماهیت واقعی جنگ جناح‌های درون رژیم، و به جایگاه "انتخابات" در نظام جمهوری اسلامی پرداختیم و به مردم فراخوان دادیم به پای صندوق‌های رای نروند. از فعالین و پیشروان سوسیالیست جنبش‌های اجتماعی خواستیم تا از این فرصت استفاده کنند و راه‌هایی از جنگ همه مصائب و محرومیت‌ها، راه‌تشکل‌یابی و

استراتژی سیاسی روشن و مبانی تاکتیکی درستی داشته باشد، در غیر این صورت به دنباله رو و نیروی ذخیره یکی از جناح های حکومتی تبدیل می شود. نمی توان به بهانه کنار زدن احمدی نژاد دنبال موسوی راه افتاد و در این مسیر به مطالبات مردم و خواست براندازی رژیم دامن زد. اینکه جریانات طرفدار شرکت در "انتخابات" اعتراضات توده ای اخیر را گواهی بر درستی تاکتیک خود می دانند، سخت در اشتباهند. به نظرم در اینجا باید حساب مردم را از این دسته از جریانات جدا کرد. در این انتخابات جدا از طبقه متوسط طرفدار موسوی یا کروبی که به دنبال تعدیلاتی در قوانین جمهوری اسلامی هستند، اما بخش وسیعی از مردم با هدف تضعیف رژیم در در این انتخابات شرکت کردند و یا بر این باور بودند که در توازن قوای فعلی سرنگونی رژیم از این مسیر می گذرد. مردم در مسیر مبارزه خود بارها این نوع اشتباهات سیاسی و تاکتیکی را تجربه می کنند. اما آن جریان سیاسی اپوزیسیون که فراخوان شرکت در انتخابات را داده باشد، با اینکار خود مشروعیت نظام جمهوری اسلامی را برسمیت شناخته و به منافع مردم خیانت کرده است. وظیفه یک نیروی انقلابی که امر خود را کمک به سازماندهی انقلاب اجتماعی تعریف کرده است این است که حقایق سیاسی را به مردم بگوید. برای همین بود که در این دوره بخش زیادی از کار تبلیغی و روشننگرانه ما و بسیاری دیگر از نیروهای کمونیست و انقلابی بر افشای ماهیت واقعی جنگ جناح های رژیم و جایگاه این نمایش انتخاباتی برای بقای رژیم متمرکز شد.

این نکته را هم بگویم که ما نباید فریب تبلیغات دروغین رژیم مبنی بر شرکت ۸۵ درصد مردم در انتخابات را بخوریم. بسیاری از جوانان و مردمی که در شلوغی ها و کارنوال های قبل از انتخابات و اعتراضات بعد از آن شرکت فعال کردند، آنهایی نیستند که به پای صندوق های رای رفتند. **آرش:** در شرایطی که خود شما اشاره کردید «... بخش وسیعی از مردم با هدف تضعیف رژیم در در این انتخابات شرکت کردند و یا بر این باور بودند که در توازن قوای فعلی سرنگونی رژیم از این مسیر می گذرد.» وظیفه نیروهایی که طرفدار آزادی و عدالت اجتماعی هستند و ضمناً قصد دارند در روند پیشرفت جامعه نقش داشته باشند، در یک چنین شرایطی چگونه می توانند به سازماندهی مردم به پردازند؟! در حالی که جو پلیسی، امنیتی- نظامی دیکتاتوری حاکم، اجازه کمترین حرکت را از آنان سلب کرده است؟

**صلاح مازوجی:** قبل از اینکه به مسئله سازماندهی مردم در این شرایط و اتخاذ تاکتیک های مناسب در این فضای پلیسی و امنیتی بپردازیم لازم است بر یک ضرورت و امر حیاتی تاکید شود، آنهم اینکه جنبش اعتراضی مردم برای پیشروی خود قبل از هر چیز لازم است از زیر رهبری جریان موسوی-کروبی و کل طیف اصلاح طلبان حکومتی بیرون کشیده شود، پیش شرط هر گونه پیشروی این جنبش اعتراضی در گرو آن است که مردم صف خود را از صف اینها جدا کنند. باید با صبر و شکیبایی به مردم توضیح داد که از مسیر موسوی به سرنگونی جمهوری اسلامی نمی رسند، باید به آنها کمک کرد تا اعتماد بنفس لازم را پیدا کنند. موسوی و کروبی خود بخشی از حکومت جمهوری اسلامی هستند. اینها در همین مدت طی بیانیه هایی که صادر کرده اند بارها تعهد خود را به قانون اساسی، ولایت فقیه و کل ساختارهای حاکمیت جمهوری اسلامی اعلام کرده اند. اینها تحت عنوان تداوم مبارزه بشکل قانونی پرچم تسلیم را برافراشته و فرمان تسلیم را صادر کرده اند. تظاهرات و اعتصاب در چهارچوب قوانین جمهوری اسلامی نمی گنجد. سی سال است و در دوره خود این آقایان هم اعتراض مردم با گلوله، زندان و شکنجه و اعدام پاسخ گرفته است.

مردم باید، شعارها و مطالباتی که ریشه در درد و رنج سی ساله گذشته و کار و زندگی امروز آنها دارد، را به پرچم مبارزات خود تبدیل کنند، خواستهها و مطالباتی که معنای پیروزی و پیشروی در مبارزه را برای مردم معنی می کند. باید چشمنواز روشنی از شرایط تحقق این مطالبات و چگونگی سرنگونی جمهوری اسلامی را پیش پای مردم گذاشت. در همین راستا تشکل یابی و سازماندهی مردم اهمیت می یابد.

در ارتباط با امر سازماندهی باید گفت که ما با یک جامعه بی شکل و اتمیزه روبرو نیستیم. جامعه ایران یک جامعه طبقاتی است با تمام

پیچیدگی هایش و دینامیسم حرکت خودش را دارد. قبل از خیزش ها و رویدادهای اخیر هم ما شاهد حضور جنبش های اجتماعی پایدار و گروهبندی های اجتماعی مختلفی در این جامعه بودیم. جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش کردستان، اعتراضات وسیع معلمان، ما در سالهای اخیر شاهد هزاران اعتصاب و اعتراض کارگری بودیم که پیشبرد آنها بدون وجود رهبری و در جه ای از سازماندهی هر چند ناپایدار غیر قابل تصور است. در دل این مبارزات نسلی از پیشروان و فعالین کارگری پرورده شده اند. ما شاهد چندین تشکل و نهاد کارگری هستیم که در همین سال جاری در سازماندهی آکسیون اول ماه مه و تدوین مطالبات کارگران نقش ایفا کردند. جنبش کارگری در خیزش های اخیر دنبال موسوی نرفت، و این نه نقطه ضعف بلکه نقطه قوت این جنبش بود. نقطه ضعف جنبش کارگری در این است که بلحاظ تشکل یابی و سازمانی در موقعیتی نبود که بتواند جبهه سوم مبارزه را باز کند و به محور شکل گیری یک الترناتیو رادیکال اجتماعی تبدیل شود. جنبش انقلابی کردستان علیرغم توصیه و فراخوان برخی از احزاب و جریانات ناسیونالیست عقب مانده کردستان به تجارب مبارزاتی خودش پشت پا نزد، و مردم کردستان حاضر نشدند موسوی و شعارهایش را به پوشش اعتراض خودشان تبدیل کنند. فعالین کمپین ارتجاعی یک میلیون امضا در جنبش زنان و دفتر تحکیم وحدت در جنبش دانشجویی توانستند بخشهایی از جنبش زنان و دانشجویی را به دنبال موسوی بکشانند اما این بدان معنی نیست که فعالین و پیشروان سوسیالیست و انسانهای آزاده و عدالتخواه در درون این جنبش ها از تلاش برای سر و سامان دادن به جبهه آزادیخواهانه و برابری طلبانه در این جنبش ها و در دل این اوضاع غافل هستند.

با این توضیحات خواستم دوباره بر این نکته تاکید کنم که وقتی از سازماندهی مردم صحبت می کنیم، این توده مردم در عالم واقع به طبقات و جنبش های اجتماعی و گروهبندی های متفاوتی تقسیم می شود و این جنبش ها مکانیسم های سازمانیابی خود را دارند. رویدادهای اخیر و اوج گیری بحران سیاسی نشان داد که این درجه از سازمانیابی بهیچوجه پاسخگوی نیاز این دوران نیست بنابراین تلاش برای سازمانیابی این جنبش ها و در پیشاپیش همه تشکل یابی توده ای و حزبی کارگران که قبلا هم در جریان بوده اکنون باید در ابعاد گسترده تری پیش برود. وقتی از ضرورت تشدید فعالیت برای سازمانیابی جنبش های اجتماعی صحبت می کنیم به این معنی نیست که هر جا که امکان یافتیم شورای مردم در محلات را تشکیل ندهیم.

به نظرم این فضای پلیسی و نظامی در تهران و برخی دیگر از شهرها نمی تواند برای طولانی مدت ادامه یابد، رژیم نمی تواند با به اجرا در آوردن "حکومت نظامی اعلام نشده" برای مدت زیادی رفت و آمد روزانه مردم را به کنترل در آورد و زندگی مردم را فلج کند. فعالین و رهبران جنبش های اجتماعی در دل این اوضاع هم با اتخاذ تاکتیک های مناسب راه پیشروی خود را باز می کنند. برای نمونه اعتصاب کارگری، اعتصاب معلمان و دانش آموزان، اعتصاب عمومی، تظاهرات موضعی در شهرهای بزرگ، تجمعات اعتراضی و تحصن دانشجویان، تحصن و بست نشستن در جلو زندان ها، اینها همه می توانند نمونه هایی از تاکتیک مبارزاتی در شرایط کنونی باشند.

**آرش:** به نظر من طبقه کارگر به تنهایی قادر نیست که حکومت جمهوری اسلامی را سرنگون کند؛ برای همین نیاز به کمک اقشاری از طبقات دیگر جامعه دارد تا در این نبرد طبقاتی به پیروزی برسد. پس برای رسیدن به این هدف نیاز به این دارد که با اتخاذ تاکتیک های منطبق بر شرایط اجتماعی و تأثیرگذار، در حله ی اول اعتماد اکثریت مردم را- که البته مثل ما نمی اندیشند- به برنامه های سیاسی و اقتصادی خود جلب کند. در این صورت است که می تواند به سازماندهی مردم برای یک انقلاب اجتماعی به پردازد. به نظر شما در یک چنین جنبش توده ای که پس از اعلام نتیجه انتخابات شروع شد، طرفداران انقلاب سوسیالیستی چگونه می توانستند در این جنبش شرکت و افشاگری کنند؟

**صلاح مازوجی:** ابتدا لازم است بر نکاتی تاکید شود، چندین دهه حاکمیت نظام دیکتاتوری و اختناق سیاسی در ایران، نبود حق تشکل و اعتصاب، فقدان تشکل های طبقاتی و سراسری کارگران، به تصوری

تلویزیونی از دستگیر شدگان در زیر شکنجه نیز بخشی از همین تبلیغات دولتی است، اینها با این تبلیغات دنبال سپر بلا می گردند. "احمدی نژاد"، همچنین از تغییر گسترده در ساختار کابینه خود خبر داد. تغییر ساختار دولت هم معنایش چیزی جز باز کردن باز هم بیشتر درهای سیستم اجرایی کشور بر روی فرماندهان سپاه پاسداران، شکنجه گرها و دار و دسته های اطلاعاتی و گم کردن آنها در پستهای کلیدی نیست. هدف این تغییرات "ساختاری" ایجاد آمادگی بیشتر برای سرکوب جنبش های اجتماعی و اعتراضات توده های مردم است. "احمدی نژاد"، در سخنرانی تلویزیونی خود در حالی که در همان روزهای اول دوره جدید ریاست جمهوری اش در رژیم اسلامی تظاهرات مسالمت آمیز معترضان به نتایج انتخابات را با توسل به شدیدترین شیوه ها سرکوب و ده ها نفر را کشتار و صدها تن دیگر را دستگیر و روانه شکنجه گاهها کرد، ادعا کرد که در ایران آزادی وجود دارد. و می خواهد همین "آزادی ها" را توسعه دهد.

در مورد چشم انداز آتی اوضاع، آنچه روشن است موقعیت جمهوری اسلامی به قبل از "انتخابات" بر نمی گردد. موقعیت این رژیم بشدت تضعیف شده است. "انتخاباتی" که قرار بود مشروعیت کاذب نظام جمهوری اسلامی را به جهانیان نشان دهد، به نماد عدم مشروعیت نظام در سطح جهان تبدیل شد و بحران مشروعیت نظام را به اوج رساند. رژیم نزد افکار عمومی جهان آبروباخته تر و در مناسبات بین المللی منزوی تر شد. برای نیمی از خود حکومتیان مشروعیت ریاست جمهوری به زیر سؤال رفته است. اعتبار ولایت فقیه و شورای نگهبان بعنوان مراکز قدرت مافوق جناحی در هم فرو ریخت و زمینه سر باز کردن شکاف های جدیدی در درون حاکمیت فراهم شده است. از طرف دیگر موسوی، کروی و طیف اصلاح طلبان حکومتی با اعلام پایبندی به ارکان نظام و پیشبرد مبارزه در چهارچوب قانون و هشدار به کسانی که شعار و مطالبات ساختار شکنانه مطرح می کنند عملا پرچم تسلیم را بالا برده اند. طیف نسبتا وسیعی از طبقه متوسط جامعه که در روزهای اول به امید پیروزی سهل و آسان و اجرای تعدیلاتی در نظام جمهوری اسلامی دنبال موسوی روان شدند وقتی دیدند کار به شلیک گلوله، گاز اشک آور و سرکوب وحشیانه کشید به خانه های خود رفتند. جریان موسوی - کروی برمرور از رهبری اعتراضات مردم کنار می روند.

با این تحولات مبارزات مردم و اعتراضات توده ای علیه جمهوری اسلامی وارد فاز جدیدی می شود. زمینه های بسیار مناسبتری برای پیشروی و تعرض جنبش های اجتماعی فراهم می آید. در دل این بحران سیاسی توهم به موسوی و اصلاح طلبان حکومتی بسرعت فرو می ریزد. مردم بویژه جوانان در مبارزه علیه رژیم خودباوری و اعتماد بنفس بیشتری پیدا می کنند. این فاز جدید از مبارزه آگاهانه تر و سازمان یافته تر به پیش برده می شود. البته این را هم نباید فراموش کرد که ضد انقلاب حاکم در مقابله با خیزش های اخیر صفوف خود را فشرده تر کرده است و این روند از مدتها قبل از انتخابات شروع شده بود. رئیس دفتر سیاسی سپاه پاسداران ادعا می کند که با سرکوب های خونین این دوره، ۲۰ سال نظامشان را بیمه کرده اند، این نوع ادعاها برای قوت قلب دادن به خوشان است اما این پیام را نیز در بر دارد که نباید ظرفیت های سرکوب دشمن را دست کم گرفت. این نیروها در همین دوره در نبردی نابرابر تلفات زیادی را به مردم تحمیل کردند. این بهم فشردگی و انسجام نیروهای سرکوبگر دشمن، انسجام دوران قبل از آغاز تزلزل و فروپاشی است. صف نیروهای سرکوبگر هر چند هم منسجم و ایدئولوژیک باشد در مقابل تداوم اعتراضات مردم انسجام خود را از دست می دهد.

روند اوضاع بیانگر این واقعیت است که مبارزه علیه جمهوری اسلامی در جبهه های مختلف و به اشکال متنوع و مستقل از تلاشهای اصلاح طلبان حکومتی و جریانات اپوزیسیون قانونی رژیم تداوم خواهد یافت و رویه تعرضی تری بخود خواهد گرفت. اکنون مدتهاست که زمان آن فرا رسیده است که فعالین و پیشروان جنبش کارگری ظرفیت واقعی این جنبش را برای تبدیل شدن به محور جنبش های پیشرو اجتماعی و مبارزات توده ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی را نشان دهند. سرنگونی این رژیم گام اول و پیش شرط هر تحول انقلابی رادیکال اجتماعی در ایران است.

\*  

نادرست در مورد ارزیابی از قدرت واقعی طبقه کارگر قوت بخشیده است، در غیر اینصورت چشم انداز اینکه طبقه کارگر سازمان یافته در تشکل های طبقاتی و سراسری خود و دارای تحزب کمونیستی براحتی بتواند با چند روز اعتصابات سراسری رژیم جمهوری اسلامی را فلج کند اصلا دور از ذهن نیست. یادمان نرود که در دوره انقلاب ۵۷ این اعتصاب کارگران شرکت نفت بود که پشت رژیم شاه را شکست. نکته دوم اینکه سرنگونی جمهوری اسلامی را نباید با وقوع انقلاب اجتماعی یکی بگیریم، سرنگونی این رژیم می تواند از طریق کودتای نظامی، لشکرکشی نظامی، و یا فروپاشی اقتصادی از درون و دست به دست شدن دولت در بین جناح های مختلف بورژوازی صورت بگیرد بدون آنکه انقلاب اجتماعی بوقوع پیوسته باشد. حتی ممکن است جمهوری اسلامی از راه خیزش توده ای مردم به زیر کشیده شود اما احزاب و نیروهای غیر کارگری قدرت را به دست بگیرند و مانع یک انقلاب اجتماعی شوند. صد البته در هیچ کدام از این روندهای احتمالی طبقه کارگر در استراتژی سوسیالیستی ما نظاره گر بی طرف و بی عمل نخواهد بود بلکه به میزان آگاهی و قدرت سازمان یافته خود تلاش خواهد کرد که مهر خود را بر اوضاع بکوبد و آگاه تر و متحد تر بیرون بیاید. اما تا جایی که به نقشه آگاهانه ما بر می گردد ما خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی بوسیله یک انقلاب کارگری هستیم و برای پیشبرد همین نقشه مبارزه می کنیم.

با این گفته شما که طبقه کارگر لازم است که اعتماد اکثریت مردم را به برنامه های سیاسی و اقتصادی خود جلب کند توافق نظر دارم. در یک استراتژی سوسیالیستی تلاش برای جلب پشتیبانی جنبش های اجتماعی پیشرو و اقشار اجتماعی غیر کارگر و بکار انداختن توان مبارزاتی آنها برای بهبود شرایط زندگی شان و برای کسب مطالباتشان جایگاه بااهمیتی دارد. مبارزه طبقه کارگر امر رهائی همه این اقشار تحت ستم در جامعه سرمایه داری را دنبال می کند. اگر ما در ادبیات سیاسی خودمان تلاش برای اتحاد با جنبش کارگری را یک پای استراتژی سوسیالیستی در جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش کردستان تعریف کرده ایم و اقشار تحت ستم غیر کارگر را به پیوستن به مبارزه طبقه کارگر دعوت می کنیم این بدان معنی نیست که می خواهیم از نیروی این جنبش ها و اقشار غیر کارگر بعنوان نردبان ترقی و به قدرت رسیدن طبقه کارگر استفاده کنیم بلکه صادقانه این را سهل ترین راه رهایی این اقشار و رسیدن به مطالباتشان می دانیم.

در ارتباط با بخش آخر سؤال شما یعنی چگونگی موضع سوسیالیستی در قبال خیزش های توده ای بعد از کودتای انتخاباتی با بگویم، که یک ارزیابی عینی از روند رویدادها، شعارها و تاکتیک های اتخاذ شده در این اعتراضات علیرغم وجود نشانه هایی از رادیکالیزه شدن شعارها، در روزهای بعدی بیانگر این واقعیت بود که در فقدان یک رهبری رادیکال و انقلابی، این جریان موسوی و طیف اصلاح طلبان بودند که رهبری و کنترل این حرکت را در دست داشتند و از آن در جهت اهداف خود بهره برداری می کردند، آنها به حضور کنترل شده مردم در خیابان ها نیاز داشتند. همین نقطه ضعف اساسی خیزش توده ای اخیر بود. فعالین سوسیالیست جنبش های اجتماعی با نقطه عزیمت از این واقعیت می بایست با روشننگری در مورد ماهیت کشمکش جناح های درون رژیم و ارزیابی واقعیتها از روند اوضاع و آگاهی بر پیش شرطهای پیشروی مبارزات مردم سیاست سوسیالیستی در قبال اعتراضات توده ای را پیش می بردند. محور سیاست سوسیالیستی در قبال اوضاعی که پیش آمده بود تلاش فعالانه برای شکل دادن به آلترناتیو و قطب انقلابی و باز کردن جبهه سوم مبارزه بود. تاکید بر استراتژی سیاسی روشن مبارزاتی، طرح شعارها و مطالبات روشن و اتخاذ تاکتیک های مبارزاتی درست می تواند از اجزای همچون سیاستی باشد.

**آرش:** با شنیدن آخرین سخنرانی احمدی نژاد و اطلاعات و شناختی که تا به امروز (۲۰۰۹/۷/۷) دارید، چشم انداز آتی این جنبش را چگونه ارزیابی می کنید؟

**صلاح مازوجی:** سخنان احمدی نژاد نکات تازه ای در بر نداشت. وی مانند خامنه ای و دیگر سران جناح بالا دست، اعتراضات توده های مردم در سه هفته اخیر را به عوامل خارجی منتسب نمود. گرفتن اعترافات



کسی خبر نمی خواند  
ولی خبر ها مردم را  
به فریاد می خوانند!



اینجا تهران است  
از تلفن همراه کسی  
صدای سُرُخ می آید  
و انگشتان خونین اش  
بر من سلام می کنند.  
همزمان  
باد جانب دماوند  
دلهره ی شهر را  
در کوچه پس کوچه ها  
می راند.



## اینجا تهران است!

کسی کمک می خواهد  
و لنگه کفش زنانه ای  
در جوب خیابان  
به جانب آبهای آزاد می دود  
عقربه ی زخمی هنوز می چرخد.



تیر های برق  
آمار زخمیان را  
در حافظه تکرار می کنند  
و هفت گشته ی کوی  
در نگاه های خیس  
رژه می روند.

اینجا تهران است  
کسی سرود می خواند  
جووانی زیر خاک  
دفن می شود  
و ستاره ها در آسمان شهر  
سوسو می کنند.

دلها کمی تا اندکی پُر خون  
و آه مادران  
در مه اندوه  
تا بُرج آزادی  
شناور است.



اینجا تهران است  
صدای آنسوی خط  
به هق هق می افتد

و عقربه ی زخمی هنوز می چرخد!  
\*

فرامرز پورنوروز  
اینجا تهران است  
ساعت، حوالی کوی دانشگاه  
و عقربه، از انفجار گلوله ها زخمی.

باران نمی بارد  
و هوا، کمی تا اندکی دل خون  
صدای فریاد می آید  
ابر مسموم اشک آور  
تا سطح خیابان...

هوا آفتابی نیست  
اما برق باطوم  
لحظه ای  
بر پیشانی دختر دانشجو  
می درخشد  
و همین الان گله ای سوار مسلح  
بر شعور مردم  
می خندند.

اینجا تهران است  
جایی در شمال غرب  
اندوه می بارد  
چند جوان پهلوی سوراخ کسی را  
می بندند.



و دختر زیبایی  
دارد به مامور مسلح  
شاخه گل سفید  
تعارف می کند.

عقربه ی زخمی هنوز می چرخد  
و فریاد پُشتِ بام ها  
در گلولی شهر  
می پیچد.

# من رأی می‌دهم

محمد ملکی

گمان میر که به پایان رسید کار مغان

هزار باده ناخورده در رگ تاک است

ماه پیش زمانی که بار دیگر هیزم به تنور انتخابات ریاست جمهوری می‌ریختند تا آن را گرم کنند، در مقاله‌ای با عنوان "خیمه شب بازی تکراری" نوشته بودم:

"آیا ۳۰ سال برای فراگیری یک تجربه کافی نیست؟ درست است که می‌گویند ایرانی‌ها حافظه تاریخی ضعیفی دارند، اما ملتی که با تاریخ و در تاریخ ۳۰ ساله رژیم ولایی زیسته و با گوشت و پوست آنرا لمس کرده و می‌کند آیا باز هم فریب خواهد خورد و آیا دگربار عروسک این خیمه شب بازی که هرازگاهی تکرار می‌گردد، خواهد شد؟ باور ندارم. اکثریت مردم ایران آگاه و هشیارند و انتخاب‌های اخیر انجام شده، شاهد این مدعاست. چرا حاکمیت مجبور می‌شود انتخابات را با انواع فریبکاریها و تقلب برگزار کند، تا آنجا که برای کشاندن مردم به پای صندوقها، فتوا بر وجوب شرکت آنها صادر کند و با ایجاد ترس و وحشت جمعی را وادار به اینکار نماید؟"

در آن یادداشت نوشتیم با گرم شدن تنور انتخابات، بار دیگر موجودات زمستان خواب با احساس گرما از خواب زمستانی بیدار میشوند و به امید در دست گرفتن مجدد قدرت و پوشیدن لباس وزارت و وکالت و سفارت و... به وول وول می‌افتند؛ بی آنکه به روی خود بیاورند در تمام این ۳۰ سال آنها صاحبان قدرت و اداره کنندگان مملکت بودند.

گفته بودم که در نظام ولایی انتخابات یک خیمه شب بازی است. حال برای آگاهی بیشتر نسل جوان که زیاد با این نمایش آشنا نیست، لازم است توضیح دهم که در این بازی، خیمه شب باز در پشت صحنه خود را پنهان میکند و تعدادی عروسک را با نخ که به انگشتهای خود بسته است آنگونه که میخواهد به حرکت درمی‌آورد. با صدای خود حرفهائی را در دهان عروسک‌ها میگذارد تا هرچه او میخواهد آنها بگویند و با اراده‌ی کسی که پشت صحنه است بالا و پائین بپرند و برقصند. البته که این بازی بیشتر میتواند "بچه‌ها" را سرگرم کند.

هموطنان؛

در این دوره انتخابات نمایشنامه‌ای بسیار خنده دار تر و سرگرم کننده تر به روی صحنه آمده است. گاهی حرفها و شعارهائی به گوش میرسد که بیننده و شنونده چنین می‌پندارد که همه چیز عوض شده و بازی کنندگان، بازیگرانی دگرند و برای نخستین بار به روی صحنه آمده‌اند. فکر میکنم بسیاری از خوانندگان این نبشته، کروی و واحمدی نژاد را تا حدی میشناسند اما سبز علی (محسن) رضائی و میرحسین موسوی را کمتر. مطمئن باشید اینها همه سر و ته یک کرباسند و همه بنیاد گرایانی هستند دست پرورده‌ی بنیادگرای بزرگ. چون عروسک‌های خیمه شب بازی نقش و لباس عوض میکنند تا تماشاچی را فریب دهند.

اینها همان طور که خود اذعان دارند، یک هدف را تعقیب میکنند و آنهم حفظ نظام ولایی و به صحنه نمایش کشاندن تماشاچیان بیشتر تا فردا بگویند نمایش ما بسیار جالب بود و توانست مشتری‌های زیاد جذب کند. پیش از این در مورد سردرسته اصلاحاتی‌ها، "خاتمی"، مطالبی نوشته‌ام. حال میخواهم از دو چهره‌ای بگویم که این بار وارد بازی شده‌اند؛ از موسوی و رضایی. اینان چنان با قیافه‌ای حق به جانب به صحنه آمده‌اند که تو گویی در آن همه کشتار، چه در جبهه‌های جنگ، چه در زندان‌ها و چه در جای جای ایران و جهان نقشی نداشته‌اند و در این همه فقر و فحشا و دزدی و رشوه خواری که جامعه را به این روز انداخته است نه

کوچکترین دخالتی داشته‌اند و نه در این ۳۰ سال مسئولیتی تقبل کرده‌اند.

باید از آقای موسوی پرسید مگر شما از ۵۷ تا ۶۰ عضو مرکزی حزب جمهوری اسلامی که تمام امور مملکت را در دست گرفت و با همکاری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هر کاری خواستند کردند، نبودید؟ مگر شما سالها سردبیری روزنامه ارگان حزب (روزنامه جمهوری اسلامی) را بر عهده نداشتید؟ مگر همین روزنامه بزرگترین مشوق چماقداری و قلع و قمع دگر اندیشان و تشویق حزب الهی‌ها برای حمله به اجتماعات مردم و منتقدین نبود؟ مگر روزنامه‌ای که شما سردبیر آن بودید زمانی که اعدام‌ها در زندانها شروع شد برای ایجاد رعب و وحشت هر روز نام تعدادی از آنها را منتشر نمیکرد؟

مگر در کابینه‌ی آقای مهدوی کنی (۶۰/۶/۱۱) شما وزارت امور خارجه را به عهده نداشتید؟ مگر از روز ۷ آبان سال ۶۰ تا بازنگری قانون اساسی و حذف سمت نخست وزیر در مقام رئیس قوه مجریه کشور نبودید؟ شنیدم در یکی از دانشگاه‌ها در جواب دانشجویی که نظراتان را در مورد جنایات دهه شصت و کشتار هزاران نفر و از جمله دانشجویان در زندان‌ها پرسیده بود گفته‌اید: "من در امور مربوط به قوه قضائیه دخالت نمی‌کردم."

مگر جنابعالی وظایف نخست وزیر را در قانون اساسی نخوانده بودید؟ از جمله ماده یکصد و سی و چهارم را که میگوید:

"ریاست هیات وزیران با نخست وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیم‌های دولت میپردازد و با همکاری وزیران برنامه و خطی مشی دولت را تعیین و قوانین را اجرا میکند. نخست وزیر در برابر مجلس مسئول اقدامات هیات وزیران است."

مگر وزیر اطلاعات یکی از وزرای دولت شما نبود که باید در کار او دخالت میکردید؟ مگر تمام کارهای امنیتی کشور زیر نظر شورای عالی دفاع ملی که نخست وزیر یکی از ۷ عضو آن است صورت نمی‌گرفت؟ چطور میشود شما از آنهمه جنایت‌ها بی‌خبر باشید؟

نه آقای موسوی. پندارید که در شهر کور و کرها و بیخردان زندگی میکنید. شما با همه آن جنایت‌ها و کشتارها و شکنجه‌ها موافق بودید، آنها را تایید میکردید و هیچ عذاب وجدانی هم نمی‌گرفتید. حال و آینده هم در برابر چنین اعمالی نخواهید ایستاد.

بیهوده خود را زرنگ و مردم را بی شعور پندارید. شما و دیگر همدستانان که امروز لاف اصلاح‌طلبی می‌زنید، در جنایات دهه شصت بارها گفته‌اید ما اطاعت از مرادمان میکردیم و این کارها اقتضای آن زمان بود و ما هیچ‌کاره بودیم. چه تضمینی وجود دارد که چند سال دیگر همانگونه که خاتمی گفت، نگویید من یک تدارک‌اتچی بودم؟ شما نه در آن ده سال و نه در آن بیست سالی که در خواب زمستانی بودید، هرگز به جنایاتی که در دهه اول انقلاب در زمان رهبری آقای خمینی و نخست وزیر شما روی داد اشاره نکردید.

می‌گویند شما نقاشی میکردید، مگر نه این است که یک هنرمند، یک نقاش، یک موسیقی‌دان، یک شاعر در کار هنری اندیشه‌های درونی خود را منعکس میکنند؟ آیا شما که شاهد بسیاری از وقایع جنگ ۸ ساله، شکنجه‌ها و کشتارهای دهه شصت از جمله جنایت بی نظیر کشتار هزاران زندانی در سال ۶۷ بوده‌اید، یک تابلو کشیده‌اید که کبوتری سپید با بالهای خونین افتاده بر کف قفس نشان دهد؟ آیا یک تابلو از اعدام‌های دسته جمعی در زمان صدارت خود کشیده‌اید؟ آیا یک تابلو که وضع زندگی میلیون‌ها آواره جنگ باشد را قلمی کرده‌اید؟ آیا یک بار اعلام کرده‌اید به چه دلیل پس از فتح خرمشهر و عقب نشینی عراق سالها جنگ را ادامه دادید که موجب مرگ و معلول شدن صدها هزار نفر و صدها میلیارد دلار خسارت مالی گردید؟

جنابعالی به عنوان نخست وزیر و آقای رضایی به نام فرمانده کل سپاه باید جوابگوی ملت، خانواده شهدا، هزاران معلول جنگی، موجی و شیمیایی شده‌ها باشید. مگر می‌شود با یک جمله "ما دستورات آقای خمینی را اجرا کرده‌ایم" از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد؟ ۲۰ سال است که از پیروزی در جنگ سخن می‌گویید ولی یکبار نگفتید اگر پیروز شدید پس

آقای خمینی چرا جام زهر را سر کشید؟ مگر برای پیروزی زهر میخورند؟ آقای رضایی که خود را کاندیدای ریاست جمهوری کرده باید به مردم توضیح دهد که چرا و به دستور چه کسی وارد خاک عراق شدند تا جنگ ادامه یابد و آنهمه خسارت بر مردم ایران تحمیل گردد و هزاران سوال بی جواب دیگر .

آقایان کروی، موسوی، رضایی و احمدی نژاد باید نقش خود را در ناسامانی های فعلی روشن کنند و توضیح دهند اگر آنها و همکاران اصلاحاتی و اصولگرایان ( که آبشخور هر دو جناح بنیاد گرایی است) موجب وضع فعلی جامعه نیستند، پس چه کسی مسئول است؟ ولی فقیه؟ حکومت دینی؟ قانون اساسی؟ قدرت مافوق قانون سپاه؟ بسیج؟ اول بگویید چه عاملی باعث این وضع شده، بعد از مردم تقاضای رای کنید . من با توجه به شناختی که نسبت به یک یک کاندیداها دارم اعلام میکنم کارکرد شما در آینده اگر بدتر از گذشته نباشد، بهتر نیز نخواهد بود چرا که نظام ولایی همه ی حرفها و وعده هایش پیش از انتخابات جز شعار های توخالی چیز دیگری نیست. مردم باید انتخابات را تبدیل به یک نظرخواهی در مورد آینده نظام کنند .

به نام یک ایرانی پس از ۶۰ سال مبارزه برای آزادی و برابری اعلام میکنم من رای میدهم، اما نه برای نشانیدن کسی بر روی صندلی ریاست جمهوری. من رای میدهم تا یک یک شما و همدستانتان را که وطنم را به این روز انداخته اید روی صندلی دادگاه رسیدگی به جنایت علیه بشریت بنشانند تا جوابگوی مردم ایران و جهان باشید .

#### پانوشته:

۱- «خیمه شب بازی تکراری»، پنجشنبه، ۱۴ آذر ۱۳۸۷

۲- گوشه ای از نامه ۲۹ بهمن ۶۷ کروی به آیت الله منتظری :

"شما همیشه در برخورد با مسئولان و مقامات قضایی از عفو زندانیان گروهکی سخن می گوید و آزادی آنان را می خواهی. با وجود آن که بارها برای شما ثابت شده است که بسیاری از آنان به سبب اصرار و پافشاری شما مورد عفو قرار گرفتند و آزاد شدند و با شناسایی بیشتر از پاسداران و بسیجیان دست به آدمکشی و ترور زده و خون عزیزان ما را ریختند. لیکن هرگز این گونه رویدادها در موضع شما در پشتیبانی از زندانیان گروهکی تغییری پدید نیآورده است." خاطرات آیت الله منتظری، پیوست شماره ۱۶۷، ج ۲، ص ۱۲۵۲

۳- همو بود که در واکنش به طرح مهندس بازرگان برای آزادی انتخابات گفت: "این شعارها باعث تضعیف جبههها و رزمندگان می دانم، بنده از این همه پررویی متعجبم." (در تکاپوی آزادی، جلد ۲، صفحه ۴۶۶)

۴- همگام با روزنامه جمهوری اسلامی، روزنامه های رسمی کشور چون اطلاعات و کیهان به بازتاب احکام اعدام زندانیان سیاسی میپرداختند. به عنوان نمونه: "به حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، دیشب در محوطه زندان اوین ۸۱ نفر به جرم فعالیت های ضد اسلامی تیر باران شدند." (کیهان، ۲۹ شهریور ۶۰)، "سحرگاه امروز در زندان اوین ۶۱ نفر از اعضا و هواداران سازمان منافقین اعدام شدند." (کیهان، ۱۳ مهر ۶۰) "به حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، سحرگاه دیروز در اوین ۳۶ تن از اعضا و هواداران گروهکها تیرباران شدند." (کیهان، ۵ آذر ۶۰)

۵- وزیر اطلاعات میرحسین موسوی در طول ۸ سال نخست وزیری محمد محمدی ری شهری بود .

۶- آیت الله منتظری در بخشی از خاطرات خود خطاب به آقای خمینی وزارت اطلاعات زمان آقای موسوی را اینگونه به تصویر میکشد: " شنیده شد فرموده اید فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض کرده است. البته حضرتعالی را شاه فرض نمی کنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندانهای شما روی شاه و ساواک را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع دقیق می گویم." خاطرات آیت الله منتظری، بخش پیوست ها، پیوست ۱۵۰، ج ۲، ص ۱۲۱۳

۷- روزنامه ایران، ۲۴ آذر ۸۳

۸- میرحسین موسوی در مقام نخست وزیری در واکنش به قطعنامه ۵۱۴ سازمان ملل درباره آتش بس، ۲ روز بعد از آغاز تجاوز ایران به خاک عراق: "اگر شورای امنیت ۱۰ قطع نامه دیگر هم صادر کند، ما نمی توانیم از حقوق حقه خود دست برداریم." (کیهان، ۲۳/۴/۶۱)

✱



## شکلی متعالی از مبارزه با سانسور

### گزارش از فراز ساوجی

انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری به "دلایلی روشن" موجب تظاهرات و خیزش بخش عظیمی از مردم کشور علیه رژیم شده است. فریادها و ندهای زنان و مردان و بخصوص جوانان عاصی از سی سال سرکوب و اختناق، اکثر جریانها و اقشار جامعه (داخل و خارج) را به حرکت، ابراز وجود و نظر واداشته است. در این بستر نشریات و تارنماهایی پا به عرصه وجود گذاشته اند که در اطلاع رسانی و مبارزه با سانسور فعال اند و برخی ار آنها در بازتاب مبارزات مردمی، به دنبال یافتن راهی نو و تفکری جدید برای برقراری دموکراسی، آزادی، برابری و ایده های ضد سرمایه داری قلم میزنند.

علت وجودی این نشریات در واقع پاسخی است در شکل مدرن برای مبارزه با سانسور سنگین رژیم در جامعه. همانطور که میدانیم در ادوار تاریخ از کهن تا به امروز، همواره مردم به طرق گوناگون در مقابل سانسور قدرتهای حاکم سیاسی یا مذهبی به مبارزه برخاسته اند. از پچ پچ و نقل اخبار و حکایات سینه به سینه، ساختن جک و متلک علیه سردمداران دولتهای زورگو، انتساب عقایدو نظرات کفرآمیز و انتقادی به نام کسانی که در گذشته اند و دیگر در دسترس نیستند (مانند برخی از آنچه به راوندی و زکریای رازی منسوب است)، نقل قصه و وقایع از زبان حیوانات از کلیله و دمنه تا مزرعه حیوانات (جرج اورول)، خلق کاراکترهای اجتماعی- کمدی (چون بهلول، دخو و ملانصرالدین). شعار نویسی و گرافیتی بر در و دیوار شهر، پخش تراکت، شبنامه و خبرنگار برای سیراب کردن عطش مردم برای کسب اطلاع در زیر شمشیر سانسور، خلق آثار هنری همچون گارنیکا از پیکاسو و نقاشی های دیگیو ری ورا... تا برسیم به استفاده از موبایل و اینترنت در روزگار ما. عرصه مبارزه با سانسور خلاقیت حیرت انگیز مبارزه توده ها را برای رهایی باز می تاباند.

در نگاهی به تعدادی از نشریات اینترنتی که به عنوان نمونه می آوریم، شاهد افشای جنایتهای رنگارنگ رژیم و بزیر سوال بردن کل نظام هستیم. برخی از اینها بدنبال یافتن اشکال نوین سازماندهی و فعالیت توده ای هستند بدون آنکه انتظار رهبری از بالا مطرح باشد. مطالعه گزارش زیر ما را با ایده ها و پیشنهادهایی برای راهیابی به طرحی نو در زمینه های سیاسی- اجتماعی و یافتن راهکارهای جدید در نبرد و تظاهرات خیابانی آشنا می کند.

## خیابان

اولین شماره این نشریه "ویژه اعتراضات مردمی" در ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ در چهار صفحه با شعار "زنده باد حاکمیت مردم، زنده باد مقاومت در برابر دیکتاتوری" در خیابان متولد شد، و با نشر روزانه تا شماره ۲۸ "۲۹ تیر ۱۳۸۸" ادامه یافت. از شماره ۲۹ "۱ مرداد ۱۳۸۸" برای کاهش فشار کار روزانه و امکان تشییع و تدافون انتشار آن به صورت موقت سه شماره در هفته منتشر می‌شود. خیابان جای خود را میان ایرانیان باز کرده و حتی در نشریات خارجی هم معرفی شده است. بسیاری از سایتها و وبلاگها نیز با درج مقالات و اخبار از نشریه خیابان در معرفی آن به دیگران همکاری داشته‌اند. آرشیو کامل خیابان و دیگر نشریات جنبش مردمی کنونی را میتوان در برخی سایتها یافت.

برخی از تیتراهای گویای خیابان: "در سکوت زندان اوین چه میگذرد؟"، "در حالیکه خون از دستان حکومت می‌چکد؛ موسوی تنها نامه مینویسد"، "کودتای مخملی؟"، "هنر شهری نقد رادیکال نظم موجود"، "اعتراف گیری را متوقف کنید"، "برای مقابله با کودتا مردم آمدند ولی موسوی نیامد"، "زنان خیال بازگشت به خانه ندارند"، "کودتا و زیستگاههای مردم"، "مسلك حاکمان؛ جراحت های محکومان".

جالب اینکه "خیابان" سایت ندارد. متقاضیان از طریق اشتراک در آدرس الکترونیکی [www.hkyaboon@gmail.com](mailto:www.hkyaboon@gmail.com) آنرا دریافت و پخش میکنند.

صاحب نظران و نویسندگان، مقالات خود را به این آدرس می‌فرستند: [www.xyaban@gmail.com](mailto:www.xyaban@gmail.com)

## نشریه بذر

<http://www.bazr1384.com>

نشریه دانشجویی بذر که به عنوان زیر مجموعه، نشریه دانش آموزی بذر را هم منتشر میکند بصورت نشریه اینترنتی ماهانه با هدف "تبلیغ و ترویج ایده های مارکسیستی در جنبش دانشجویی و بردن ایده های مترقی بین دانش آموزان و معلمان" کار خود را از فروردین ۱۳۸۴ با انتشار بذر شماره یک شروع کرد و نشریه دانش آموزی را از بهمن ۱۳۸۶. بذر در همان شماره یک خود فروردین ۱۳۸۴ ایده ها و مواضع اش را اینچنین مطرح میکند:

- \* منعکس کننده مبارزات رادیکال دانشجویان باشد و از آنها حمایت کند .
- \* مبلغ اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش کارگران، معلمان، زنان، ملل و خلق های ستم دیده و سایر زحمتکشان شهر و روستا باشد .
- \* فعالانه به دفاع از روشنگری علمی برای مقابله با خرافات مذهبی بپردازد و سنت های پوسیده را به مصاف بطلبد .
- \* مبلغ جنبش آنتی گلوبالیزاسیون سرمایه داری و جنبش چپ در سطح بین المللی باشد و زمینه های همکاری دانشجویان ایرانی را با این جنبش ها فراهم آورد .
- \* حلقه گمشده میان نسل کنونی با نسل قبلی چپ را بازسازی نماید و با دیدگاهی پویا و نقاد تجارب جنبش چپ ایران و جهان را در اختیار نسل جدید بگذارد.
- \* نقش فعالی در نقد مکاتب ضد مارکسیستی که امروزه در میان دانشجویان مطرح است بر عهده گیرد .
- \* دیدگاه های مختلف جنبش چپ را به دانشجویان معرفی کند و به دور از هیاهوهای سکتاریستی به بحث و مناظره علمی میان آنها دامن زند .
- \* از کوشش در جهت اتحاد میان آزادی خواهان، نیروهای رادیکال و مترقی کوتاهی نکند."

<p>شماره چهارم، اول تیر ۸۸</p> <p>بسیوی انقلاب</p> <p><b>شرایط انقلابی و آلترناتیو کمونیستی (۱)</b></p> <p>در سرمقاله شماره ۳ این نشریه ما در مورد تحلیلی های اشتباه جریان های چپ فعال در جامعه صحبت کردیم. و آن در مورد اشتباهات مبدلوزنگ رفقای بود که در مبارزات مستقیم شرکت داشتند و از تجربه های مستقیم خود به تحلیلی از واقع می رسیدند و با آنکه بر مبنای مشاهدات مستقیم خود عدم دخالت در واقع را توجیه می کردند. اما پس از مدتی باز هم سر و کله ی تحلیلی های ایجادنی از خارج از کشور شروع شد. که بخشی نامشخص گونه می توانند بر مبنای تجربیات، ارائه تحلیلی مشخصی داشتند و هنوز خود را مارکسیست بنامند. مدافعی دیاکتیک مارکسیستی علم بسیار دفاعی است که بر مبنای مشاهده ی مشخصات باشد و قدم به قدم شناخت را تعالی بخشیده تا آنکه به کلتی دست یابد که در بر گرفته و توضیح دهنده ی این مشخصات باشد. تنها در چنان زمان و مسامحات بر چنان سطحی از شناخت است که می توان طرح نسبتاً دقیق برای تعیین شرایط ارائه کرد. اما مناسبانه ما می بینیم که برخی از مشخصات مارکسیسم در خارج از کشور مستقیم بر مبنای تجربیات خود به ارائه تاکتیک می پردازند، که هم تحلیلی شان از واقعیات مجرد و مفارقتی است و هم تاکتیک شان غیر عملی است و سمع و سوت ترکستان دارد. ایشان برای آنکه تحلیلی خود را صحیح جلوه دهند، برخی از حقایق موجود را با هم کرده و با به شکایت مطابق با طرفداران عمیر می دهند. مناسبانه عناصر با آنکه عیب مانده نیز در جنبش کارگری وجود دارند که به آن اراضیف گوش داده و به آن عمل می کنند.</p> <p>اگر می خواهید دلیل عدم حضور مستقل، مستقل و بشروانه ی طبقه کارگر را در این مبارزات مشاهده کنید، کافی است که باور و عملکرد فعالان کارگر در چند سال اخیر نظریاتی چند بیابانید. یکی از مهمترین ستون مبارزه ی اتنواژیک کمونیست ها با رپوزیتیسم و اورتونوسیم در دو سه سال گذشته همین نکته تحلیلی بود که کمونیست ها سمع و سوت مبارزه طبقاتی را به شرایط انقلابی بشن بیدی می کردند و راه حل های خود را بر آن مینهادند. ایجاد شکل مستقل سیاسی طبقه کارگر (حزب طبقه کارگر) و سازماندهی هسته های کمونیستی در مجلات و کارخانه ها ارائه می دادند. اما، دیدگاه ها</p>	<p>شماره چهارم، سال اول، هفتم تیر ۱۳۸۸</p> <p><b>در این شماره می خوانید</b></p> <p><b>سرمقاله:</b> شرایط انقلابی و آلترناتیو کمونیستی</p> <p><b>خبرهای کوتاه:</b> گزیده ای از اخبار مبارزات مردمی در چند روز گذشته</p>
---	--

## نشریه بسوی انقلاب

" <http://maktabemarx.net> "

هفته ای یک بار حاوی گزارش، تحلیل، اخبار، مقاله و متون آموزشی مارکسیستی- لنینیستی در ۱۶ صفحه با شعار "پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر" بصورت اینترنتی منتشر میشود. در بخشی از سرمقاله شماره هشت ۳۱ تیر ۱۳۸۸ چنین میخوانیم:

### سرمقاله

"سالهای قرن بیستم دوران تفوق اندیشه ای بود که می خواست ساختمان جامعه بی طبقه را که عموماً "کمونیستی" می نامید با توسل به شیوه هایی به انجام برساند که عملاً "ربطی به مارکسیسم و سوسیالیسم علمی نداشت و در واقع همان راه رشد سرمایه داری را با شیوه های خشن تر و سرکوب عریان تر پیشه خود کرده بود. دایره مانور اندیشه و عمل احزاب و سازمانهای حامی آن، فراتر از آنچه سرمایه داری دولتی خوانده می شد نرفت. همین امر باعث شد احزاب و سازمانهای کمونیستی یا در قامت احزاب سوسیال-دمکرات اروپایی (اروکمونیست ها) ظاهر شوند و یا در شکل فرقه های نامربوط که فاقد تاثیر قاطع در روند امور و مبارزات جاری کارگران بودند. به جرات می توان گفت این احزاب بشریت را سانتی متری هم به سوی کمونیسم هدایت نکرده اند. گفتنی است بر خلاف ادعای مدافعان این اندیشه آنچه اینک به عنوان دستاوردهای دمکراتیک انسانی خوانده می شود بی هیچ شبهه ای محصول مبارزات جهانی و منطقه ای طبقه کارگر است که وکالت بلاغزل خود را به هیچ مرجع حقیقی و حقوقی تفویض نکرده است."

<p><b>نشریه دانشجویی بذر</b></p> <p>مبارزات در شرایط کنونی، بر مبنای مشاهده ی تحولات اخیر، مستلزم بازنگری در روش مبارزه است. این نشریه با هدف تبلیغ و ترویج ایده های مترقی بین دانش آموزان و معلمان، کار خود را از فروردین ۱۳۸۴ با انتشار بذر شماره یک شروع کرد و نشریه دانش آموزی را از بهمن ۱۳۸۶. بذر در همان شماره یک خود فروردین ۱۳۸۴ ایده ها و مواضع اش را اینچنین مطرح میکند:</p>	<p><b>بذر</b></p> <p>شماره ۱، اول تیر ۱۳۸۸</p> <p><b>موضوع سرواژت این نظام را در خیابانها تعیین خواهد کرد!</b></p> <p>• تبلیغ و ترویج ایده های مترقی بین دانش آموزان و معلمان</p> <p>• معرفی و جامعه آینه ای باشد</p> <p>• فعالان بذر از خیابان های ایران می گویند</p> <p>• امروز ۱۳۸۸ مبارزه می خواهد</p>
---	--



"بزرگترین خلا در این جنبش پراکندگی فکری و عدم هماهنگی فعالین چپ می باشد که با تعطیلی نشریات متمایل به چپ و موج جدید فشار و اختناق در جامعه ایران تشدید یافته است. دست اندر کاران بذر به سهم خود در صدد پرکردن این خلا و ارائه اخبار و تحلیل های درست به جنبش دانشجویی هستند.

نشریه بذر در این چهارچوب سعی دارد که :

بند هفتم ماده چهل و یک منشور ملل متحد و... از سوی سازمان ملل به چشم نمی خورد. اتاق بازرگانی و تجارت آلمان و ایران در این وانفسا علیرغم ژست های ظاهری آنکلا مرکل می خواهد مرکز تجاری ایران و آلمان را در برلین افتتاح کند. به گزارش بخش بازرگانی وزارت امور خارجه آلمان هجوم سرمایه داران آلمانی برای عقد قرارداد با طرف ایرانی بی سابقه است. اینهمه اما با این توجیه صورت می گیرد که گویا غربی ها نمی خواهند گزک به دست رژیم ایران بدهند. در حالیکه رژیم اسلامی قادر است همین فردا خامنه ای را به اعتراف جاسوسی برای اسرائیل وادارد. همچنانکه پیشترها این کار را با سعید امامی ها و بعضی از اعضای بیت منتظری و از آن پیشتر بیت شریعتمداری انجام داده است. از این رو برای قطع این روند چاره ای جز تلاش برای تغییر در صورت امکان سرنگونی این رژیم نیست. اما آیا به صرف تغییر رژیم و حتا سرنگونی آن میتوان به مردم وعده آزادی و رفاه داد؟ آیا می توان آنها را به آینده ای روشن و سعادتمند مطمئن کرد؟ مسلم است که نمی توان. در این مورد نیز شکی نیست. تنها تحت رژیمی سوسیالیستی که در آن شوراها قدرت را در دست داشته باشند و کارمزدی لغو شده باشد میتوان به آزادی و رفاه دست یافت (البته می توان قیود و شروط دیگری را به این مجموعه اضافه کرد).

اینجا اما سوالی عارض می شود و آن اینکه: "چگونه می توانیم از جایی که هستیم به مقصد مورد علاقه مان برسیم؟" یعنی از جهنم سرمایه داری به بهشت سوسیالیستی وارد شویم؟

سراسر ترین پاسخی که به این سوال می توان داد این است: "با همراهی مردم (کارگران و زحمتکشان)". در این پاسخ نکته بسیار ظریفی پنهان است که باید آن را بیشتر بشکافیم. گزاره "با همراهی مردم" نهاد مستتر دارد. می توان نهاد آن را "ما" (منظور ما چپ ها) یا "حزب" (منظور حزب کمونیست و...) فرض کرد. منطقی ترین نتیجه ای که از این فرض می توان گرفت این است که خواسته یا ناخواسته "چپ" و "حزب" را از مردم جدا کرده ایم. زیرا اگر بگوییم مردم خود به سوسیالیسم می رسند پس بودن و یا نبودن ما و صد البته همراهی و عدم همراهی ما محلی از اعراب نخواهد داشت ولی اگر شق دوم را اراده کنیم در این صورت ادعای نخست مصداق می یابد، به این معنی که خط فاصلی بین خود و دیگران ترسیم می کنیم. واقعیت این است که مردم بی آنکه منتظر فرامین و رهنمودهای ما بمانند، با و یا بی سازمان به میدان می آیند و مبارزه می کنند. در این صورت "وظیفه" ما چیست؟ کمک به آنها در رسیدن به اهداف ملموس و بلا فصل شان. این کمک اما بدون همراهی و همگامی میسر نخواهد شد. اینجاست که لاجرم باید از برج عاج خود خارج شویم و چون ماهی در دریای خروشان مردم غوطه ور شویم. از آنها بیاموزیم و به آنها بیاموزیم. مطمئن باشیم که اگر عملاً به آنها کمک کنیم آنها هم از کمک کردن دریغ نمی کنند. آنگاه در راه یک هدف مشترک می جنگیم و هیچگونه جدایی و افتراقی بین ما پیش نمی آید. در این صورت به مثابه بخشی از مردم پانپای آنها در خیابان و میدان مبارزه می کنیم و جزئی از جنبش رنگین کمانی خواهیم بود که سرخی آن را نمایندگی خواهیم کرد.

به نظر می رسد باید از فیتیشیزه (خرافات) کردن موضوع انقلاب و اشکال سازمانی آن خودداری کنیم. به عبارت دیگر باید طوری عمل نکنیم که گویا طبقه کارگر - خصوصاً کارگران صنعتی - بطور اتوماتیک سازمانیابی و انقلاب خواهند کرد. و یا باید تا تشکیل حزب طبقه کارگر و یا جبهه متحد چپ دست روی دست گذاشت و مردم را از ترس فریب خوردن و گمراه شدن به بی عملی فراخواند. اینک ما با داشتن اینهمه فرصت و امکان هنوز سنگ فرقه ها را به سینه می زنیم و نتوانسته ایم استراتژی روشنی برای خود تدوین کنیم تقصیر مردم که نیست. مردم گرفتار باند خرافاتی خامنه ای - احمدی نژاد هستند که فکر می کنند امام زمان شان در انتخابات دخالت داشته و فرشتگان و اولیا و اوصیا در کار هدایت آنها هستند. مردم به عینه می بینند که نه آزادی دارند و نه امنیت و رفاه. حال می خواهند از شر رژیمی این چنینی خلاص شوند. مگر نه اینکه غریق به هر چه دم دستش باشد چنگ می اندازد؟ پس تقصیر مردم چیست که کشتی نجات سوسیالیستی در انتظارشان نیست تا آنها را به ساحل امن و رفاه برساند؟ طرفه اینکه مردم اگر صرفاً با رژیمی نظامی

**خبرنامه ندا**  
خبرنامه ندا را بخوانید و در میان مردم بخش کنید  
**بگذار صد گل بشکفد...**  
محبوبان

زندگی در هجوم حکومت اسلامی کشنده و طاقت فرساست. در این سنگین نیست. در صورت تدویر این حکومت هیچ آینده روشنی چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت برای کشور، ریه، جوانان و سرسازمان و مقامات رسمی کشور نیست. مردم ایران به زمین سوختگزارند که با فشار و ویرانی مصیبت خواران و برده ها را به کشتارگاه سلاخ کرده و در این مسیر جانگاریان خود و غیر خودی یعنی سوسیالیست حکومت رادیکال، شهروندان را بر سر آتشگاه خاری خود مردم کشور را دشمنی محسوب می کند. نود اینست. سوسیالیست باطلان جهان آفر و دیکتاتور می خواهد. هنوز به نوبت افرا در داخل می اندیشد و مبالغه غریزه خود را دامان می کشد. دستان بزرگ او با همه جا به سوی دستان خود او و یک هیله راز است. سازمان ملل متحد همچنان در خاموشی سر می برد. هنوز هیچ بنساخته ای از اظهار جفا، تحریم، بستن کانال آبیاری و غیره در کار نیست. بدین معنی که با همسر منته جمل که با همسر ملل متحد، از سوخت سرمایه ملل به جسم خود، آنگاه بزرگان و نخبگان آلمان و ایران در این وانفسا علیه مردم است. ظاهری آنکا مرکز می خواهد مرکز تجاری ایران و آلمان را در براس افتتاح کند. به گزارش نخبین بزرگان و نخبگان آلمان همچنان در راه آزادی برای قرارداد با طرف ایرانی بین سینه است. اینهمه اما با این توجیه صورت می گیرد که گویا غربی ها نمی خواهند گزک به دست رژیم ایران بدهند. در حالیکه رژیم اسلامی قادر است همین فردا خامنه ای را به اعتراف جاسوسی برای اسرائیل وادارد. همچنانکه پیشترها این کار را با سعید امامی ها و بعضی از اعضای بیت منتظری و از آن پیشتر بیت شریعتمداری انجام داده است. از این رو برای قطع این روند چاره ای جز تلاش برای تغییر در صورت امکان سرنگونی این رژیم نیست. اما آیا به صرف تغییر رژیم و حتا سرنگونی آن میتوان به مردم وعده آزادی و رفاه داد؟ آیا می توان آنها را به آینده ای روشن و سعادتمند مطمئن کرد؟ مسلم است که نمی توان. در این مورد نیز شکی نیست. تنها تحت رژیمی سوسیالیستی که در آن شوراها قدرت را در دست داشته باشند و کارمزدی لغو شده باشد میتوان به آزادی و رفاه دست یافت (البته می توان قیود و شروط دیگری را به این مجموعه اضافه کرد).

## خبرنامه ندا

<http://nedaanews.com>

خبرنامه روزانه ای است که از دوم تیر ۱۳۸۸ با نشر اخبار و مقالات آغاز به فعالیت کرده است. چنانکه از اسمش عیان است اخبار مربوط به جنبش مردمی را در تارنمای خود درج میکند. در خبر نامه ندا از جمله می خوانیم:

سرمقاله

### "پیام اول: چراها و چگونه ها

هدف ما از شرکت در این مبارزات به مراتب فراتر از نتایج انتخابات ریاست جمهوری دهم است. و معتقد هستیم که اکثریت کسانی که در انتخابات شرکت کردند و به موسوی و به کروی رأی دادند نیز اهداف و خواسته هایشان به مراتب بالاتر از گزینش این یا آن فرد بوده است. زمانیکه مردم در مناظره های تلویزیونی به عمق اختلافات کاندیداها پی بردند معتقد شدند که برای شکستن قدرت مطلقه از موقعیت انتخاباتی، بعنوان کم هزینه ترین راه، استفاده کنند. در حقیقت، انگیزه مردم به دستیابی به آزادی های مردمی و انسانی شان بود که در مقابل انحصارطلبان حکومتی به اصلاح طلبان حکومتی رأی دادند... اما، اینک که پرداخت این هزینه را به ما تحمیل کرده اند، دلیلی ندارد که خواسته های مبارزاتی خود را به نتایج انتخابات محدود کنیم. اینک زمان آن رسیده که مستقیماً برای آزادی های مردمی و انسانی خود مبارزه کرده تا اگر نتیجه ی مبارزات ما به قدرت گیری اصلاح طلبان حکومتی هم انجامید، ایشان بدانند که تا زمانیکه حقوق اولیه و خواسته های ما محقق نشود، دست از مبارزه بر نمی داریم."

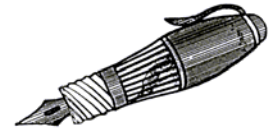
## بگذار صد گل بشکفد...

م. مینایی

زندگی در جهنم حکومت اسلامی کشنده و طاقت فرساست. در این شکی نیست. در صورت تداوم این حکومت هیچ آینده روشنی چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت برای کارگران، زنان، جوانان و نیز سایر اقشار و طبقات زحمتکش متصور نیست. مردم ایران با رژیمی سروکار دارند که با قساوت و بربریتی منحصر بخود خیابانها و زندان هایش را به کشتارگاه مبدل کرده و در این مسیر جنایتکارانه خودی و غیر خودی نمی شناسد. حکومت دقیقاً همچون یک رژیم اشغالگر خارجی همه مردم کشور را دشمن محسوب می کند. دول امپریالیستی باصطلاح جهان آزاد و دیکراسی خواه هنوز به توازن قوا در داخل می اندیشند و منافع غارتگرانه خود را دنبال می کند. دستان باراک اوباما همچنان به سوی دستان خون آلود ولی فقیه دراز است. سازمان ملل متحد همچنان در خاموشی بسر می برد. هنوز هیچ نشانه ای از اظهار جدی، تحریم، تشکیل اجلاس فوق العاده و بکار گیری آرش شماره ی ۱۰۳

– کودتایی سرو کار داشتند کارشان به اندازه کافی مشکل بود اما بدتر اینکه با حکومتی درگیرند که از مذهب ابزار سیاسی ساخته است از اینرو مجبورند قبل از خود رژیم تقدس مذهبی‌اش را از بین ببرند. بخاطر همین است که دارند قدم به قدم خلع سلاح‌اش می‌کنند. همین مردم بعد از گفتن الله اکبر در پشت بام‌ها کفرآمیزترین SMSها را برای هم می‌فرستند. اینان با پشت کردن به آیت‌الله‌ها نشان داده‌اند که برای توصیه‌های مذهب مداران تره هم خرد نمی‌کنند اما تا ما عملاً در کنارشان نباشیم و حرف دلشان را نزنیم برای توصیه‌های ما هم تره خرد نخواهند کرد. به نظر من جنبش رنگین کمان باید همین نقیصه را برطرف کند.

انتشار از «ندای سرخ»  
هشتم مرداد ماه ۱۳۸۸



## انتخابات و تشکلات کارگری

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه یک تشکل کاملاً صنفی و کارگری است و این سندیکا به واسطه آگاهی کارگران و با حمایت و حضور گسترده کارگران در سال ۱۳۸۴ تشکیل و کماکان تا به امروز با وجود فراز و نشیب و دشواری‌های فراوان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در مورد انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری از هیچ کاندیدایی حمایت نمی‌کند و حمایت از هر کاندیدایی را در حیطه فعالیت تشکل‌های مستقل کارگری نمی‌داند. در نبود آزادی احزاب، بالطبع تشکل ما نیز از نهادی اجتماعی که حامیش باشد محروم است، حال آنکه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی دخالت‌گری و فعالیت سیاسی را حق مسلم تک‌تک افراد جامعه دانسته و برآن است که کارگران سراسر ایران در صورت ارائه منشور کارگری کاندیداهای ریاست جمهوری و دادن تضمین عملی به شعارهای انتخاباتی در این رابطه، می‌توانند در انتخابات شرکت کنند یا نکنند.

هر کدام از کاندیداهای تایید شده شورای نگهبان در صدها سالن سخنرانی، مسجد حسینیه و دانشگاه که قادرند حامیانشان را در آرامش دور هم جمع کنند و هر تبلیغی را که به حال خود مفید می‌دانند، انجام دهند. اما هر نشست و تجمع کارگری با سرکوب رو به رو می‌شود، حتی خیابان و پارک هم از مردم دریغ می‌شود و در طبیعی‌ترین جایبی که کارگران می‌توانند بدون هزینه در آن جمع شوند، مورد شیخون و هجمه و سرکوب قرار می‌گیرند.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه یک تشکل کاملاً صنفی و کارگری است و این سندیکا به واسطه آگاهی کارگران و با حمایت و حضور گسترده کارگران در سال ۱۳۸۴ تشکیل و کماکان تا به امروز با وجود فراز و نشیب و دشواری‌های فراوان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در مورد انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری از هیچ کاندیدایی حمایت نمی‌کند و حمایت از هر کاندیدایی را در حیطه فعالیت تشکل‌های مستقل کارگری نمی‌داند. در نبود آزادی احزاب، بالطبع تشکل ما نیز از نهادی اجتماعی که حامیش باشد محروم است، حال آنکه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی دخالت‌گری و فعالیت سیاسی را حق مسلم تک‌تک افراد جامعه دانسته و برآن است که کارگران سراسر ایران در صورت ارائه منشور کارگری کاندیداهای ریاست جمهوری و دادن تضمین عملی به شعارهای انتخاباتی در این رابطه، می‌توانند در انتخابات شرکت کنند یا نکنند.

ولیکن سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه به عنوان یک نهاد کارگری وظیفه خود می‌داند از تمام کاندیداها بپرسد تا در صورت ارائه جواب منطقی، کارگران تصمیم خود را در این رابطه بگیرند.

ولی متأسفانه کاندیداهای ریاست جمهوری تا به حال در مطبوعات و کنفرانس‌ها و نشست‌های خبری و سفرهای شهرستانی هیچ‌گونه اظهار نظری در مورد کارگران و بیکاران و مطالبات آنها نکرده‌اند. امروزه برای کارگران و خانواده‌هایشان تشویق به شرکت در انتخابات یکی از بی‌معناترین بحث‌های موجود می‌باشد چرا که کارگران در سه دهه گذشته، تمام روسای جمهور از دوره جنگ و دوره سازندگی و دوره اصلاحات و هم‌چنین رئیس جمهور مهرورز را تجربه کرده‌اند. ما از تمام همکاران و هم‌طبقه‌ای‌ها ایمان می‌خواهیم که اگر در محیط کار، خانه، درس و محل زندگی‌شان بحث انتخابات مطرح شد، این موضوع را از یاد نبرند که از خود و دیگران بپرسند که برنامه مدعیان ریاست جمهوری برای کارگران چیست؟

۱. نظر صریح کاندیداهای دوره دهم ریاست جمهوری در رابطه با تشکیل تشکل‌های مستقل کارگری و صنفی بدون دخالت دولت و کارفرما چیست؟

۲. سرکوب تشکل‌های مستقل کارگری چون سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه را چگونه توجیه می‌کنند؟  
۳. با توجه به مطالبات انباشته شده کارگران و خط فقر اعلام شده برای امسال که مبلغ ۸۵۰ هزار تومان اعلام شده اما از آن طرف دستمزد ماهانه کارگران را دوپست و شصت و سه هزار تومان تعیین نموده‌اند، آیا به خواست تشکل‌های کارگری که دستمزد حداقل یک میلیون تومان را با امضاء کارگران کارخانجات سراسر کشور اعلام نمودند گردن خواهید نهاد؟  
۴. نظر خود را نسبت به کنوانسیون‌های بین‌المللی کارگری، حقوق کودک، زنان و حقوق بشر اعلام نموده و بفرمائید چگونه به آنها پایبند خواهید بود؟

۵. نظر و برنامه خود را نسبت به امنیت شغلی، ایجاد شغل، مسکن و برنامه بیمه‌های بیکاری برای افراد بالاتر از ۱۸ سال، بیمه‌های درمانی برای آحاد مردم و لغو قراردادهای موقت که عامل فلاکت و فقر میلیونها خانواده کارگری شده، بیان نمائید؟  
در طول این سال‌ها به کارگران گفته شده که فداکاری کنند و وضع فلاکت بار و بی‌حقوقی خود را بپذیرند در حالی که کارگران نه می‌توانند با امنیت و امید به محل کارشان بروند و نه برای آسودن به خانه‌هایشان – هزاران نفر لباس شخصی و نیروی انتظامی را به عنوان نیرویی که هیچ‌کار مولدی انجام نمی‌دهد و برای محروم کردن و بازداشتن کارگران از زندگی آزاد آنها را برای هر جا و هر کاری لازم باشد با هر درجه از خشونت و اعمال زور آماده نگه داشته‌اند، اما یک روز را برای بیان خواست و مطالبات کارگران از آنها دریغ می‌کنند.

این‌ها موضوعاتی مختص به زمان انتخابات نیست، حال این مسائل در گرو همکاری تمام زحمتکشان است که این سد را در مقابل خود می‌دانند، برای عبور از این سد و رسیدن به جامعه که حل مسائل آن فقط به رئیس جمهور و مجلس محول نشده است باید کوشید. سعادت عمومی در گرو دخالت‌گری و همکاری عمومی است و نگذاریم دیگران برای ما تصمیم بگیرند. خودمان باید ابتکار عمل را بدست بگیریم.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه  
اردیبهشت ۱۳۸۸



## بخشی از اطلاعیه‌ی کارگران ایرانخودرو:

ما تنها در انتخاباتی شرکت می‌کنیم که حافظ منافع ما کارگران باشد  
دوستان کارگر  
نه بد می‌خواهیم نه بدتر  
فقط یک دنیای بهتر

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و پس از گذشت چهار سال از حاکمیت دولت نهم، آنچه نصیب ما کارگران گردیده است، رشد لجام‌گسیخته تورم و گرانی، گسترش فقر، بی‌برنامگی، خسارت‌های ناشی از

انتخابات فقط در نهایت حفظ بقای نظام سرمایه داری خواهد بود کارگران به علت شرایط جامعه حق انتخاب ندارند از آنجایی که در دوره های مختلف انتخابات چه ریاست جمهوری و چه سایر انتخابات، تمام طرفهای این حکومت را دیده ایم، در این انتخابات که نمایشی برای مضحکه کردن مردم است تمام کاندیدها شرایطی را اعلام کردیم. ولی هیچکدام از کاندیدها در همه جا هیچ حرفی از خواستههای ما کارگران نگفتند براین اساس ما جمعی از کارگران ایرانخودرو ضمن درک شرایط کنونی، در انتخاباتی شرکت نمی کنیم که حق انتخاب نداریم ما در انتخاباتی شرکت نمی کنیم که هیچگونه آزادی نداریم ما در انتخاباتی شرکت نمی کنیم که هیچگونه تشکل کارگری نداریم ما تنها در انتخاباتی شرکت خواهیم کرد که حافظ منافع ما کارگران باشد. جمعی از کارگران ایرانخودرو خرداد ۸۸

<http://khodrokar.blogfa.com/>



## بیانیه کانون نویسندگان ایران

### درباره‌ی رویدادهای خونین اخیر

سرانجام، انتخابات نمایشی و غیردموکراتیک خردادماه به خون مردم رنگین شد. فرجام این سناریوی ضددموکراتیک چیزی جز این نمی‌توانست باشد.

روزنه‌ی کوچکی مانند این انتخابات، که حاکمیت ناگزیر از گشودن آن بود، کافی بود تا خواسته‌های سرکوب‌شده و انباشته‌ی مردم از آن فوران کند و به موجی گسترده بدل شود که در روزهای گذشته شاهد آن بوده‌ایم. ما بدون توجه به بازی قدرتی که میان نامزدها و جناح‌های مختلف ساختار قدرت در جریان است، و جدا از سوادهایی که گردانندگان نمایش انتخابات در سر دارند، سرکوب مردم و به خاک و خون کشیدن جوانان آزادی خواه این سرزمین را محکوم می‌کنیم و بر این باوریم که تا آزادی بی‌قید و شرط احزاب، سندیکاهای اتحادیه‌ها و انجمن‌های آزاد و مستقل تأمین نشود، تا آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثناء محقق نشود، تا بساط سرکوب به طور جدی و کامل برچیده نشود، مشکل مرحله‌ی کنونی تاریخ جامعه‌ی ما حل نخواهد شد.

به سرکوب و کشتار مردم پایان دهید! به اراده‌ی مردم گردن نهید!



## بیانیه

### کانون روزنامه نگاران و نویسندگان برای آزادی

#### در مورد وقایع اخیر

اعتراض مردم به نتایج انتخابات، منجر به حرکت گسترده‌ی اجتماعی مردم در برابر حاکمیت جمهوری اسلامی ایران شد. سرانجام پس از سی سال استبداد و سرکوب عریان، حضور پویا و مستمر مردم در کوچه و خیابان، پایه‌های نظام جمهوری اسلامی ایران را به لرزه در آورده است.

تصمیم‌های شخصی عجولانه و نادرست و مهمتر از همه عدم تحقق وعده‌های فراوانی است که به ما کارگران داده شده است. طی چهار سال گذشته، تشکل‌های کارگری به ویژه تشکلهای آزاد کارگری به دلیل وظیفه‌ای که برای دفاع از حقوق کارگران برعهده داشتند، بیشترین آسیب‌ها را متحمل شدند به طوری که در سایه حاکمیت دولت مدعی مهرورزی و عدالت طلبی، بسیاری از فعالان کارگران در سراسر کشور بارها مورد تهدید، تبعید، ضرب و شتم، شلاق وزندان و اخراج قرار گرفتند و با وجود ادعاهای فراوان رئیس دولت نهم که همواره به کارگر زاده بودن خود می‌بالیده است، به جرات می‌توان گفت که در هیچ دوره‌ای از تاریخ این سرزمین، کارو کارگر اینگونه مورد تعدی، ظلم و توهین قرار نگرفته است.

### دوستان کارگر

انتخابات دور دهم ریاست جمهوری در حالی برگزار می‌شود که دولت مهرورز عدالت گستر با چپاول و حق خوری از کارگران، برده داری نوینی در قرن معاصر را دایر کرده است! دولتی که راه بقایش در سرکوب کارگران و سایر اقشار درد کشیده جامعه است، در این دولت تنها چیزی که به حساب نیامد حق کارگران و حقوق به یغما رفته شان بود. وعده‌های پول نفت، سهام عدالت، عدالت، مهرورزی و ... نوشته‌هایی بود که فقط پارچه‌های تبلیغاتی را زینت می‌داد اما در عمل، ففر، بی‌عدالتی، سرکوب و شرمندگی برآیمان به ارمغان آورد. دهمین دوره انتخابات در حالی شروع شده است دهها نفر از کارگران در زندان بسر می‌برند کوچکترین صدای آزادیخواهی با شدت تمام سرکوب می‌شود و دولت نهم فقط نظاره‌گر این حوادث می‌باشد ما کارگران ایرانخودرو سوالات خودمان را از رسماً اعلام کردیم ولی هیچکدام از کاندیدها به آن جواب ندادند می‌دانید چرا؟

چون دغدغه کاندیدها خواسته‌های ما کارگران نیست. برای کاندیدها حفظ وضع موجود و آزادی فقط برای سرمایه داران در جهت غارت بیشتر ما کارگران است ما کارگران ایران خودرو اعتقاد داریم بدون داشتن این زیر ساختها کارگران حتی به حداقل حق خود نیز دست دست نخواهند یافت

.....

### همکاران گرامی

تجربه سال‌های گذشته ثابت نموده است که تمام انتخابات در خدمت حفظ وضع موجود و یا بهبود آن برای حاکمان سرمایه داری بوده است دولتی که افتخار آن اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی که همان خصوصی سازی یا فقر و فلاکت بیشتر برای کارگران است می‌باشد دولتی که افتخار خدمت به بخش خصوصی یعنی سرمایه داران یکی از اولویهای کاریش می‌باشد هرگز نمی‌تواند به نفع ما کارگران قدمی بردارد سی سال تجربه نشان داده است این دولت‌ها حامی سرمایه داران می‌باشند. مگر دولت سازندگی نبود که قراردادهای موقت را با تمام وقاحت پایه گذاری کرد مگر دولت خاتمی نبود که تمام مبارزات کارگران را سرکوب کرد دستگیری و اخراج دهه‌انفر از کارگران از زمان دولت موسوی تا هاشمی واز خاتمی تا احمدی نژاد هنوز یادمان نرفته است. چهار سال پیش همین کسانیکه امروز سنگ موسوی را به سینه می‌زنند مگر احمدی نژاد را به سرکار نیاوردند. وفرادا همینها خواهند گفت که ما بازهم اشتباه کردیم

### دوستان کارگر

کارگران و زحمتکشان جامعه بدون داشتن تشکلهای واقعی حق انتخاب ندارند. کارگران چون شناخت ندارند در نتیجه انتخاب درستی هم نخواهند داشت. مشکل ما کارگران انتخاب این دولت و آن دولت نیست مشکل ما کارگران سیستم سرمایه داری است.

به نظر ما هر دولتی در هر انتخاباتی حتی آزادترین آن مثل فرانسه سرکار بیابند مگر در انگلیس و حزب کارگر در سرکار نیست چه گلی بر سرکارگران زده است غیر حفظ نظام سرمایه داری انگلیس در حان کنونی

- پس از پایان پوشش خبری از انتخابات دهم، هنگامی که از ایران برگشتم، نامه‌گیر الکترونیکی من پر از نامه‌های برخی از محققین و نویسندگان چپی بود که بحران اخیر در ایران را نتیجه دخالت امپریالیسم امریکا ارزیابی می‌کردند. خواندن تک‌تک این نامه‌ها برای من که تازه از سفر ایران برگشته بودم، گیج کننده و شوک‌آور بود، زیرا هنگامی که من در ایران بودم مردمی را دیدم که به خاطر عدالت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و آزادی در خیابان‌های تهران و شهرهای بزرگ جانفشانی می‌کردند و زندگی خود را به خطر می‌انداختند.

واقعیت این است که بسیاری از مردم امریکا و خصوصاً بسیاری از چپ‌های امریکایی و افراد مترقی، از تظاهرات مردم ایران و از مطالبات آن‌ها حمایت می‌کنند و سرکوب‌های رژیم ایران را محکوم می‌کنند و از سوی دیگر مخالف هرگونه دخالت نظامی و یا سیاسی خارجی در ایران هستند. اما گروه کوچکی از «چپ» آنهایی که در تارنمای «Monthly Review» می‌نویسند مانند «جیمز پتراس»، استاد بازنشسته علوم سیاسی معتقد است که حرکت‌های اعتراضی مردم ایران در این مقطع نتیجه‌ی فعالیت‌های پنهانی «CIA» در ایران است.

برای من که در این دوران از نزدیک شاهد بودم، حضور گسترده‌ی مردم در خیابان‌های ایران نه تنها خارج از کنترل و فرمان رهبران اصلاح طلب قرار داشت بلکه این حرکت عظیم مردمی نمی‌توانست به وسیله‌ی دست‌های پنهان «CIA» هدایت و سازماندهی شده باشد.

اجازه بدهید که برای لحظه‌ای فکر کنیم که امریکا می‌خواست تظاهرات مردم ایران را هدایت کند و آن را در کنترل خود در بیاورد. آیا امریکا در این کار موفق شد؟ باید بگویم که این تظاهرات میلیونی مردم ایران انعکاسی بود از ۳۰ سال سرکوب و ستم که رژیم جمهوری اسلامی به مردم ایران اعمال کرده و ابراز خشمی بود که طی این سال‌ها بر روی هم انباشته شده بود. طی ۳۰ سال گذشته رژیم جمهوری اسلامی ایران انواع و اقسام سرکوب و ستم را به کارگران، زنان و اقلیت‌های قومی و مذهبی و برآستی بر اکثریت مردم ایران اعمال کرده است. آیا محمود احمدی‌نژاد، آن طور که برخی تصور می‌کنند فردی ضدامپریالیست است، صحت دارد؟ یا برعکس او فردی دیکتاتور است که جلو مبارزات واقعی مردم ایران را علیه سیاست‌های امریکا در منطقه را می‌گیرد؟

اجازه بدهید که نظرم را در این مورد بیشتر توضیح بدهم. اما قبل از این باید بگویم هیچ کدام از این «چپ‌هایی» که مدافع احمدی‌نژاد هستند، هیچ گاه از ایران دیدن نکرده‌اند. من در تجربه‌ی اخیرم در ایران که بسیار آموزنده بود با مردم زیادی گفتگو کردم و از نزدیک با نظرات آن‌ها آشنا شدم که به ترتیب بیان خواهم کرد.

#### ادعای اول:

برخی از نویسندگان چپ مانند James Petras مدعی هستند محمود احمدی‌نژاد برنده‌ی انتخابات است چرا که نیروهای مخالف او نتوانستند که حتی یک دلیل بر تقلبی بودن انتخابات ارائه دهند.

«جیمز پتراس» می‌نویسد: کوچکترین مدرکی وجود ندارد که قبل از انتخابات و یا در روز انتخابات سلامت و صحت انتخابات را مورد شک و تردید قرار داده باشد. به نظر «جیمز پتراس» همه چیز تا قبل از شمارش آراء بدرستی پیش رفته است. این حرف از بی‌اطلاعی آقای پتراس است. او نمی‌داند که در واقع از هفته‌ها قبل از روز رأی‌گیری ایرانیان به طور گسترده نگران تقلب در انتخابات بودند. وقتی من به انتخابات سال ۲۰۰۵ میلادی را پوشش خبری دادم در همان زمان نیز «کروبی» یکی از رقبای انتخاباتی ریاست جمهوری، به نتیجه انتخابات معترض بود و از تقلب گسترده به نفع احمدی‌نژاد سخن گفت. به همین ترتیب در روز انتخابات اخیر نیز مسئولان رسمی دولت از ورود ناظرین کاندیداهای مخالف احمدی‌نژاد به پای صندوق‌های رأی جلوگیری کردند. کسانی که با ستاد انتخاباتی موسوی و کروبی کار می‌کردند قصد داشتند که با فرستادن پیام‌های تلفنی «SMS» نتیجه‌ی شمارش آراء هر حوزه را به مراکز ستادهای خود گزارش کنند، اما مسئولین دولتی سیستم «SMS» را به سرعت مسدود کردند. در نتیجه شمارش آراء تماماً در اختیار و کنترل مسئولین وزارت کشور که طرفدار دولت احمدی‌نژاد بودند قرار گرفت. من بارها شنیدم که صندوق‌هایی که وارد حوزه‌های رأی‌گیری می‌شوند از

ترفندهای رژیم برای به انحراف کشاندن این موج آزادیخواهی به شکست انجامیده و رویارویی مردم برای گرفتن آزادی، منجر به تلاطمی شده است که جامعه‌ی ایران را به سمت تحولی جدی سوق می‌دهد. اعتراضگری مردم ایران و بروز خشم توده‌ها در حقیقت اعلام انزجار آنها از تمامیت حاکمیت جمهوری اسلامی است و باین اعتبار نه تنها رسانه‌های گروهی جهان را تحت پوشش قرار داده، بلکه افکار عمومی و سیاستمداران جهان نیز به روند پر التهاب تحولات ایران چشم دوخته‌اند.

شعار "زنده باد آزادی"، "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر خامنه‌ای" طنین انداز اینک فضای کشور شده و عوامفریبی سی سال حاکمیت استبداد را در ایران افشا کرده است.

بیش از دهها کشته، صدها دستگیری و هزاران زخمی هزینه‌ای است که مردم ایران پرداخته‌اند تا بار دیگر رهایی خویش را تجربه کنند.

عوامل سرکوب و در رأس آنها، خامنه‌ای نیز به میزان سرکوبگری خویش افزوده‌اند، اما این بار مردم ایران با اتحاد و یکپارچگی تکلیف خویش را شفاف تر نموده‌اند تا به تغییر شرایط اجتماعی، سیاسی کشور ایران دست یابند.

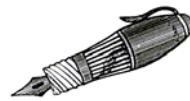
تیراندازی مستقیم به سوی مردم و کشف جسد پریسا (زهره پیشدادیان) یکی از فعالان دانشجویی، نشان می‌دهد که عوامل رژیم با شناسایی و هدف قرار دادن فعالان مؤثر به کشتار ددمنشانه‌ی خویش ادامه می‌دهد. درگیری‌های خیابانی و کشته شدن زنان و مردان و جوانان در وقایع یک هفته‌ی اخیر، اوراق آزادیخواهی کشور ایران را برای همیشه در تاریخ ثبت کرده است.

عوامل و ماشین سرکوب رژیم در برابر این گستردگی موج اعتراضی، دستپاچه شده است و احتمال تکرار شدن جنایت و کشتار جمعی و اعدام و زندان دهه‌ی ۱۳۶۰، توسط جمهوری اسلامی ایجاب می‌کند که نیروهای مردمی و مترقی با هوشیاری و خودسازماندهی، حرکت و اعتراض گری خویش را تداوم بخشند.

کانون روزنامه نگاران و نویسندگان برای آزادی، سرکوب وحشیانه‌ی حاکمان جمهوری اسلامی را به شدت محکوم و از مبارزات مردم ایران حمایت می‌کند و خواهان آزادی همه‌ی زندانیان سیاسی دستگیرشدگان و وقایع اخیر است.

❖

## ایران و اغتشاش فکری چپ



نویسنده: Reese Erlich

برگردان: محمد صفوی - ونکوور

#### مقدمه مترجم:

مطلب زیر ترجمه‌ای است از «Reese Erlich» گزارشگر مستقل و آزاد که طی روزهای تبلیغات انتخابات دهم در ایران حضور داشته و خود از نزدیک شاهد حضور میلیونی مردم در خیابان‌های تهران و آن چه که در روز انتخابات گذشته، بوده است. او از منتقدان سیاست خارجی امریکا، خصوصاً در منطقه‌ی خاورمیانه و ایران است. ایرلیچ نویسنده‌ی کتابی به نام «The Iran Agenda» است که وسیعاً سیاست خارجی امریکا در مورد ایران را به نقد کشیده است.

مقاله «ایران و اغتشاش فکری چپ» جواب و یا نقد نظرات آن دسته از نیروهای چپ خارجی یا داخلی است که به همراه باند نظامی امینی احمدی‌نژاد و خامنه‌ای، حضور میلیونی مردم در خیابان‌های تهران و سایر شهرهای بزرگ ایران را به توطئه‌ی خارجی نسبت می‌دهند و یا آن را نمونه‌ای از انقلابات مخملی و رنگی نظیر آن چه که در اوکراین و گرجستان اتفاق افتاده ارزیابی می‌کنند. ❖





که دچار شوک و خشم شدند. مردم ایران به طور گسترده به این نتیجه معترض بودند.

در طی دو روز صدها هزار نفر به طور آرام در اعتراض به نتیجه‌ی انتخابات به خیابان‌های تهران و دیگر شهرهای ایران آمدند.

آیا براستی «CIA» انتظار چنین وضعی را داشت؟

آیا «CIA» می‌دانست که نتیجه‌ی شمارش آراء چگونه خواهد بود؟

آیا «CIA» چنین شبکه‌ی گسترده‌ای در ایران داشت که بتواند چنین جنبشی به آن عظمت را کنترل و هدایت کند و یا روی آن تأثیر بگذارد و یا طی ۲ روز چنین شبکه‌ی گسترده‌ای بوجود بیاورد که تأثیر گذار باشد؟

چنین تحلیلی مبنی بر دخالت «CIA» بر وضعیت جاری در ایران فقط دادن اعتبار بیش از حد و اندازه به «CIA» است. و از طرفی، توهینی است به حرکت‌های اعتراضی مردم ایران. آن‌ها که می‌گویند «CIA» امکان ارتباطی پیشرفته و «Twitter» در اختیار تظاهرات کنندگان قرارداد، این یک حرف بی‌اساس و بی‌معنی است. همان طور که در گزارش برای خبرگزاری «رویتر» بیان کردم، اکثر مردم ایران امکان دسترسی به «Twitter» را ندارند. مردم سازماندهی تظاهرات خود را تنها از طریق دهن به دهن و یا از طریق تلفن‌های همراه به اطلاع هم می‌رسانند. به طور روشن و واضح می‌گویم: براساس آن چه در ایران دیدم هیچ کس تظاهرات را رهبری نمی‌کرد. تظاهرات مردم که با اعلام نتیجه‌ی انتخابات و به خاطر تقلب در آن آغاز شد در طی یک هفته به یک جنبش عظیم آزادیخواهی مبدل شد.

شما می‌توانستید تنوع حضور مردم از افسار گوناگون را در این جنبش آزادیخواهانه، از نزدیک ببینید. از هر قشری در این حرکت حضور داشتند. افسار مرفه، جوانان خوش‌تیپ که شلوارهای جین تنگ و عینک‌های آفتابی شیک و مدل‌دار پوشیده بودند، همین طور بخش عظیمی از طبقه‌ی کارگر حضور داشت و هم چنین زنانی وجود داشتند که با چادر و یا حجاب در این تظاهرات‌ها شرکت کرده بودند. در این تظاهرات‌ها جوانان بودند که بارها به جرم این که با دوست دختر و یا پسر خود در خیابان‌های راه رفته‌اند توسط بسیج و مأموران انتظامی مورد ضرب و شتم و آزار و اذیت قرار گرفته بودند. زنان جوانی حضور داشتند که به خاطر این که موهای آنان از زیر روسری بیرون بوده است در خیابان‌ها به طرز بیرحمانه‌ای کتک خورده‌اند. در این تظاهرات کارگرانی وجود داشتند که زیر بار تورم ۲۴ درصدی خرد شده‌اند و با حداقل حقوق و مزایا زندگی می‌کنند و از داشتن تشکلهای واقعی و مستقل کارگری که بتوانند از حقوق پایمال شده خود دفاع نمایند محروم‌اند.

بعضی از تظاهرات کنندگان خواهان دولت اسلامی مدرن بودند. بعضی خواهان جدایی دین از دولت هستند. بعضی خواهان بازگشت به دموکراسی پارلمانی چیزی که در دوران دکتر محمد مصدق، قبل از کودتای ۱۹۵۳ میلادی در ایران وجود داشت، هستند. اکثر قریب به اتفاق مردم معتقدند که ایران حق دارد از انرژی اتمی و فن‌غنی‌سازی اورانیوم برخوردار باشد. آن‌ها از حقوق مردم فلسطین در مقابل اشغالگری اسرائیل دفاع می‌کنند. آن‌ها خواهان پایان اشغال نظامی عراق توسط آمریکا هستند.

قبل با برگ‌های رأی پر شده‌اند. دو پرفسور دانشگاه St. Andro اسکاتلند در بخش مطالعات ایران که به طور دقیق انتخابات اخیر ایران را دنبال کرده‌اند و نتیجه‌ی رسمی انتخابات را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند، معتقدند که نتیجه‌ی انتخابات با واقعیت مغایرت دارد و تقلب بزرگی صورت گرفته است. آن‌ها معتقدند برای این که احمدی‌نژاد پیروز این انتخابات در یک سوم استان‌های ایران باشد می‌باید:

۱- تمام افراد واجد شرایط رأی دادن در این استان‌ها به احمدی‌نژاد رأی داده باشند.

۲- تمام رأی دهندگان جوانی که برای اولین بار رأی داده‌اند باید رأی خود را به احمدی‌نژاد داده باشند.

۳- هم چنین رأی تمام کسانی که قبلاً به اصول‌گرایان رأی داده‌اند در این انتخابات نیز رأی خود را به احمدی‌نژاد داده باشند.

۴- ۴۴ درصد رأی کسانی که قبلاً به اصلاح‌طلبان رأی داده بودند نیز باید به احمدی‌نژاد رأی می‌دادند.

باید به خاطر داشته باشیم که احمدی‌نژاد در سیستمی پیروز انتخابات اعلام شده است که این سیستم بسیار بسته عمل می‌کند. شورای نگهبان رژیم، تعیین می‌کند که چه کاندیداهایی صلاحیت دارند که در انتخابات شرکت کنند. شورای نگهبان صلاحیت هیچ زنی برای شرکت در مبارزات انتخاباتی را تأیید نمی‌کند

## ادعای دوم:

برخی دیگر می‌گویند: آمریکا تاریخ طولانی در مداخله در امور ایران دارد، بنابراین دست‌های آمریکا در پشت حوادث جاری در ایران، قرار داشته است. «Jeremi Hammond» یکی از نویسندگان ترقیخواه آمریکا در تارنمای خود در مورد سیاست خارجی آمریکا می‌نویسد. «دخالت آمریکا در ایران و امور جاری و سیاست تغییر رژیم، به طور یقین ممکن به نظر می‌رسد. او تا آن جا پیش می‌رود که می‌گوید: به نظر من آمریکا نقش تعیین کننده و مؤثری بازی می‌کند تا حرکت‌های اعتراضی مردم را علیه جمهوری اسلامی به کار برد». نویسنده‌ی دیگری «Eric Marolig» مقاله‌نویس کانادایی می‌نویسد: «در حالی که اکثر تظاهرات کنندگان در تهران مردم واقعی هستند و حرکت آن‌ها خود به خودی است، سازمان‌های اطلاعاتی غرب و مطبوعات غربی نقش کلیدی را از طریق مهیا کردن امکانات خبری مانند اینترنت و روش‌های الکترونیکی پیشرفته پیام‌رسانی مانند «Twitter» و غیره را، نظیر آن چه که در اوکراین و گرجستان به کار بردند، در این مورد نیز به کار گرفتند. هدف آن‌ها این است که سرانجام یک حکومت طرفدار آمریکا نظیر آن چه در گرجستان و اوکراین به قدرت رسید در مورد ایران نیز به وقوع بپیوندد.»

هر دو نویسنده‌ی بالا، نمونه‌های فراوانی از تلاش آمریکا را برای سرنگونی رژیم‌های قانونی در دنیا را مثال می‌آورند. از جمله می‌نویسند: «CIA» طراح یک کودتا علیه دولت قانونی و دموکراتیک دکتر محمد مصدق در سال ۱۹۵۳ میلادی در ایران بوده است. آقای «Hammond» با نقل قول از کتاب من، «The Iran Agenda» و مصاحبه‌های رادیویی من می‌گوید: «دولت بوش با اختصاص پول و کمک‌های دیگر سعی در سازماندهی اقلیت‌های قومی برای سرنگونی جمهوری اسلامی در سال ۲۰۰۷ میلادی کرد.»

باید بگویم هیچ کدام از این ادعاها و مباحث منطبق با شرایط جاری در ایران نیست و مبنای واقعی ندارد. هیچ کدام از این افراد مدرکی ارائه نمی‌دهند که نشان دهد که دولت «Obama» طرحی را مهندسی کرده است تا اعتراضات جاری در ایران را کنترل و هدایت کند.

اجازه بدهید که به طور واقعی نشان دهم که چه اتفاقاتی در روزهای اخیر در ایران بوقوع پیوسته است.

دهها میلیون ایرانی جمعه شب (۱۲ ماه جون) که پس از پایان رأی‌گیری به خانه‌های خود رفتند، معتقد بودند که میرحسین موسوی در مرحله‌ی اول انتخابات پیروز می‌شود. اما شنبه صبح هنگامی که مردم از خواب برخاستند با شنیدن خبر نتیجه‌ی انتخابات همگی دچار سرگیجه و شوک شدند. همان صبح شنبه دوستان و اطرافیان من گفتند: «کودتا شده است.»

ناگهان خشم و نفرت و عصبانیت فارغ از طبقه و موقعیت اجتماعی سراسر مردم ایران را فرا گرفت. فقط دانشجویان و افراد طرفدار موسوی نبودند

امروز به خیابان‌ها آمده‌اند ایران را به صورت قویتری در مقابل هرگونه دخالت و تجاوز خارجی و از جمله دخالت امریکا قرار می‌دهد. آن چه می‌گویم فقط یک بحث و جدل روشنفکرانه و آکادمیک نیست زندگی واقعی مردم در ایران در حال حاضر در مخاطره جدی قرار دارد. یک رژیم سرکوبگر در روزهای اخیر تاکنون ۱۷ نفر را به قتل رسانده است و صدها نفر مجروح و زخمی شده‌اند. جنبش عظیم مردم ایران ممکن است در حال حاضر آن قدر قوی نباشد که همین امروز باعث سرنگونی این سیستم بشود. اما این جنبش نطفه و هسته مبارزات آینده‌ی مردم ایران را پایه‌گذاری کرده است. منتقدین چپ باید به این سؤال جواب بدهند: شما در کدام سویی ایستاده‌اید؟! \*



## مردمی از جنس لباس شخصی‌ها

فوادشمس

"هنگامی که اوایل انقلاب گروه‌های الحادی در کشور وجود داشتند و یا زمانی که مارکسیست‌ها در میدان آزادی تجمع می‌کردند، این مردم بودند که به مقابله با آنان می‌پرداختند و اصلاً حاکمیت نیروهای نظامی را به خیابان نمی‌آورد"

این سخنان نه از زبان یکی از مسئولان امنیتی و نظامی و نه از زبان حامیان دولت احمدی‌نژاد و نه از زبان اصول‌گرایان محافظه‌کار، بلکه از زبان شیخ والشیوخ "تغییرات" و فردی که گویا قرار بوده است "اعتماد ملی" ایرانیان را بازسازی کند، خارج شده است. کسی که می‌خواست "تغییر" آن هم فقط "برای ایران" به وجود بیاورد. فردی که به ادعای حامیان رسانه‌ای و لایه‌هایی از حامیان روشنفکری و فعالان دانشجویی، منادی یک "تغییرات" جدی برای رسیدن به آزادی‌های بنیادین است. این فرد کسی نیست جز "شیخ مهدی کروب‌ی". شاید در این روزگار نقد نوشتن بر شیخ مهدی کروب‌ی کار سختی باشد. چون اولاً گویا ایشان یکی از قهرمانان "تغییر برای ایران" هستند. از طرف دیگر گویا هرگونه نقد نوشتن به این دست از قهرمانان، "اتحاد" مردم ایران را بر هم می‌زند. از طرف دیگر گویا بنا به اعلام و ژست‌های پیش‌انتخاباتی و پس‌انتخاباتی ایشان و یاران‌شان، بر خلاف آن "گروه‌های الحادی" و "این" مارکسیست‌ها، اینان خیلی خیلی انسان‌های دموکراتیکی هستند که قرار بود، برای ما دموکراسی و آزادی به ارمغان بیاورند.

حتی اگر بسیار خوشبینانه به این ادعاها پاسخ مثبت بدهیم و بسیار هم "فراموش کارانه" چشم بر سوابق شیخ مهدی کروب‌ی و امثال ایشان

با این خصوصیات و مشخصات اگر هنوز معتقدیم که «CIA» تظاهرات مردم ایران را هدایت و کنترل می‌کند باید گفت که «CIA» کارش را بسیار بد انجام می‌دهد. بدون شک «CIA» می‌خواهد که بر ایران نفوذ داشته باشد. ولی این کاملاً متفاوت است که بگوئیم «CIA» بر جنبش مردم ایران تأثیر و نفوذ دارد. این که علناً بیان کنیم که امریکا با قدرت تمام بر جنبش مردم ایران نفوذ و کنترل دارد چه بخواهیم و یا نخواهیم دست خود را در دست محمود احمدی‌نژاد و خامنه‌ای و ارتجاعیون دیگری گذاشته‌ایم که معتقدند این حرکت مردم ایران توسط امریکا و «CIA» و یا انگلستان سازماندهی شده است.

### ادعای سوم:

برخی معتقدند که محمود احمدی‌نژاد فردی است که با امپریالیسم امریکا مخالف است و بنابراین تلاش برای سرنگونی «احمدی‌نژاد»، به بقای امپریالیسم امریکا کمک می‌کند.

«جیمز پتراس» نوشته است: «احمدی‌نژاد و موضع ضدامپریالیستی او در تضاد با موضع طرفداران غرب است. به اعتقاد وی پیروزی احمدی‌نژاد در این انتخابات نظیر پیروزی تاریخی «پرون» در آرژانتین، هوگو چاوز در ونزوئلا و اوامورالس در بولیوی است».

وزیر امور خارجه ونزوئلا می‌نویسد: «دولت بولیواری ونزوئلا مخالفت قوی خود را با کسانی که با کمک خارجی‌ها و با ادعای دروغین می‌خواهند به اعتبار جمهوری اسلامی لطمه وارد سازند، اعلام می‌کند و آن حرکت را محکوم می‌کند. ولی اضافه می‌کند آن‌هایی که می‌خواهند رابطه‌ی برادرانه ما را با جمهوری اسلامی خراب کنند و می‌خواهند از بیرون پایه‌های انقلاب اسلامی را بلرزانند، محکوم می‌کنیم».

از سال ۱۹۷۹-۱۹۵۳ میلادی، رژیم شاه به طور قهرآمیزی مردم خود را سرکوب می‌کرد و خود را در کنار اسرائیل و امریکا قرار داده بود. پس از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، رژیم اسلامی به طرز بیرحمانه‌ای مردم خود را سرکوب می‌کند، اما رابطه‌ای با اسرائیل و امریکا ندارد. همین امر باعث سردرگمی و اغتشاش فکری در میان چپ در جهان شده است.

من کتاب و مقالات زیادی در مورد سیاست‌های امریکا علیه ایران نوشته‌ام. من بارها سیاست «بوش» برای سرنگونی رژیم ایران را مورد نقد قرار داده‌ام. در مورد «برنامه‌ی اتمی ایران» و حمایت ایران از «حماس» و «حزب‌الله» لبنان و شیعه‌های عراق نوشته‌ام. در ۴ سال گذشته محمود احمدی‌نژاد تلاش فراوان کرد که خود را به عنوان یک رهبر ضد امپریالیستی و رهبر جهان اسلام جا بزند. موضع‌گیری او را در نفی موضوع «هولوکاست» را بیاد داریم. همان طور که از جانب میرحسین موسوی در مناظره‌ی تلویزیونی او با احمدی‌نژاد بیان شد، سیاست خارجی احمدی‌نژاد در مورد اسرائیل و یهودیان در عمل علیه مردم فلسطین و به سود اسرائیل بوده است. اگر به طور دقیق نگاه کنیم احمدی‌نژاد در عمل هیچ گونه عملی به سود مردم فلسطین انجام نداده است. او فقط مقداری پول به «حماس» داد. علیرغم تمامی این گنده‌گویی‌های احمدی‌نژاد علیه امریکا و اسرائیل، جمهوری اسلامی ایران کمترین و ناچیزترین تأثیر را بر روند و مبارزه‌ی مردم فلسطین داشته است. اسرائیل و فلسطین در اساس باید خودشان معضلات خود را حل نمایند. بنابراین مقایسه «احمدی‌نژاد» با «هوگو چاوز» و «امورالس» یک مقایسه بی‌معنی و نادرست است. من بارها از بولیوی و ونزوئلا گزارش تهیه کرده‌ام. در این کشورها یک جنبش واقعی اجتماعی وجود دارد که رهبران آن از طریق یک انتخابات واقعی و سالم به قدرت رسیده‌اند. آن‌ها اصلاحات واقعی برای کارگران و کشاورزان و مردم خود انجام داده‌اند. اما بینیم احمدی‌نژاد چه کرده است. حاصل کارش توری ۲۴درصدی و بیکاری روزافزون بوده است. تا آن جا که به موضع‌گیری «هوگو چاوز و ونزوئلا در مورد ایران مربوط می‌شود، به سادگی می‌تواند گفت او به سختی در اشتباه است.

در بعد دیپلماتیک و سیاسی، ونزوئلا و ایران هر دو یک مسئله مشترک دارند. هر دو از جانب امریکا مورد حمله قرار داشته‌اند و هر دو از جانب امریکا تهدید به «تغییر رژیم» شده‌اند. اما با این حال هیچ عذر و بهانه‌ای قابل قبول نیست. «هوگو چاوز و دولت ونزوئلا تمام ماجرا را به صورت برعکس متوجه شده است. اوج‌گیری جنبش اجتماعی مردم ایران که

در گذشته‌شان بنیدیم و البته "میزان را حال افراد" بدانیم. باز هم باید محکم در مقابل این اظهارات شیخ مهدی که درست در روز "پنجشنبه ۱۵ مرداد" و در صفحه "احزاب" روزنامه اعتماد ملی، ارگان رسمی حزباش در شماره "۹۸۷" بیان شده است، بایستیم و با صدای بلند قدمان را بیان کنیم. تا شاید در این هیاهوی گلوله و باتوم و رسانه‌های مخملین و رنگارنگ، هشدار ما نیز شنیده شود.

متاسفانه منطق شیخ مهدی کروی برای بیان این جملات تفاوت بنیادین که هیچ، حتی تفاوت ظاهری و شکلی نیز با منطق آقایانی که اکنون زمام امور امنیتی، انتظامی و سیاسی کشور را در دست دارند و گویا قرار است شیخ مهدی کروی با آنان به مبارزه بپردازد، ندارد. آقایان حاکم نیز هم چون شیخ مهدی کروی بیشتر دوست دارند از آن چیزی که "مردم" می‌خوانند که معمولاً هم "لباس شخصی" می‌پوشند و البته "از جنس مردم" هم هستند برای مقابله با گروه‌های منحرف، حالا چه مارکسیستی باشد، چه لیبرال، چه سلطنت طلب و جدیداً هم اصلاح طلب و ... که گویا برخی اوقات می‌خواهند در "میدان آزادی" تجمع کنند، بپردازند. این آقایان حاکم فعلی هم زیاد دوست ندارند نیروهای نظامی را به خیابان‌ها بیاورند برای همین به نیروهای نظامی شان دستور می‌دهند با لباسی از جنس مردم به خیابان‌ها بیایند و بر این نیروی نظامی، نام نیروی مقاومت مردمی می‌نهند. چیزی که شیخ مهدی کروی از آن با نام "مردم" نام می‌برد. در ادبیات امروز همه با نام "لباس شخصی" می‌شناسند. البته در ادبیات حاکمان کنونی هنوز این افراد "مردم" هستند. لباس شخصی‌هایی که اکنون در خیابان‌ها با انواع ابزارها سعی دارند گروه‌های "منحرف" را به راه "راست" هدایت کنند، پدیده‌ای نیستند که امروز و دیروز متولد شده‌اند، این پدیده دقیق از زمانی متولد شد که امثال شیخ مهدی کروی و دوستان دیروز و رقبای امروزشان همه با هم متحد شدند که به نام "مردم" بخش دیگری از "مردم" را سرکوب کنند. شاید سن و سال نگارنده و بسیاری از خوانندگان این سطور اجازه ندهد خاطره‌ی عینی از آن چیزی که شیخ مهدی کروی "زمانی" می‌خواند "که مارکسیست‌ها در میدان آزادی تجمع می‌کردند" را داشته باشیم. اما گواهی تاریخ هست. تاریخ گواهی می‌دهد که لاف‌برخلاف سخنان شیخ مهدی کروی "این مردم نبودند که به مقابله با آن گروه‌های مارکسیستی" پرداختند. بلکه درست کسانی از جنس همین لباس شخصی‌های امروز آن زمان به مقابله با آن بخش از مردمی که حال به نام "مارکسیست" می‌خواستند از حشاشان برای برگزاری تجمع در میدان آزادی استفاده کنند برخورد می‌کردند. در اینجا با صراحت می‌گویم اگر شیخ مهدی کروی واقعا اعتقاد دارد که این "مردم" بودند که در سال‌های ابتدای انقلاب به تجمعات گروه‌های مختلف از جمله مارکسیست‌ها حمله می‌کردند، باید ایشان بپذیرند که باز همان مردم هستند که در سال ۸۸ بار دیگر به تجمعات حمله می‌کنند. این منطق شیخ مهدی کروی یعنی اجازه دادن به آن چیزی که "مردم" می‌خواند برای حمله و مقابله با تجمعات یک بخش دیگر از "مردم"! حال اگر حتی این بخش دوم مارکسیست و یا ملحد هم باشند، بالاخره جز همان شهروندانی هستند که گویا شیخ اصلاحات و جدیداً شیخ و الشیوخ "تغییرات" می‌خواست از حقوق شهروندی شان دفاع کند.

البته و متاسفانه، گویا هیستری که بر ضد آن بخش از مردمی که خود را مارکسیست می‌دانند در میان شیخ مهدی کروی و اطرافیانش یک بیماری حاد است. پیش از این نیز در جریان مناظره تلویزیونی شیخ مهدی کروی با آقای میر حسین موسوی، وی با اشاره به انتقادات "محمود دولت‌آبادی" به یکی از حامیان اش یعنی "عبدالکریم سروش" که اتفاقاً روزگاری همین سروش تئوریسین حذف همان "مارکسیست‌ها" از دانشگاه‌ها بوده است، بار دیگر به مارکسیست‌ها حمله کرد.

البته یک مثال درس آموز تر در این زمینه، را می‌توان سرمقاله‌ی سردبیر سابق شهروند امروز و سردبیر فعلی ارگان رسمی حزب اعتمادملی دانست. سرمقاله‌ی معروف "محمد قوچانی" با عنوان "که در" به چاپ رسید و در همان روزها بحث‌های فراوانی را به وجود آورد. لپ کلام محمد قوچانی در آن مقاله این بود که عاجزانه از اصولگرایان و

محافظه‌کاران درخواست کرده بود که با هم متحد شوند تا کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها را از دانشگاه و جامعه حذف و سرکوب کنند.

در اینجا اگر بخواهیم با زبانی سخن بگوییم که شیخ مهدی کروی و حامیانش نیز متوجه شود. باید به ادبیات فولکور ایرانی چنگ زیم و خوشه‌ای برچینیم. در نتیجه می‌گوییم: چرخش روزگار عجب بازی‌هایی دارد و چه خوب است که با دیده عبرت به آن نگریسته شود. شیخ مهدی خود اکنون بارها توسط همان لباس شخصی‌هایی که روزگاری به نام "مردم" به مارکسیست‌ها و دیگر گروه‌های مخالف حمله می‌کردند مورد حمله قرار گرفته است. محمد قوچانی توسط همان اصولگرایانی که قرار بود با هم متحد شوند و مارکسیست‌ها و کمونیست‌های جوان را از دانشگاه و جامعه حذف و سرکوب کنند به زندان افتاده است. سعیدحجاریان که خود روزگاری موسس وزارت اطلاعات بود اکنون در چنگال همان وزارتخانه گرفتار آمده است و ده‌ها تن دیگر که خود مؤسسان این وضعیت و پاسداران آن بودند، اکنون گرفتار در زندان همین حکومت هستند. در این میان گویا آن گروه‌های الحادی و مارکسیست‌ها هستند که دارند از حقوق شیخ مهدی کروی و محمد قوچانی و سعید حجاریان و ... دفاع می‌کنند. البته باز هم اگر قرار باشد با همان ادبیات فولکور صحبت کنیم، می‌گوییم: هیچ منتی بر سر شیخ مهدی و یاران اصلاح طلب‌اش بابت حمایت مارکسیست‌ها و دیگر کسانی که به قول شیخ مهدی "ملحد" هستند، از ایشان در کار نیست. تنها در این جا لازم می‌دانم چند تذکر و یک هشدار جدی بدهم.

و اما تذکرات: ۱- مخاطب اول آن دوستانی هستند که به نام چپ در این انتخابات برای شیخ اصلاحات گلو پاره کردند! دوستان عزیز تحویل بگیرید. وی هنوز قدرت نگرفته برای مارکسیست‌ها خط و نشان می‌کشد و قرار است "لباس شخصی‌ها" را به نام مردم به جان ما بیاندازد تا لزوم نداشته باشد نیروی نظامی به خیابان بیاورند. ۲- مخاطب بعدام اولترا لیبرال‌های حامی شیخ هستند که ادعاهای آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه و فحاشی‌هایشان به چپ و زدن انگ و اتهاماتی مبنی بر این که مارکسیست‌ها به دموکراسی پایبند نیستند گوش جهان را کر کرده بود. آقایان باز هم با همان ادبیات فولکور می‌گویم: دم خروستان را باور کنیم یا قسم حضرت عباس‌تان؟! ۳- ای کاش این بار دوستان اصلاح طلب حکومتی خصوصاً و همه‌ی مردم ایران عموماً این درس بزرگ را بگیرند که آغاز چرخه حذف و سرکوب یعنی فرو رفتن در یک باتلاقی که روزگاری گلو و دهان ما نیز در آن فرو می‌رود. اگر در ابتدای انقلاب گروه‌های مارکسیست و به قول شیخ مهدی "الحادی" سرکوب نمی‌شدند شاید امروز خود اصلاح طلبان نیز شاهد این همه سرکوب وزندان نبودند. کاش این بار آخرین بار باشد. ۴- با وجود این سخنان شیخ مهدی کروی و برخی مواضع دیگر اصلاح طلبان و با وجود سوابق نه چندان مطلوب‌شان هم چنان شدیداً از حقوق انسانی و شهروندی این افراد دفاع می‌کنم و خواهان آن هستم که تمامی شان از زندان آزاد شوند و شرایطی فراهم آید که بتوانیم آزاده و البته بی رحمانه به نقد آنان بپردازیم. البته به این شرط که در مقابل نقدهای مان ناگهان "مردم" یا بخوانید (لباس شخصی‌ها) را نفرستند که با ما مقابله کنند و به راه "راست" هدایت‌مان کنند تا ما هم در زندان دچار تحول شویم.

اما هشدار جدی من: روزگاری یک پیرمرد که گویا قرار بود گاندی ایران شود در زیر یک درخت سیب در پاریس گفت "حتی مارکسیست‌ها نیز در ابراز عقیده آزادند". سخن وی حتی با قرار دادن آن قید محکم "حتا" در عمل آن چیزی شد که الان همه با عنوان دهه سیاه ۶۰ ازش سخن می‌گویند. حال شاگردان آن پیرمرد که هنوز در پشت خاک ریز "خط" آن پیرمرد "سنگر گرفته‌اند هنوز هیچی نشده برای سرکوب "مارکسیست‌ها" خط و نشان می‌کشند و می‌خواهند لباس شخصی‌ها یا به قول خودشان "مردم" را به مقابله با "مارکسیست‌ها" بفرستند تا لازم نباشد "نیروی نظامی را به خیابان‌ها بیاورند". در این شرایط آیا انتظار دارید ما به دیگر وعده‌های شان باورمند باقی بمانیم؟

✽

در روزهای آخر صفحه‌بندی مجله، ۱۵ عکس را برای همکاران فرهنگی مجله ارسال کردیم تا هرکدام احساس خود را از عکس دریافتی، در ۱۵ خط تاییبی، برایمان ارسال کنند. حاصل این کار ۱۲ جواب رسیده در زیر است. با پوزش از خوانندگان و همکاران آرش، که نتوانستیم برای گویاتر بودن مطالب، عکس‌ها را رنگی چاپ کنیم.

آرش



foto: farhad rajabali © news.gooya.com



## این نسل من است

در یک ماه و نیم گذشته من هم چون میلیون ها تن از مردم سرزمین مان - نه! - هم چون میلیون ها تن از مردمان جهان، از دیدن بسیاری از عکس هایی که از ایران رسیده ملتهد و دردمند شده ام؛ گاه اشک هایم وحشی و سرکش سرازیر شده، گاه خشمی آتش وار وجودم را سوزانده، و گاه قلبم چنان تپیده که فکر کرده ام هم الان، کیبوتر وار، از سینه ام خواهد گریخت. بارها مدت ها به عکسی بهت زده خیره شده ام. باورم نمی آمده که متعلق به سرزمین من یا متعلق به زمانه ی ما باشد. گاه، وقتی هجوم لباس شخصی ها و بسیجی ها را در تصویری دیده ام، فکر کرده ام که اگر فقط لباس این ها را عوض می کردند به راحتی می شد گفت صحنه ای از حمله ی مغول هاست. یا اگر عکسی از یک زندان را رنگی کهنه می زدند تفاوت چندانی با عکس زندان های زمان هیتلر نداشت - وقتی بدن های زخمی و شکنجه دیده ی انبوه انبوه یهودی و کمونیست و کولی را روی هم ریخته بودند.

اما یک عکس در میانه ی همه ی عکس هایی که این روزها دیده ام اشک و لبخند را توأم بر چهره ام نشانده است: دیواری گوشتی از زنانی که مقابل مهاجمینی گمراه ایستاده اند تا نگذارند دست آن ها به جوان هایی برسد که هدف اصلی دیکتاتوری موجود در ایران هستند. با خودم می گویم: این نسل من است که در یکی از بدترین و سیاه ترین دوران تاریخ سرزمین مان نسلی را آفریده که دلیر و روشن، و عاشق آزادی، می بالند و می تازند. بله، این نسل من است که اکنون آنجا ایستاده تا با گوشت و پوست و خونش نگذارد این همه زیبایی و دلبری را بر خاک فرو ریزند.

شکوه میرزادگی  
آگوست ۲۰۰۹

\*

برای منی که سال هاست، ناخواسته از یار و دیار دور افتاده ام و عزیزان پشت سر گذاشته را- به ترتیب دسترسی ام- بیشتر از صدا و کمتر از نامه و گاه عکس، باز شناخته ام، دیدن عکس، همیشه در من اثر گذارتر بوده است. اگر عکسی به دستم رسیده است، هی آن را در ذهنم تاریک و روشن کرده ام و پیش چشم دور و نزدیک برده ام تا برانگیختگی عاطفی ام را در قیاس با فاصله ها به سنجم. آنسوی هراس از دیدارهای غایبی که درونمایه شعر امروز من شده است.

اما این بار با عکسی روبرویم که شکار خلوت من نیست و همگان در دیدن آن با من شریک اند. عکسی برگرفته از یک پایداری تاریخی،- و به نیرومندی قلم و شعر- که جهانی را به گواهی گرفته است. عکسی زنده از آن چه بر ما می رود، و سندی گویا که چون دادخواستی از زبان همه ی دادخواهان این فصل تاریک از وطن ما که می توان به کارش گرفت.

از همه سوی این عکس درماندگی حکومتی پیداست که دندان شکنجه گراننش- به گفته خودی ها- بر استخوان مردم رسیده و اکنون در نهیب مردم، مرگ خود را دریافته است. با درود به هوشمندی دلاورانی که به یاری عکس هایی چنین، به روشنگری برخاسته اند. باید بگویم که عکس برگزیده ی آرش در این پرسش خواهی دو حس در من برانگیخته است.

۱- دامنه ی هراس حکومت سرکوب از خیزش مردم و به کارگیری گروه کشتاری که برای حفظ دستگاه آلوده به خون خود، آموزش داده است.

۲- ایستادگی بی هراس و سرفراز مردم. در چهره ندا، ترانه، سهراب و اشکان. جنبشی جوان، با فرهنگی نو که در تاریخ پایداری میهن ما می درخشد، و این قلم هرگز از هم صدایی با آن باز نخواهد ماند.

منصور خاکسار

\*

دستهایشان نگاه می‌کنم، به شانه‌هایشان و حرکت دست و پایشان و به حالاتی که در صورتشان نمایان شده است و همراه با امیدهایشان، تنگناهایشان را می‌بینم و ساقه علفی نازک مقاومت وجودشان را در محاصره طوفان بیدادگر و آنوقت با غمی چیره در وجودم سعی می‌کنم خودم را آرام آرام در جمعشان بکشانم.

گرمای پوستشان را که احساس می‌کنم به خودم می‌گویم برای حمایت از آنها نخست باید بیاموزم همگام با آنها حرکت کنم. این وجودها هنوز در محاصره استبدادند. در محاصره همان دیوارها قد کشیده‌اند که اکنون عیار وار و رقص کنان در محاصره باطوم و لگد دارند به سمت زندگی و نشاط می‌روند. این عکس در من چنین احساسی را بر می‌انگیزد.

نسیم خاکسار

اوترخت سوم آگوست دوهزار و نه

\*



## این وجودها

### به سمت نشاط و زندگی می‌روند.

این عکس، نمای روشنی است از زندگی معمولی این روزهای مردم ایران. شماری انگشت شمار از مردم، زن و مرد و بیشتر جوان در خیابان یا پیاده روی در یکی از شهرهای ایران، شاید تهران، اجتماع کوچکی کرده‌اند. و نیروهای سرکوبگر نظامی که سی سال است صدای آزادی را در وطن کشته است آنها را دوره کرده‌اند. سرکوبگران مجهزند به کلاه ایمنی، باطوم، پوتین و اسلحه گرم و سرد و پوشش ضخیمی که تمام اندامشان را پوشانده است. از شش تن نیروهای سرکوبگری که در عکس پدید آمدند، مردم را در محاصره دارند، دو تن در جلو صورتشان را زیرنقاب پوشانده‌اند، یکی نقابش را بالا می‌زند، یکی در جرو بحث با مردم است، یکی به محافظت کنار او ایستاده و یکی در حال لگد پراندن است به جوانی که بلوزی شطرنجی به تن دارد و خم شده است به سوی او، برای نیافتادن و نیز دفع حمله‌ای که به سویش شده است. مردم با لباس معمولی شان به خیابان آمده‌اند. مردها و پسرهای جوان با بلوزهای آستین کوتاه و دخترها و زنان با روسری و مانتو. ظاهرشان طوری است که گویا به سر کار می‌رفتند یا به آموزشگاهی و یا برای خرید روزانه و یا به دیدار دوستی. از پیراهنهای آستین کوتاهی که تن جوانها هست متوجه فصل تابستان و گرمای هوا می‌شوی. پیرمردی هم در عکس هست که دارد با حیرت به نیروهای نظامی سرکوبگر رژیم نگاه می‌کند.

تماشای این نوع عکسها در این روزها شده است بخش مهمی از زندگی روزانه من که جنبش آزادیخواهانه مردم ایران را در این چهل روز از دور رصد می‌کنم. با دیدن این تصویرها و نگاه کردن به چهره مردم، و ایستادن و مکث روی آنها، از خودم می‌پرسم: آیا می‌شود این مردم را شکست داد؟ آیا می‌توان با ضرب چماق و باطوم و با کشتن و مجروح کردن آنها، یا به زندان افکندن و شکنجه شان، این مردمی را که اینگونه به نبرد با استبداد و دیکتاتوری رژیم جلال پیشه جمهوری اسلامی برخاسته‌اند دوباره به سکوت خانه‌هایشان کشاند؟

- نه، نمی‌شود.

این نخستین پاسخی است که به خودم می‌دهم. سپس در همان لحظه جوشانی این فکر در ذهنم، از نو و به آرامی، یک به یک، اندام و حرکات همین شمار مردمی را که در این عکس پدید آمدند از نظر می‌گذرانم. به

## قهر و مهر آب

بزرگ شده‌ی دریا هستم. جانم در آب جلوه‌ای دیگر می‌یابد. رابطه‌ای دارم جان افزا و دل انگیز با آب که به تعریف نیاید. هر بار که شرح کرده‌ام شنونده باورش نشده. حالا هم می‌گویم شاید شما هم لحظه‌ای بهتتان ببرد.

نوجوانی ام را با آب الفتی ناگفتنی بود. به همسالان می‌گفتم مهربان باشید با آب، وگرنه آب جان به جانتان نمی‌دهد. آب در برابر نامهربانی چهره درمیکشد و آزار می‌دهد. اما در برابر مهر تن شما را مانند مخمل نرم در بر می‌گیرد. آنان که به لطف و به مهر تن به آب داده‌اند، کم و زیاد این را آزموده‌اند. حتی اگر بدان آگاه نبوده باشند.

آب به دست ناهل سلاحی شود در جهت پراکندن آدمیان. مردمان اما مانند همین عکس به اتفاق و همدلی و مهری که به سوی آب روانه می‌کنند، آب، این سلاح دست اهرمن را، با پاره‌ای از جان متحد خویش تاخت می‌زنند، آب اگر از ما حس یگانگی گیرد تن به مهرورزی ذاتی خود می‌سپرد و دیگر ابزار دست خصم مردمان نمی‌شود. دریای پرموج زنان جوان ایران جلوه‌ای است از جلوه‌های ذات مهربان و زندگی بخش آب.

همین آبی که حتی در دست دشمنان ایران هم از روح آب، پاکی آب، و مهر بر آنان که خود از این ویژگی بهره‌ها دارند روی برنمی‌تابد.

دریای مردمان موج بر موج مادر ما ایران آغوش می‌گشاید هم به روی ایرانیان و هم به روی نیکان جهان سراسر. نه دیگر سود ندارد این آب پاشی‌های اهرمنی تاب ایستادن در برابر ایران خانم جوان را نخواهد داشت، دیگر توان آن را ندارد که متحد را به راه نفاق و تفرقه اندازد.

حسن زرهی

\*



## بابک خرم‌دین در تهران!

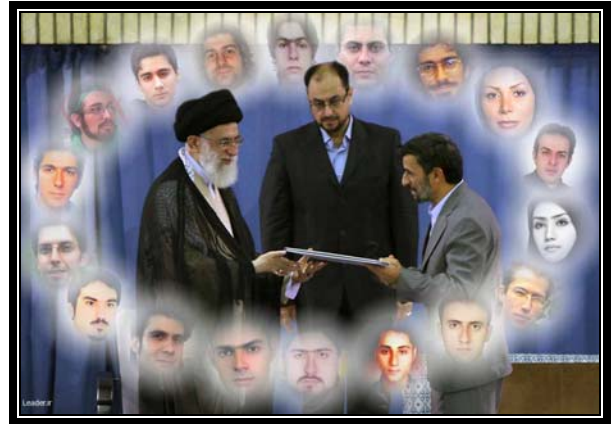
بسیاری از مردم می‌دانند که بسیاری از مسلمانان حاکم بر ایران، جلادانی بی رحم، فرومایه و فریبکارند. بسیاری از ایرانیان می‌دانند که آخوند، گرمه، بازجو و بسیجی مردمانی هستند بی رحم، بی‌وطن و جنایت کار. بسیاری از مردم می‌دانند که اغلب قاضیان شرع، ماموران وزارت اطلاعات، پاسدارها و لباس شخصی‌ها (که روحانیون آنها را «سربازان گمنام امام زمان» می‌نامند)، آدمهائی هستند لمپن، خونریز، جاه طلب و زورگو.

خوانده ایم که وقتی به صورت مسیح سیلی می‌زدند، آن «پیامبر مهربان»، آنسوی صورتش را هم در برابر دشمنش می‌گرفت و می‌گفت: «لطفاً یک سیلی هم به این طرف بزن!» شاید میخواست با این ترفند، دشمنش را خجالت بدهد. اما به نظر من احمقانه ترین کار مسیح، همین بوده است! چرا که در هر جای دنیا، بازجو، پاسدار، روحانی یا بسیجی تنها چیزی را که نمی‌فهمد، «خجالت کشیدن» است. برای ظالم و مزدورانش، اخلاق، اهمیتی ندارد. اصلاً آن را نمی‌شناسند. حاکم می‌خواهد به هر قیمتی شده حاکم بماند، و مزدور به دنبال مزد و منافع و ترفیع مقام است.

به مزدوری که به صورت مردم سیلی می‌زند، باید سیلی زد. پاسخ به یک بسیجی یا لباس شخصی که باتوم بدست، پیکر دهها نفر را در هم می‌شکند، باید پاسخی دندان شکن باشد. بسیاری از مردمان ایران (از روی ترس، یا به علت شکست، یا از روی مدارا) بیش از ۱۴ قرن است از دست لشکر «الله» سیلی خورده، و هربار مسیح وار آنسوی صورتشان را پیش برده و گفته اند یکی هم بزن اینجا! شاید فکر کرده اند می‌توان خونخواران و وحوش اشغالگر و یا حاکم را به این ترتیب اندکی خجالت بدهند! اما آنسوی صورتشان هم سیلی محکمی خورده است. بعداً تعدادی از سیلی خورها، خود با سیلی زنها همدست شده اند و به هم میهنانشان سیلی‌های آبداری هم زده اند! (مانند امروز در ایران و در برونمرزا در پوشش بازجو، لابی یا خبرچین)

به باور من ابلهانه ترین کاری که کسی می‌تواند مرتکب شود، تقدیم کردن باسنش برای خوردن اردنگی است! با این شیوه‌ها نمی‌توان از شر ابلیس شریعتمدار و باتوم به دست رها شد. با شیوه‌ی مسیح، نمی‌توان از سرکوب و تحقیر گریخت، با شیوه‌ی او، تنها می‌توان به راحتی روی صلیب رفت!

این داستان را در تاریخ ایران خوانده اید که مغولی اشغالگر، سوار بر اسبش از بازاری در ایران می‌گذشت. به مردی ایرانی خشم گرفت. دست به قبضه‌ی شمشیرش برد تا گردن آن ایرانی را بزند، دید یادش رفته شمشیرش را ببندد. به مرد گفت همینجا بمان تا بروم شمشیرم را بیآورم و گردنت را بزنم! رفت. ساعتی بعد، بازگشت و دید آن ایرانی بی‌گناه، در برابر



چهاردهم مرداد بود، سالگشت صدور فرمان مشروطه، که معادل سال اش به حساب ابجد می‌شد «عدل مظفر»؛ همان عبارتی که بین دو شیر نشسته بر سر در مجلس شورای ملی قرار گرفته بود، به یاد بهرام شاهی که از آن پس باید تاج سلطنت اش را از میان شیرهای نگهبان «ودیع‌الملک» بر می‌داشت. نشسته بودم و در فضای مجازی اینترنت به دنبال عکسی برای صفحه‌اول نشریه اینترنتی سکولاریسم نو می‌گشتم. هیچ کدام از عکس‌ها که می‌دیدم به دل نمی‌چسبید. تا اینکه دیدم دوستی از تورنتو عکس بالا را برایم فرستاده است. از احوالات خود نمی‌نویسم. اما برآستی هر که این عکس را ساخته پیامی بزرگ را برای آینده به یادگار نهاده است. معمولاً در اینگونه عکس‌ها بین آدم‌های اصلی و کسانی که دور عکس قرار می‌گیرند ارتباطی مستقیم و همگون وجود دارد. بعضی عکس‌های مانده از عهد مشروطه اینگونه است. مثلاً دو تا آیت الله را بعنوان چهره‌های اصلی روحانیت شرکت کننده در جنبش مشروطه وسط می‌گذاشتند و آدم‌های فرعی را در اطراف شان می‌چیدند. اما اینجا آنچه دیده می‌شد حکایتی دیگر داشت. اینجا آیت الهی دیگر بود که فرمان رئیس دولتی دیگر را به دست اش می‌داد اما آنان که چهره شان چون حلقه‌ای این دو تن را در میان گرفته بودند دیگر فرعی نبودند؛ آنها اصل بودند و این‌ها فرع. آنها فرزندان ملتی برخاسته از عمق انزجار بودند که برای ابطال همین حکم ریاست به خیابان آمده بودند و، به فرمان و اجرای همین دو تن، جان جوان شان به خون کشیده شده بود تا از آن درختی بروید که ریشه در خاک آرزوهای اصلی مشروطه دارد. بله، صحنه عوض شده است: ۱۰۳ سال پس از انقلاب غرورآفرین مشروطه، اینک حاکم مشروعه است که بر صندلی محمدعلی شاه نشسته، شیرها را از سر در مجلس ملی رمانده، عدل مظفر را پریشیده و مجلس اسلامی اش را کنار مجلس ملی نشانده است. اما حضور فراموش نشدنی همین جان‌های پیوسته به سکوت است که برای این حاکم نیز سرنوشتی محمدعلی شاهی رقم زده. دیدم که برآستی این عکس سند پایان دوره استبداد صغیر «حکومت مذهبی» است؛ سندی مژده رسان «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» که با خون نازنین نسلی امضاء شده که فقط به آینده می‌نگرد.

اسماعیل نوری علاء

✱



## آزادی‌های اجتماعی و دموکراسی خواهی

جنبشی که در اعتراض به تقلب در انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ و توهین آشکار به مردم ایران شکل گرفته و به نام جنبش سبز شناخته می‌شود، حزب و سازمان ایدئولوگ مذهبی یا مارکسیستی، رهبری آن را بعهدہ نداشته است. جنبش سبز، با خواست آزادیخواهی و بدون وابستگی به خارج از کشور، جنبش جوانانی است که اکثریت جمعیت امروز ایران را تشکیل می‌دهد و اکثریت جامعه ایران و طیف‌های متنوع را با خود آشتی و همراه و متحد کرده‌است. آزادی‌های اجتماعی و دموکراسی خواهی یکی از شاخص ترین مطالبات این جنبش است.

با نگاه به این خواستگاه جنبش اخیر، در می‌یابیم که مطالبات معوقه بیش از یکصد سال پیش مردم ایران - از زمان انقلاب مشروطیت به این سو- فریاد آزادی خواهی و دموکراسی طلبی است و ترانه مرغ سحر و شکستن و زیر و زبر کردن قفس، کماکان پررنگ و ملموس است. انقلاب ۲۲ بهمن در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که ایران زمان شاه، بهترین وضعیت اقتصادی تا سال ۱۳۵۷ را دارا بوده‌است. وقوع انقلاب ۵۷ بیانگر مبارزه و مقابله با استبداد و پی‌گیری خواست معوقه آزادیخواهی انقلاب مشروطیت در کشور زیر سلطه حکومت موروثی شاهنشاهی بود.

حاکمیت مذهبی ایران بعد از انقلاب ۵۷ هیچ گاه یکدست نبوده و طیف‌های متفاوت ملی، مذهبی اصول‌گرا و لیبرال در آن حضور داشتند. این حاکمیت از سوی اصول‌گرایان درون این مجموعه (عمدتاً مؤتلفه و حجتیه) گام به گام در جهت یکدست شدن و انحصاری کردن حلقه رهبری گام بر می‌داشته‌است. در مقاطعی نیز اصلاح‌طلبان درون این مجموعه برای به دست گرفتن بخشی از قدرت خیز برمی‌داشتند که عمده‌ترین حرکت آنها پیروزی در انتخابات خرداد ۱۳۷۶ بود و برغم تسلط بر دو قوه مجریه و مقننه و داشتن حمایت اکثریت مردم ایران، نتوانستند از سد رهبری و ولایت فقیه و نیز قوه قضائیه که در دست مجموعه‌ی اصولگرایان مؤتلفه و حجتیه بود، عبور کنند. تقلب آشکار و برنامه ریزی شده در انتخابات اخیر و استقرار نظام کودتایی - سلطانی و مستبد، تازه‌ترین حرکت قابل پیش‌بینی جناح خامنه‌ای و باند سیاسی و نظامی آن است.

مقاومت در خور تحسین زنان ایران در طی حکومت سانسور و خفقان ۳۰ ساله جمهوری اسلامی و پی‌گیری آزادی‌خواهی معوق‌مانده از انقلاب مشروطیت و ۲۲ بهمن، همراه با دموکراسی خواهی و مطالبات اجتماعی اکثریت عظیم دختران و پسران جوان و نسل امروز، منجر به ظهور جنبشی

چشمان حیرت زده ی مردم و رهگذران، دقیقاً همانجا مانده است. مغول را که دید، سرش را خم و آماده کرد و آن مغول با شمشیر، گردن او را زد. بله! من هم می‌دانم «خشونت» بسیار بسیار چیز بدی است! خیلی خیلی بد است! اما می‌دانم، دفاع از خود در برابر متجاوز، بسیار بسیار کار شایسته و شرافتمندانه ای است. حتا گیاهان و جانوران هم بگونه ای غریزی از خود در برابر دشمن دفاع می‌کنند. حتا ماهیان کوچولو هم مسیح وار به تور صیادان نمی‌روند. دشمن، با تن دادن ما به سرکوب شدن و مدارا، از کشور ما بیرون نمی‌رود. با تقدیم لبخند و شاخه گل و لیوان شربت خنک نمی‌توان آخوند و پاسدار و بازجو و بسیجی را از حکومت به زیر کشید. با تقدیم گردن به شمشیر حکومت اسلامی، نمی‌توان از ضربه ی آن رها شد. باید در برابر دشمن از خود دفاع کنیم. درست به شیوه ی این جوان ایرانی در تهران که با همان ابزار دشمن، با او رودرو شده است.

این حق اوست، این، حق هر ایرانی است که از خود، و از حقوق شهروندی خود با تمام شیوه ها دفاع کند. اگر بسیاری دیگر در سرتاسر ایران همچون بابک خرم‌دین در برابر خلیفه ی مسلمین می‌ایستادند و به بابک خیانت نمی‌کردند، و لابی‌المعتصم، خلیفه ی بغداد نمی‌شدند، ایران به اسارت «اسلام ناب محمدی» نمی‌رفت، و امروزه ایران، سرنوشتی دیگر داشت. و اگر بسیاری دیگر همچون این بابک خرم‌دین جوان در تهران از شرف، حقانیت و حرمت خود دفاع کنند، ایران زیر اسارت «سربازان امام زمان» نخواهد ماند و فردا، سرنوشتی دیگر خواهد داشت.

روحانی، شکنجه‌گر و بسیجی اش، فرهنگ مسیح وار را نمی‌شناسند. «فرهنگ» آنها «فرهنگ» همان مغول است. با آنها باید با زبان بابک خرم‌دین سخن گفت.

میرزا آقا عسگری (مانی)

\*



## پارچه سبز

این پارچه‌ی سبز چیست که انبوه جمعیت بر سر خود کشیده؟ میرحسین موسوی آن را نشان آرمانی خود می‌داند. من اما، آن را نشان بریدن از آرمات، و گذشتن از انحصار طلبی‌های عقیدتی می‌دانم. نشان رسیدن جمعیت به بلوغ فکری، گذشتن از «توده‌ی بی‌شکل» و تحول به «توده‌ای از افراد مشخص» با هویت فردی، صلح‌خواه و دارای شعور مدنی.

و به آن‌ها که نگران تکرار تاریخ هستند، می‌گویم: این جمعیت به حقوق فردی خود آگاه است و سینه‌زن هیچ روضه‌خوانی نیست. به رنگ سبز آن درآید تا جوانه‌های رشد آن را در زیر پوست خود حس کنید.

مجید نفیسی

\*

الله را، دست‌کم در دادگاه عدالت ایران، محکوم کرد و پس از ده‌ها سده از کشتن و کشته شدن رهایی یافت.

منصور کوشان

✱



سال قبل وقتی به مکزیکو رفته بودم، هم چنان که از آثار باستانی دیدن می‌کردم و در پی رد بازمانده‌های تمدن‌های پیشین بودم از مقابل موزه‌ای رد شدم به نام «موزه‌ی شکنجه». اولین عکس‌العملم این بود که نه، آخر مگر می‌شود از شکنجه هم موزه درست کرد و آن را به نمایش گذاشت؟ چه چیز تماشایی در شکنجه و ابزارش است؟ نمی‌خواستم وارد شوم اما کنجکاو می‌ام از من قوی‌تر بود و لحظه‌ای بعد بلیط در دستم بود تا ببینم چگونه پدیده‌ای که باعث شرم انسان و انسانیت است را به نمایش گذاشته‌اند و مهم‌تر از آن ببینم با چه قصدی این موزه برپا شده است.

در این موزه انواع و اقسام ابزار شکنجه‌ای را که توانسته بودند جمع‌آوری کنند در فضایی که قل و زنجیر و حبس را تداعی می‌کرد به نمایش گذاشته بودند. این ابزار با متونی همراه بودند که تاریخچه‌ی آن وسیله و یا موارد استفاده‌اش را توضیح می‌داد. چنانچه خود شیئی را نتوانسته بودند تهیه کنند با استفاده از گراورهای به دست آمده از متون تاریخی، ابزاری که از قرون وسطی تا به حال استفاده شده بود را به نمایش گذاشته بودند.

هر چه در سالن‌های نیمه روشن موزه پیش‌تر می‌رفتم اندوه و به‌تیم زیادتر می‌شد. از این که انسان، اشرف مخلوقات، می‌تواند تا این حد وحشی‌گری کند و قدرت خلاقه‌اش را که حدی ندارد در از بین بردن غرور و شرف انسان به کار گیرد، حیران مانده بودم. در تمام طول تاریخ طبق این اسناد مردان به دلایل عقیدتی و زنان به علت عقاید و علاوه بر آن به دلیل جنسیت‌شان مورد شکنجه قرار گرفته بودند.

یکی از شیوه‌های مرسوم در هر دوران در مورد زنان بخصوص، تجاوز بود. تجاوز با انواع و اقسام شکل‌ها، با انواع و اقسام ابزار. هم چنان که از سالنی به سالن دیگر می‌رفتم به چهره‌های تماشاگران این موزه که توریست‌های اروپایی بودند نگاه می‌کردم. جوانانی که در حافظه‌ی تاریخی‌شان شکنجه چیزی دور و غیرانسانی بود و فقط تعجب‌شان را برمی‌انگیخت. تنها من بودم که با اشکی بر گونه از این دستگاه به آن دستگاه انگار پرتاب می‌شدم. صحنه‌های تجربه‌شده، تعریف‌شده، نوشته‌شده در طی سال‌های

به نام جنبش سبز ایران شده‌است. جوانه‌های اخیر این درخت سبز، غذای ریشه‌اش را فراهم می‌آورند تا استواری، ماندگاری و سبزیگی آن را بار دیگر نوید دهند. هر زخمی که بر تنه این درخت سایه‌گستر آزادی وارد شود اگرچه توان نابودی آن را ندارد ولی رشد آن را به تعویق می‌اندازد، و همه آزادی‌خواهان به مثابه شاخ و برگ‌های این جنبش سبز، زیر تاثیر آن خواهند بود.

این جنبش از میان نسل خود رهبری‌اش را انتخاب خواهد کرد و هر گونه تزریق ایدیولوژی مذهبی و مارکسیستی از بیرون به این جنبش، شاخ و برگ‌هایش را دچار خزان خواهد کرد.

این چند سطر نه قصد آن دارد تا به تحلیل همه جانبه بپردازد و نه توان آن را دارد که در این سطح از موجزنویسی از پس آن برآید. تنها احساسی سبز در همبستگی با جنبش جوان و سبز ایران.

«هادی ابراهیمی» - ونکوور

✱



## کشتن قداست ایمان

این گونه صحنه‌ها تنم را می‌لرزاند و روانم را منقبض می‌کند، اما توأمان اندیشه‌ی شادی وجودم را می‌گیرد. سال‌ها بود با وجود انکار الله، به ضرورت قداست آن نزد مؤمنان باور داشتم. باور مؤمنان، به‌ویژه مؤمنان سیرت اسلام، اگر چه خاری بود که مدام روانم را می‌خلید، اما اجازه نمی‌داد نادیده‌اشان بینگارم. نمی‌توانستم تصور کنم انسان می‌تواند با ایمان، چندان مزدور و پلید شود که روان و خرد آزادزیستی‌اش را از دست بدهد. نمی‌توانستم بپذیرم که قدرت اسلام می‌تواند تا به این حد سیاه‌کننده‌ی الوهیت، معنویت و دژخیم انسانیت باشد. اما اکنون یقین دارم. چهل سال مطالعه‌ی جدی و سی سال تجربه‌ی عینی، سرانجام با این جنبش، به من نشان دادند: نمی‌توان پیش از کشتن قداست ایمان، خدا را کشت. پس با وجود دیدن صحنه‌های این چنین دل‌خراش و کشته شدن برومندان ایران که همه قربانی قدرت اسلام‌دارانند، با همه رنجوری روان، اکنون خرد شادی دارم. شاد، از آن‌رو که حکومت اسلام این قداست را کشت و در پرتو آن اندیشه‌ی دوستانی که در ظلمت این ایمان خانمان‌برانداز کشته شدند، امکان تبلور یافت و می‌توان حاکمیت اجتماعی



حکومت شاه و خمینی، یکی یکی از برابر چشمانم می گذشت. از خود می پرسیدم آیا بر شقاوت انسان حدی نیست؟ می دیدم که اجداد شکنجه گرانی که به نام می شناسیمشان در مقابل چشمانم از گور قرون بیرون می آمدند و علوم تجربی خود را در اختیار هم گونه های شان که لاجوردی باشد و یا نیری و یا حاج داوود ... می گذارند. این ها که خود بر آنند که از پیشینیان شان پیشی بگیرند و در شکستن نه تنها جسم، که روح و اندیشه ی انسان درس تازه ای به جانیان تاریخ بدهند.

اما این ها همه مربوط به سال پیش بود و هنوز انتخابات نشده بود، و مدت ها بود که رژیم ایران خود را در امن و امان حس می کرد چرا که گمان می کرد هر مقاومتی را در هم شکسته، هر اندیشه ای را در گلو خفه کرده و خود یکه تاز صحنه است، و از همین رو بود که ژست میانه روی گرفته بود و تبلیغ دوباره سازی می کرد. اما هنوز دوره ی آخر انتخابات نشده بود و هنوز به رأی مردم خیانت نشده بود. هنوز رژیم گمان می برد می تواند با یک دخالت رهبر خودساخته اش سکوت مردم را بخرد، پس پیام می فرستاد و با ظاهری متمدنانه تهدید می کرد. اما صفحه ای ورق خورده بود و در مقابلش جمعی دانشجو نبودند که بتوان یک شبه قلع و قمع شان کرد. در مقابلش جمعی نویسنده نبودند که بتوان در کوچه پس کوچه های شهر خفه شان کرد، یا در تصادف هواپیمایی سر به نیست شان کرد. این بار میلیون ها زن و مرد بودند که در نبردی روز به روز با رژیم خونخوار درگیر می شدند. زنان و مردانی که در روزهای اول گمان می کردند که با سکوت، با علائم، با رنگ می توانند بر این سیاهی غلبه کنند اما خون که ریخت، خون هایی که ریخته شد هر توهمی را می شست.

و چنین شد که رژیم جمهوری اسلامی، که اسلامی است اما هیچ گاه جمهوری نبوده است، ناچار شد چهره ی واقعی خود را که در چند سال اخیر سعی کرده بود زیر آرایش هایی از قبیل میانه روی، مدنیت و ... بپوشاند نشان دهد. و چه شناعتی!! باز هم باورنکردنی است. اگر چه سی سال است که می بینیم و می شنویم و با پوست و گوشت خود لمس کرده ایم اما باز هم می بینیم که این ها از آن سقفی که در خیال ما بر وحشی گری انسان است سر می زنند.

و چنین بود که همه ی تصاویری که از این وحشی گری به همت شاهدین آن به دست مان می رسید آه را از نهاد برمی آورد و هزار خاطره ی دردناک را زنده می کرد. اما دیدن چنین عکس هایی، یک بار دیگر این سوال تکراری را به یادم آورد که هم چنان بی جواب مانده است: رمز این شناعت کجاست که درنده ترین حیوان را در مقابل انسان سربلند می کند؟ این که انسان مقهور تا کجا برای حفظ قدرت می تواند نزول کند و به قهقرا برود که هیچ حیوانی به آن درجه نزول نکرده است؟

پاسخ این سوال که این جوانان به چه جرمی تیر می خورند را چه کسی می دهد؟

حکم قاتلان این جنایات را چه کسی صادر می کند؟ می توان امید داشت که شاید تاریخ با حکم قاضی زمان.

نجمه موسوی

✱



## چله ندای زمینی

از کودکی ما را سر به هوا بار آوردند. هر کس دورو برمان بود نامی از خدا که به زبان می آورد نیم نگاهی یا اشاره ای به آسمان داشت. در مدرسه آموختیم پیامبران - لایب برای آنکه فرامین الهی را از فاصله ای نزدیک تر بشنوند - میرفتند بالای کوه، یا تپه، یا هر بلندی ممکنه. اما ما آدمهای معمولی - حالا برای اینکه نگوئید چرا ما را با خودت جمع می بندی - خودم رامیگویم خودم بعنوان یک بعنوان یک آدم معمولی که هیچ نسبت نسبی و سببی با از ما بهتران ندارم هر چه گوش به آسمان دادم و شهبای تابستان از روی بام یا از لای پشه بند هر چه چشم به ستارگان دوختم نه شما ئی از حضرت احدیت دیدم و نه ندائی شنیدم. باکسانی هم که نداهائی از جاهائی می شنوند و چشم بصیرت دارند برای دیدن آنچه من نه بظاهر دیده ام و نه در باطن، سرجدل ندارم. خوشا بسعدتشان و اقعاً.

البته بدون اعتقاد به خدا هم امور آدم به راحتی نمی چرخد مثلاً اگر اهل معاشرت با شی معاشری پیدا نمی کنی یا کمتر پیدا می کنی بنابراین چسبیدم به این باور که حضرت احدیت همه جا هست. اما بمرور در این باور هم جای تردید پیش آمد. دیدم در جاهائی اصلاً در شأن حضرت



## سرود ندا

پرویز صیاد

تک خوان : دولت ظالمان...  
جمعیت : سرنگون باد!

تک خوان: بخت اهریمنان...  
جمعیت : واژگون باد

\*\*\*

گروه خوانی: سرخی خون  
پاک جوانان ،

روی سنگ و سمنت  
خیابان ،  
می نویسد به  
دژخیم دوران :

رهبری کو چنین  
خون بریزد  
کی ز آسیب مردم  
کریزد

ای همه  
پیکرش ...  
مسند  
و منبرش...

سر به سر لشگرش...

رنگ خون باد

\*\*\*

تک خوان: دولت ظالمان ...  
جمعیت : سرنگون باد!  
تک خوان: بخت اهریمنان...  
جمعیت: واژگون باد!

\*\*\*

گروه خوانی: از کمینی  
خدنگی رها شد .  
در مسیرش

احدیت نیست که حضور داشته باشند . از کنار حوادثی گذشتم که محال می نمود حضرت با وقوف از آن حوادث رخ دادندشان را روا داشته باشند. مانده بودم تئوری همه جایی بودن حضرت اگر درست نباشد پس کجا باید از آن جوهر پاک و مبرا از همه ی پلیدی ها نشانی گرفت و ندای هدایت کننده اش را چگونه و از چه مجرائی باید شنید تا رسیدم باین پندار عارفانه که : خدا را در خودتان جستجو کنید!

در خودمان ؟ بهترین مان که پر از گره ایم! که اینهمه نا متوازن و خطا پذیریم!

چه کسی در طول تاریخ بشری ادعا کرده است از خود به خدا رسیده باشد، دست کم به پاره ای یا ذره ای از خدا؟ در این جستجو و انتظار بی حاصل آنچه برای من تا کنون به یقین حاصل آمده اینست که در بالا خبری نیست . به هیچ ندائی از بالا، از آسمان دل نباید بست از بالا چیزی جز بلا بر بنی نوع بشر نازل نشده، از بالا ما بیشتر آسیب دیده‌ایم تا از زمین . از این زمین بارور و روزی رسان خودمان .

تیری که چل روز پیش ندای زمینی ما را، « ندای آقا سلطان » را به سنگفرش خیابان غلطاند از کجا آمد، از بالا ! به دستور که آمد . لابد مقامی از بالا که خود فرمانبر مقامی بود آنچنان بالا، که آیت الاهی‌اش می نامند؛ همان اللهی که همه ما یا دست کم مؤمنین ما برای رساندن صدایشان یا دعایشان جمله اشاراتشان به سوی اوست، به بالاست.

گلوله ای که برای شکافتن سینه ندای زمینی از بالا آمد آخرین بلا یا صدا یا فرمانی نبود که از بالا می آمد ولی از فجیع ترین و دلخراش ترین آنها بود .

ندای زمینی نه اهل سیاست بود و نه سر آن داشت که سنگی به سوئی یا چیزی پرتاپ کند . رفته بود خیابان ببیند چه خبر است . شب قبل دوستش در تلفن هشدار داده بود ندا از خانه بیرون نرو ، این روزها خطرناک است . اما نگفته بود چقدر خطرناک است .

ندا زندگی را مثل همه جوان های هم سن و سالش دوست داشت. ویولون می زد، مشق پیانو می گرفت . تازه کشف کرده بود سفرچیز خوبیست و چقدر بهتر است از حضر یعنی حضور در جائی که از خانه بیرون رفتن تا مرز شکافتن سینه‌هاست خطرناک است. دورترین جائی که رفته بود، دوی بود و این اواخر ساحلی در ترکیه. آنجا تن به آفتاب سپرده بود و دریافته بود چه لذتی دارد کنار دریا تن به آفتاب سپردن. در صدد بود تور مسافرتی راه بیاندازد و این لذت تازه بازیافته را با دیگر دختران و زنان هموطنش که از این ابتدائی ترین حق طبیعی موجودات زنده محروم مانده اند سهیم شود. این آرزوی ساده و کاملاً دست یافتنی مثل هزاران آرزوی ساده و کاملاً دست یافتنی دیگر دچار بلیه‌ای شد که از آسمان بر ما نازل می شود ، از بالا!

اما بر خلاف میلیونها آرزوی پایمال شده و به ثمر نرسیده آنچه بر سر این ندای زمینی آمد در این چل روز آنچنان طنین گسترده‌ای یافت که مایه رشک همه ندهای کهنه‌ی آسمانیست.

در آن نقطه‌ای که خون سرخ ندا بر زمین ریخت متاسفانه چون آسفالت است لاله نخواهد روئید ولی انعکاس صدای ندای زمینی ما امواجی بر خواهد انگیخت که حاصلش باران‌های حاصلخیز خواهد بود برای سرزمینی که سال‌هاست تشنه باروری و آزادیست .

پرویز صیاد

\*



## دشمن مردم

عزت مصلا نژاد

سید علی خامنه‌ای درخطبه‌ی روزجمعه ۲۹ خرداد (۱۹ ژوئن) اش شمشیررا ازروست واعلام داشت که هرگونه اعتراض علیه جوجه‌ی دست پرورده اش احمدی نژاد را به خاک و خون خواهد کشانید. تا آن زمان موسوی وکروبی وبخشی ازطرفداران شان نسبت به نیت خامنه‌ای توهم داشتند. بدبختی ما مردم ایران این است که دیکتاتوری چند هزارساله مجال انتخاب برایمان نگذاشته ومرتبا مجبورشده ایم دم روباه را بچسبیم و خود روباه را ول کنیم. تحول اوضاع وسرکوب های هولناک بعدی این روباه مکاررا به همه شناسانید وچون ازجلد بدرآمد دیدیم که گرگی خون آشام بود با چنگال تیزوندان های نیش زهراگین.

خامنه‌ای نظامی را رهبری می کند که بنیادش برنامردمی است وازاین لحاظ دشمن مردم است. این نظام که برجباریت دینی استواراست، نظامی است ناپهنگام ودرنتیجه سد راه دموکراسی، تجدد، آزادی وعدالت اجتماعی. همین جباریت دینی بود که چاره‌ای برای ملت باقی نگذاشت جزاینکه بین چهارتن ازکاندیداهای دست چین رژیم یکی را انتخاب کند. خامنه‌ای خود درنمازجمعه اعلام کرد که هرچهارکاندیدا "خادم صدیق وقابل اعتماد" اند. این شیوه‌ی انتخاباتی که کاندیدا هایش ازغربال شورای نگهبان وولی فقیه بگذرد دردرازمدت داوری درد ملت نیست. واقعیت این است که هرچهارکاندیدا از بیضه‌های اسلام سربیرون زدند: آقای موسوی ازسال ۶۰ تا ۶۸ که خمینی زنده بود وخامنه‌ای رئیس جمهور سمت نخست وزیری داشت و ترورهای داخل وخارج، کشتار۱۳۶۷ وهمه سرکوب ها درزمان نخست وزیری او انجام شد. محسن رضایی فرمانده‌ی سپاه پاسداران بود ومجری بسیاری از جنایات جمهوری اسلامی. آقای کروبی هم رئیس مجلس اسلامی بود. همه‌ی این ها، با وجود اختلافاتشان می خواستند بنیاد اسلام خمینی را تقویت کنند. ملت به همین هم راضی بود چرا که جباریت نه برایش آگاهی گذاشته بود ونه چاره دیگری داشت. مثلی است مشهورکه دانا بین چغندرویپازاولی را انتخاب می کند. ولی رژیم حتی نورم های خودش هم زیرپا گذاشت ودربرابرای مردم ایستاد. خنده داراست که هرسه کاندیدای بازنده به خامنه‌ای پناه بردند درحالی که اوخودش کان فتنه است.

اجازه بدهید ببینیم این کان فتنه، این روباه مکارودشمن خون آلوده دهان مردم چگونه موجودی است وچگونه ازطلبگی به آبت الهی رسید. سیدعلی خامنه‌ای درسال ۱۳۱۸ در یک خانواده آخوندی متولد شد. پدروپدربزرگش از آخوندهای گردن کلفت بودند. این کودک به محض آنکه سرازتخم درآورد هفت رنگ شد ودرمکتب خانوادگی یاد گرفت چگونه کلک سوارکند. ازچهارسالگی او را به یک مکتب خانه‌ی قدیمی فرستادند

جوانی فدا شد .  
عالمی با خبر از  
ندا شد ،  
ملتی بر غمش  
مبتلا شد ،

پیکرش تا ابد لاله  
گون باد !  
دشمن  
قاتلانش فزون باد !

\*\*\*

گروه خوانی: ما همه با ندا

همصدائیم .  
ای ندا کش ، همه  
چون ندائیم .  
- در حقیقت چون  
او بی صدائیم-  
از هر آن کوی و  
برزن بر آئیم ،  
چالش ظلم و جور  
شمائیم  
پیکرش  
تا ابد لاله گون باد !  
دشمن  
قاتلانش فزون باد!

\*\*\*

تک خوان: دولت ظالمان ...  
جمعیت: سرنگون باد!  
تک خوان: بخت  
اهریمنان...  
جمعیت: واژگون باد !

\*\*\*

گروه خوانی : ای جوانان ،  
زنان ، راد مردان !

ای همه داغداران  
ایران !  
تخت ضحاکیان  
گشته لرزان !  
بشکنید قفل و  
زنجیر زندان !

سبز باد  
از شما ملک ایران!  
سبز باد  
از شما ملک ایران!

\*\*\*\*\*

توضیح: در لس آنجلس که بودم با خبر  
شدم موسیقی این سرود ساخته شده و متن  
آن در مرحله فیلمبرداریست تا زمانی که  
این شماره آرش بدستتان برسد نسخه  
کامل سرود در you tube حتماً قابل  
رویت خواهد بود .

\*

تا بزرگ شود و سنت های عهد دقیانوس را زنده کند. بزرگتر که شد به این نتیجه رسید که باید خودش را به نحوی به دنیای مدرن بچسباند تا بتواند در عصر ماشین سنت های دوره شترسواری را جا بیندازد. از این لحاظ بود که دریک دبستان اسم نوشت - جایی که صددرصد سنتی و اسلامی بود. درمشهد هم که به قول دانشمند روشنگر عهد مشروطه میرزا حبیب اصفهانی سنگ برسرسگ بزنی آخوند وملا واین قبیل جاها زیاد پیدا می شوند. اسم این دبستان "مدرسه اسلامی دارالتعلیم دیانتی" بود. سید علی به سختی دپیلم دبیرستان گرفت وبعدازآن هم نه تمایلی به دانشگاه رفتن نشان داد ونه هوش وتوان دانشگاه رفتن داشت. او برنامه ی دیگری داشت. "به قول سعدی: "دولت به عقل ودانش نیست؛ ابلهی درخرابه گنج آموخت." ازآن بعد کارسید علی شد شکافتن قبرستان های کهنه درحجره های تنگ وتاریک حوزه های علمیه ی مشهد وقم.

خامنه ای درنوجوانی با یک تروریست بی مرام وبی رحم اسلامی بنام سید مجتبی نواب صفوی آشنا شد وشدیداً تحت تاثیرافکارپوسیده وواپس گرایانه ی این جنایتکارحرفه ای قرارگرفت. موضوع برمی گردد به سال ۱۳۳۱شمسی که نواب صفوی به مشهد می رود و درمدرسه سلیمان خان ندای بازگشت به صدر اسلام راسمی دهد. درآن زمان خامنه ای به عنوان یک طلبه ی ساده درمباحثه ی نواب صفوی حاضر وشفیفته اش می شود. خودش دراین مورد چنین گفته است: "همان وقت جرعه های انقلاب اسلامی به وسیله نواب صفوی درمن بوجود آمد وهیچ شکی ندارم که اولین آتش را مرحوم نواب دردل ما روشن کرد." مثلی است مشهورکه هرچه ازماربزیاد کش می آید. کمترکسی است که نداند نواب صفوی یک تروریست دوآتشه ومتعصب است که جمعیت فدائیان اسلام را بنیاد گذاشت وروشنگرومورخ نامدارایرانی احمد کسروی را ترورکرد. خامنه ای ابتدا راه ورسم ترور فکری، روانی وفیزیکی را ازنواب یاد گرفت وبعد درمکتب استادش خمینی کارکشته شد. اودرطول سال های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳ که درحوزه علمیه قم اصول کافی ووافی وحلیه المتقین وجارالانوار را ورق می زد، درارتباط با خمینی قرارگرفت، دردرس های او شرکت می کرد وهمواره خودرا شاگرد فقهی وسیاسی این فقیه دلباخته عهد عتیق می خواند. این کان فتنه دربلوای پانزده خرداد دست داشت و درزمان شاه شش بار به زندان افتاد ولی خوب بلد بود هم به نعل بزند وهم به میخ وهم "انقلابی" بماند وهم ازجان خودش مواظبت کند. به همین لحاظ بود که نه برای مدت طولانی زندانی کشید ونه شکنجه های آنچنانی ساواک را نوش جان کرد. آخرش هم بجای زندان اورابه ایرانشهرتبعید کردند تا بخورد وبخوابد وبرای آینده برنامه بریزد. آنان که درزمان شاه زندگی کرده وفعالیت داشته اند نیک می دانند که شاهنشاه آریامهربا مذهب کاری نداشت وبا مذهبی های ازقماش خامنه ای مدارا می کرد.

با به قدرت رسیدن خمینی، خامنه ای عضوشورای انقلاب شد وبعد هزارویک ترفند جورکرد تا روزی روی نوک قدرت نزول اجلاس بفرماید. مدتی معاون وزارت دفاع بود، بعد شد سرپرست سپاه پاسداران، بعد امام جمعه ی تهران، بعد نماینده امام درشورایعالی دفاع. تروررجائی برای خامنه ای رحمت الهی بود. نظامی چه خوب گفته است:

چه خوش گفت این سخن فردوس طوسی

که مرگ خر بود سگ را عروسی

خامنه ای رفت به سوی ریاست جمهوری و از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ روی این کرسی میخکوب شد. آقای موسوی هم دراین مدت نخست وزیر بود. با زنده بودن خمینی رئیس جمهور از قدرت چندانی برخوردارنبود. خامنه ای اگرچه درجریان یک اقدام تروریستی دستش ازکار افتاده بود و شهید زنده نامیده می شد، از پایگاه سیاسی محکمی برخوردار نبود. در این دوران چه فجایی می که بر مردم ایران نمی گذرد: جنگ را کش می دهند - جنگی که یک میلیون کشته بجا می گذارد، هزاران نفر جوان بی گناه را درسال ۶۰ کنار دیوار می گذارند و به رگبارمی بندند، کشتارهمگانی سال ۶۷ را راه می اندازند و اقلیت های ملی ومذهبی را سرکوب می کنند... خامنه ای یکی ازطراحان این جنایت هاست. اوبه عنوان ریاست شورایعالی انقلاب فرهنگی مسئول مستقیم بسته شدن دانشگاه ها واسلامی کردن موسسات آموزشی بود.

سال ۱۳۶۸ می آید و خمینی پس از یک بیماری طولانی بالاخره می میرد. مردم فکرمی کنند با مرگ او می توانند نفس راحت تری بکشند ولی غافل

اینکه رژیم آخوندی جای پای خودش را محکم کرده و ادامه حیات خودش را در بالابردن خامنه ای که هنوز رئیس جمهور است می بیند. درین مرحله علی اکبرهاشمی رفسنجانی که ریاست مجلس شورای اسلامی را دارد وارد میدان عمل می شود. او براستی در زد و بندهای سیاسی دست کهنه کاران سنتی مانند معاویه و دولتمردان مدرن مانند چرچیل را از پشت بسته است. هاشمی امیدوار بود ضمن علم کردن یک فرد ضعیف و دست دوم مثل خامنه ای بتواند قدرت سیاسی را دردست خود متمرکز سازد. با پشتیبانی قاطع هاشمی بود که مجلس خبرگان درتاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ خامنه ای را رهبراعلام می کند. جالب این است که اصل ۱۰۹ قانون اساسی رژیم مرجعیت را یکی ازشرایط رهبری می شمارد و خامنه ای به عنوان یک نیمه آیتالله از مرجعیت فرسنگها دور است. ولی چه باک! آخوندها در طول ۱۳۰۰ سال بلد شده اند چطور برای هرچیزی کلاه شرعی جورکنند. خامنه ای ابتدا حجه الاسلام بود بعد او را کردند آیتالله وبعد "مقام معظم رهبری"، سپس "رهبرمعظم انقلاب" آنگاه "ولی امرمسلمین جهان" و بالاخره "مقام عظمای ولایت".

دربره ای ازحیات جمهوری اسلام خامنه ای و رفسنجانی دل دادند و قلمه گرفتند. رفسنجانی خامنه ای را به مقام رهبری رسانید و خود با پشتیبانی او رئیس جمهورشد. او در اوایل دوران ریاست جمهوری خود توانست قانون اساسی رژیم را عوض و پست نخست وزیری را حذف کند تا قدرت سیاسی به تمامی دردست خودش متمرکز باشد. پایان یافتن جنگ ایران وعراق فرصت طلایی برای خامنه ای بوجود آورد تا با بکارگماشتن بسیاری از جنایتکاران جنگی که پست های خودراازدست داده بودند موقعیت خود را تقویت کند. او فاسد ترین وبی رحم ترین تروریست های حزب الهی رادرپست های بالای سپاه وارتنش ودرمقام های حساس اقتصادی ومالی قرارداد. اوبه این بسنده نکرد ونسل جدیدی ازآخوندها را دوروبرخود جمع کرد وتا توانست به مصباح یزدی که طرفدارحکومت مطلقه ی اسلامی است میدان داد. خامنه ای با این ترفند ها خودرا ازنفردوم جمهوری اسلامی به نفاول بالا کشاند وطولی نکشید که یاردیرین خود هاشمی را نیززیرضرب برد.

دردوره ی دوم ریاست جمهوری رفسنجانی (از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷) شکاف نظام بیش از پیش آشکارشد. مجلس اسلامی به ریاست ناطق نوری و به تحریک خامنه ای برنامه ی رفسنجانی را تصویب نکرد. رفسنجانی که ازنظرسیاسی عقیم مانده بود، وزیرگمنام اطلاعات را به عنوان مهره ی آینده ی خود علم کرد. درسال ۱۹۹۷، سیدمحمد خاتمی به کمک رفسنجانی با دادن شعارهای اصلاحی و مردم فریب آرای اکثریت مردم ایران را نصیب خود ساخت و رئیس جمهورشد. درسال ۲۰۰۰ میلادی مطبوعات زیرضرب قرارگرفت. سردمداران رژیم بنا به دستورخامنه ای ده ها نشریه (حتی مطبوعات طرفدارنظام) را بستند. مجلس تلاش کرد لایحه ی مربوط به آزادی نسبی مطبوعات را تصویب کند، لیکن خامنه ای وارد گود شد وجلو این کارراگرفت. خاتمی به تدریج تبدیل شد به یک مقام تشریفاتی. اوبارها وبارها ازنیازخود به اطاعت ازمقام معظم رهبری سخن گفت.

رفسنجانی بیکار ننشست وپس ازپایان یافتن دوره ی ریاست جمهوری خاتمی درسال ۲۰۰۵، سعی کرد رئیس جمهورشود، لیکن خامنه ای قبلاً روی یک پاسدارگمنام وجلاد تیرخلاص زن بنام محمود احمدی نژاد سرمایه گذاری کرده بود. دسیسه ازانتخابات انجمن شهرتهران شروع شد که خامنه ای ولتمتزمین رکابش اکثریت رانصیب حزب الله کردند که درنتیجه ی آن احمدی نژاد شهردارتهران شد. درانتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۵ احمدی نژاد به کمک خامنه ای وبا تقلب آشکاردردوردوم انتخابات برنده شد. رفسنجانی قافیله را باخت ولی ساکت ننشست.

با گذشت زمان احمدی نژاد بلاهت سیاسی، جنگ افروزی وماهیت واپس گرایانه ی خودرا نشان داد وایران را ازنظرداخلی وخارجی به ورشکستگی کشاند. مردم با سلول سلول بدنشان نیازبه تغییررا حس کردند، لیکن افسوس که این تغییر فقط درچهارچوب قانون اساسی قرون وسطایی رژیم وحفظ یک نظام نا بهنگام می توانست صورت پذیرد. رفسنجانی این بار موسوی را علم کرد وقاطبه ی مردم درموسوی (صرفنظرآزگذشته ی تیره وتارش) چهره یک ناجی را دیدند. موسوی به احتمال قریب به یقین برنده شد ولی او را بازنده اعلام کردند. نتیجه را همه شاهدیم: جنیش همه جانبه ی مردم ازیک طرف وسرکوب خونباررژیم برهبری خامنه ای وبا کمک

## بخشی از شعر «من کافر» سروده‌ی حسن حسام

برای بچه‌های خونین کفن ما  
و اسیران اردوگاه‌های حکومت اسلامی ایران



من کافر  
بر کفر خویشتن  
ایمان دارم  
و از خدای شما و نظام و رهبرتان  
چون روح مرگ  
ببیزارم  
بر باد<sup>۱</sup> باد  
جان جهان<sup>۲</sup> تان  
در گرد باد<sup>۳</sup> پُر تَفِ توفانِ مردمان  
برچیده باد خیمه‌ی بیداد  
در شعله‌ی شکفته‌ی فریاد  
و گُر گرفتن عمامه‌ها و عباها  
و ریش‌ها و رداها

ایران<sup>۴</sup> ما  
جهنمتان باد  
غاصبان  
■  
روزی اگر که "عُصه سَر آید"  
بر گورِ آن امامِ جماران  
سر دسته‌ی تمامِ جباران  
خواهم نوشت  
با تُف و تحقیر:



نفرت به تو  
و دودمان و تبارت باد  
ای سیدِ اسیر کُشِ جلاد!  
نفرت به جان‌شینیانت  
نفرت به زاد و ورودت باد

\*

تروریست‌های وارداتی از طرف دیگر. سال هاست که خامنه‌ای واحمدی نژاد شکم این تروریست‌های جوراجوربین المللی را با پول این ملت فقیرپر کرده و هم اکنون آنان را به جان مردم انداخته‌اند. در ایران کمتر کسی است که نداند این خامنه‌ای است که تلاش برای تولید سلاح هسته‌ای، سرکوب و شکنجه و ترور رهبری کرده است. پس از ترور "فروهر" خامنه‌ای این ترورها را چنین توجیه کرد: "انها دشمن ما بودند ولی دشمنان بی ضرر، بنابراین ما نفعی نداشتیم آنها را ترور کنیم." معنی این حرف این است که ما دشمنان فعال خود را ترور هم خواهیم. بعدها دیدیم که قتل‌های زنجیره‌ای و ترورهای داخل و خارجی کشور هم به دستور مستقیم خامنه‌ای انجام گرفت و عبارت دیگر سعید امامی و دیگران فقط ابزار اجرای ترورها بوده‌اند و از زیر عمامه‌ی خامنه‌ای بیرون آمده بودند. دادگاه میکونوس آلمان در ۲۱ فروردین ۱۳۷۶ خامنه‌ای را مسئول ترور دکتر شرف‌کندی و رفقاییش دانست و عبدالقاسم مصباحی مامور عالی‌رتبه‌ی وزارت اطلاعات بعد از فرار به آلمان اعلام کرد که بمب گذاری آمیا در آرنه‌نتین به دستور خامنه‌ای صورت پذیرفته است. سازمان گزارشگران بدون مرز سیدعلی خامنه‌ای را دشمن آزادی مطبوعات خوانده است. این‌ها همه مشتکی از خروار هستند. خامنه‌ای از مردان پروپا قرص سید قطب (از رهبران اخوان المسلمین مصر) است و کتاب‌های "آینده در قلمرو اسلام" و "ادعا نامه علیه تمدن غرب" او را از عربی به فارسی ترجمه کرده است. سید قطب بر آن بود که جوامع امروز جهان همه در دوران جاهلیت بسر می‌برند چرا که با قوانین انسانی اداره می‌شوند. باید قوانین الهی را جایگزین قوانین انسانی نمود و قوانین صدر اسلام را با خشونت و ترور بر روی زمین مستقر ساخت حتی اگر به قیمت نابودی کل تمدن بشری تمام شود. تقسیم مصنوعی و من درآوردی جهان به شرق مظلوم و غرب ظالم خیانت بزرگی بود که در ایران جلال آل احمد از سید قطب آموخت و آنرا بدون ساخت. علی شریعتی این مفهوم در قشور سوسی از جوانان جا انداخت و امروز خامنه‌ای در زیر پوشش آن وحشیانه سرکوب می‌کند. این بی‌مایگان نمی‌خواهند بدانند که تمدن بشری کلیتی است با سطوح متفاوتی از تنوع و گوناگونی.

کوتاه سخن اینکه خامنه‌ای کان فتنه است و مکان فتنه آخوندها، ولایت فقیه، قانون اسلامی رژیم و کل نظام جمهوری اسلامی. خامنه‌ای برای میراث دار خمینی است. امروز مردم ایران به بهانه‌ی طرفداری از موسوی بصورت خود انگیزه علیه این نظام به پا خاسته‌اند. معضل این است که رژیم تمامی اهرم‌های قدرت اعم از ارتش، سپاه، بسیج، پول نفت و رسانه‌های همگانی را در دست دارد در حالی که مردم جزاراده‌ی راسخ به تغییر و همبستگی جانانه‌شان هیچ ندارند. لیکن تاریخ ثابت کرده است که هر زمان ملتی یک پارچه و متحد جنبشی را براه اندازد و با هوشیاری و فداکاری آنرا پی بگیرد هیچ چیز نمی‌تواند سد راه آن شود. تظاهرات گسترده‌ی وصلح آمیز خیابانی را با بی‌شرمی تمام با پاشنه‌های آهنین سرکوب کرده‌اند. رژیم ابعاد دستگیری، کشتار و شکنجه را به مرزی تحمل ناپذیر کشانده‌اند امید که سکوت قبرستان را در جامعه‌ی ایران برقرار سازد. خطری که امروز همه‌ی ما را تهدید می‌کند این است که ابرهای طوفان را با خونریزی بیشتر پراکنده سازد.

بنظر اینجانب جمهوری اسلامی یک شبه از بین نمی‌رود و مرگ آن با گذار مراحل مختلف زوال فرا خواهد رسید. باید از هر نوع تغییر مثبتی که در ایران اندکی فضا را برای روشنگری، آگاهی و آگاهی بخشی باز کند جانبداری کرد. همان گونه که شاهدیم رفسنجانی و شماری از آخوندها، بخاطر ترس از تعمیق جنینش مردمی راه سازش با خامنه‌ای را در پیش گرفته‌اند. باید از جنبش مدنی و حقوق مردم دفاع کرد بدون این که با توهم‌شان شریک شد. وظیفه‌ی یک انسان روشنگر، روشنگری و توهم زدایی است که به کار ریشه‌ای و درازمدت نیاز دارد. هیچ عاملی - نه ارتش و نه سپاه - نمی‌تواند جلو جنینش توفنده‌ی مردم را بگیرد بشرطی که مردم آگاه باشند و روشن. پس بیایید هدف درازمدت جدایی دین از دولت و آگاهی فلسفی توده‌های مردم را از یاد نبریم.

\*

## اعتصاب غذای دو روزه برلین

در ۲۴ و ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۹



زندانیان سیاسی سابق، در قسمت های مختلف برنامه با ذکر تجربیات خود پیرامون سرکوب و شکنجه به ضرورت کارزار دفاع از زندانیان سیاسی ایران تاکید کرده و خطر سرکوب و اعدام و شکنجه گسترده را هشدار دادند. از مهم ترین مواردی که در این سخنرانی ها به آن اشاره می شد، مسئله "اعتراف" گیری اجباری در زیر شکنجه های جسمی و روحی شدید از دستگیرشدگان اخیر و طرح پخش مصاحبه ها برای مرعوب ساختن مردم و جلوگیری از گسترش مبارزات بود.

اجرای نمایش "تابوت"، توسط زندانیان سیاسی زن برای نشان دادن یکی از شیوه های شکنجه جسمی و روحی در زندان، شرکت کنندگان و حمایت کنندگان ایرانی و به ویژه آلمانی را تحت تاثیر قرار داد.

احزاب و انجمن های دفاع از حقوق بشر از این اقدام حمایت کرده و با شرکت در آن پیام همبستگی خودشان را اعلام کردند. از جمله می توان نماینده حزب چپ آلمان (Die Linke) و حزب سبزهای آلمان اشاره کرد. حزب سرخ نروژ نیز پیش از شروع آکسیون، با اعتصابیون اعلام همبستگی کرده بود. در آکسیونی که به مناسبت ۲۵ ژوئیه، روز جهانی اقدام برای حقوق بشر و آزادی رسانه ها برای ایران، از طرف سازمان عفو بین الملل، گزارشگران بدون مرز و انجمن قلم جهانی در برلین برگزار شد، از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در برلین حمایت به عمل آمد.

در عصر روز شنبه ۲۵ ژوئیه، تعدادی از خانواده های جانفشانان و جانباختگان مجاهد در دهه شصت با در دست داشتن عکس عزیزانشان و گل به جمع اعتصابیون و متخصصین پیوستند و از این اقدام پشتیبانی کردند. بسیاری از فرزندان آنان، هم بندان سابق ما بودند که در کشتارهای جمهوری اسلامی به ویژه در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ به قتلگاه فرستاده شده بودند. از آنان دعوت شد تا به سمت تریبون بروند و یکی از آنان همبستگی شان را با اعتصابیون برلین به حاضرین اعلام کرد.

در همین روز، تظاهرات دیگری که نیز به همین مناسبت در سطح شهر برلین سازماندهی شده بود، به آکسیون اعتصاب غذا پیوست و از آن پشتیبانی کرد.

پرفسور فانی میشانلا رایزین، دبیر اول جامعه بین المللی حقوق بشر برلین، در مراسم سخنرانی کرد. او از خواست آزادی فوری زندانیان سیاسی دفاع کرد و به کشتار زندانیان سیاسی ایران در دهه شصت، در دوران نخست وزیری میرحسین موسوی پرداخت. علاوه بر این او خواستار آزادی عبدالفتاح سلطانی شد. در طول روز، بخشی از پیام های همبستگی با اعتصاب کنندگان خوانده شد.

در عصر (۲۵ جولای) امروز دو چهره شناخته شده سیاسی و هنری آلمان به جمع اعتصاب کنندگان پیوستند. هانس کریستیان اشتروبله (Hans-Christian Ströbele) از چهره های برجسته حزب سبزهای آلمان و نماینده مجلس آلمان، ضمن اعلام همبستگی خود با زندانیان سیاسی سابق، در سخنرانی خود در جمع حاضرین به اشاره به پیوندش با جنبش انقلابی و پیشرو ایران از تظاهرات ضدشاه در آلمان ۱۹۶۷، به خواست به حق مردم ایران برای آزادی، محو زندان، شکنجه و حکم اعدام اشاره کرد.

از سوی دیگر، نینا هاگن (Nina Hagen) خواننده معروف و فعال صلح در کنسرتی که تحت عنوان "فستیوال صلح" در برلین برگزار شد، حاضرین در کنسرت را به حمایت از اعتصاب غذا فرا خواند و اعلام کرد که مایل است در این اعتصاب غذا برنامه هنری اجرا کند. او همچنین با امضای خود به جمع حمایتگران از بیانیه پیوست.

بازتاب وسیع حرکت چنان بود که خبرگزاری جمهوری اسلامی «ایرنا» برای دومین بار در چند هفته اخیر به تهدید آشکار فعالین برلین پرداخت و در با خبردهی مخدوش سعی در انحراف افکار عمومی داشت. بازتاب ها و گزارش جمع بندی این اعتصاب غذا در روزهای آتی انتشار می یابد.

۱- نگاه کنید به:

<http://www.dialogt.org/2009/gerdehamaii2009/bavanieh1.html>

۲- نگاه کنید به: [http://www.dialogt.org/2009/H\\_S/g1.html](http://www.dialogt.org/2009/H_S/g1.html)

\*

بیانیه مشترکی تحت عنوان «برعلیه موج جدید سرکوب و اختناق در ایران» (۱) آغاز زنجیره فعالیت هایی بود که در طی کمتر از دو هفته نزدیک به ۹۰ نفر به اعتصاب برلین پیوستند. همزمان در لندن، سیدنی، ونکوور، هلند و سایر شهرهای اروپایی، اعتصابات و یا تحصن هایی در همبستگی با حرکت برلین و برای مقابله با موج جدید سرکوب سازمان داده شد. این اقدام با حمایت بیش از ۷۰۰ نفر از فعالین داخل و خارج از کشور و بیش از ۱۲۰ انجمن و نهاد ایرانی و بین المللی همراه شد. از چهره های سیاسی و فرهنگی خارجی می توان از حمایت نوام چامسکی، هوارد زین، اشتروبله (نماینده شناخته شده حزب سبز آلمان)، نینا هاگن (آوازه خوان و کابارتیست آلمانی) نام برد (۲). فقط در یکی از لینک هایی که در فیس بوک به بیانیه مشترک داده شده بود ۹۱۶ نفر از این طریق با این حرکت اعلام همبستگی کردند.

هنرمندانی همچون گیسو شاکری، فریده برازنده، ابوالقاسم شمس، سیما بهمنش، اسکندر آبادی، گلرخ جهانگیری، جعفر امیری و نیز هنرمندان جوان برلین با اجرای برنامه های هنری در روزهای اعتصاب، همبستگی خود را با خواست آزادی زندانیان سیاسی بیان کردند.

در این روزها، اعتصابیون تی شرت هایی با شعار آزادی زندانیان سیاسی به زبان های فارسی، آلمانی و انگلیسی برتن داشتند. انتخاب درست محل اعتصاب غذا در دروازه براندنبورگ، یکی از مراکز تاریخی برلین و محل رفت و آمد وسیع توریست ها، در انعکاس گسترده تر این آکسیون تاثیر به سزایی داشته است و انعکاس وسیع و مداوم اخبار لحظه ای از این اقدام در رادیو و تلویزیون ها، خود موجبی برای پیوستن افراد جدید به محل اعتصاب شد. با اینکه برای پرسش و پاسخ از رسانه ها در ساعت ۱۱ روز ۲۴ ژوئیه دعوت شده بود، بسیاری از رسانه ها، خبرنگاران و فیلم برداران خود را از ساعت ۸ به محل اعتصاب اعزام کرده بودند تا از لحظات آغازین شروع اعتصاب در ساعت ۹ صبح جمعه فیلم و خبر تهیه کنند.

بخشی از رسانه هایی که از اعتصاب غذای برلین گزارش تهیه کرده اند عبارتند از:

آسوشیتدپرس، خبرگزاری رویتر، آژانس خبری آلمان، دویچه وله، تاگس سابتونگ، نویس دویچلند، یونگه ولت، نشر کلیسا، تاگس اشپیگل آنلاین، تلویزیون محلی برلین، تلویزیون اشپیگل، رادیو فردا، رادیو کولتور آلمان، رادیو فلورا، رادیو برابری، VOA، شبکه های تلویزیونی SAT1، N24، ZDF، MDR و RBB. PRO7 برای تهیه گزارش مستقیم حضور داشتند. چند فرستنده رادیویی بین المللی و فارسی زبان، از این رخداد گزارش دادند. علاوه بر این مصاحبه های زیادی با زندانیان سیاسی، هنرمندان حاضر در محل و فعالین سیاسی چپ تهیه شده و پخش شده است.

## تشدید تدابیر و فضای امنیتی در کردستان

### فعلان حقوق بشر در ایران

خبرگزاری هرانا: در آستانه ۲۲ تیرماه بیستمین سالگرد ترور دکتر قاسملو از رهبران کرد، به سنت هر ساله مردم بعضی از شهرهای کردستان خود را برای یک اعتصاب آماده می‌کنند.

بنابه اخبار دریافتی از شهرهای مریوان، سقز، مهاباد نیروهای اطلاعات و اداره اماکن با احضار بعضی از کسبه به آنها اعلام کرده‌اند که حق ندارند روز دوشنبه ۲۲ تیرماه مغازه خود را تعطیل کنند و در صورت تخلف از این موضوع مغازه آنها از سوی نهادهای ذیربط تعطیل خواهد شد.

همچنین بنا به گزارشهای دریافتی از منابع غیررسمی در شهر سقز در روز شنبه نیروهای امنیتی با یورش به منازل فعالین سیاسی این شهر و بازرسی منازل، تعداد ۳۲ شهروند و فعال سیاسی سابق کرد را در این شهر دستگیر کرده‌اند. این موضوع کماکان از سوی مجموعه در حال پیگیری است.

گزارش دریافتی: فردا دوشنبه ۲۲ تیر بیستمین سالگرد ترور دکتر قاسملو دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران به دست جمهوری اسلامی ایران است. طی یک اطلاعیه که ظرف یک ماه گذشته در سراسر شهرهای کردستان ایران پخش شده است و در آن حزب دمکرات کردستان ایران از مردم برای اعتصاب سراسری و تعطیلی بازار دعوت به عمل آورده است از هم اکنون چهره اعتصاب سراسر کردستان را فرا گرفته است. رژیم در همه شهرهای کردستان نیروهای مسلح خود را مستقر کرده است و موتور سواران رژیم در داخل شهرها در حال رفت و آمد هستند. همچنین رژیم در اقدامی همه بازاریان را تهدید به لغو مجوز کار کرده است. کردستان که در میان مردم ایران لقب سنگر مقاومت در برابر رژیم را به خود اختصاص داده است این روزها مملو از سرباز و گارد ویژه است. در شهر ماکو نیروهای یگان ویژه مردم را تهدید به مرگ کرده‌اند. در شهرهای سنندج و ایلام نیز رژیم نیروهای زیادی را مستقر کرده است. اما مردم و بازاریان مصمم به برگزاری اعتصاب در اعتراض به ترور دکتر قاسملو و آزاد اندیشان ایرانی هستند. در شهر مهاباد از هم اکنون شهر در حال آماده سازی برای فردا و اعتصاب است. تعداد زیادی از اساتید و دانشجویان کرد مقیم تهران نیز طی اطلاعیه از مردم برای اعتصاب سراسری دعوت کرده‌اند. گمان می‌رود این اعتصاب سرآغاز پشتیبانی بزرگ مردم کردستان از هموطنان دیگر در سایر شهرها و بخصوص تهران باشد.

که به جای آزادی، اجساد قربانیان را تحویل خانواده‌ها دادند. ولی در واقع، قربانیان یا در خیابان‌ها با شلیک مستقیم گلوله از پا درآمده‌اند یا در اثر ضرب و شتم، تجاوز و شکنجه‌های بربرمنشانه در زندان‌ها، کلانتری‌ها، خانه‌های مخفی و ... جان باخته‌اند یا نیمه‌جان به بیمارستان‌ها برده شده و در آن جا به خانواده‌ها تحویل شده‌اند.

هم از این روست که با روشن شدن ابعاد پشت پرده‌ی این جنایات‌های عظیم، اکنون خواست معرفی و مجازات آمران و عاملان این کشتار به خواست عموم مردم تبدیل شده است. کانون نویسندگان ایران که از جمله‌ی نخستین نهادهای آزادی‌خواه است که این خواست را مطرح کرد، اکنون در کنار مردم همان خواست را به گونه‌ی قاطع‌تر، صریح‌تر و شفاف‌تر مطرح می‌کند:

**مسببان کشتارهای اخیر در هر رده و مقامی باشند باید به مردم معرفی شوند و در دادگاه صالح به مجازات برسند.**

✱



شعری از: پرویز میرمکری

چقدر در این باغ  
در این قلمرو زشت کلاغ  
سرهای طناب به دار آو یخته‌اند،  
که سروهای ناز به شرم آ میخته‌اند .  
چقدر مذا ب بر بال پروانه‌ها ریختند  
که پرستوها به دنبال بهار گریختند .  
چقدر لبخند  
پیر کردند در بند  
که گیسوهای سنگسار شده سبز شده‌اند  
جنگل و بیابان در ایران بوی انسان می‌دهند .

✱

## بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران

### درباره‌ی خواست معرفی و مجازات مسببان کشتارهای اخیر

مردم داغ‌دیده و آزاده!

دستگیری، ضرب و شتم، شکنجه و کشتار وحشیانه‌ی مردم معترض چنان ابعاد گسترده‌ی یافته و وجدان عمومی را چنان جریحه‌دار کرده که حتی صدای کسانی را درآورده است که خود در این جنایت کم‌سابقه شریک جرم‌اند. در روزهای آغازین این سرکوب گمان می‌رفت که شمار جان‌باختگان، دستگیرشدگان و ناپدیدشدگان چندان زیاد نباشد. البته سانسور خبری و تحریف واقعیت این کشتارها در پیدایش این تصور بی-تاثیر نبود، اما به تدریج روشن شد که شمار قربانیان به مراتب بیش از آن است که تصور می‌شد. ابتدا به بسیاری از خانواده‌هایی که با مراجعه به دادسرا و زندان بی‌گیر سرنوشت وابستگان خود می‌شدند گفته می‌شد که دستگیرشدگان به زودی با قرار تامین آزاد خواهند شد. اما چندی نگذشت